

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درسنامه فرقه شناسی

رویکرد کاربردی و تخصصی

بر مبنای تدریس ها و تجربه میدانی

علی محمدی هوشیار

● فهرست

● پیشگفتار/۱۵

● درس اول: ماهیت فرقه/۱۹

چکیده درس:	۲۱.....
دانش فرقه شناسی	۲۲.....
تعریف فرقه:	۲۲.....
انحراف دینی	۲۳.....
رفتارهای چالش برانگیز	۲۴.....
ساختارمندی فرقه	۲۵.....
رفتارهای فرقه‌ای	۲۶.....
ساختار فرقه	۲۷.....
الف. سردهسته فرقه	۲۷.....
ب. اعضای فرقه	۲۸.....
اهداف فرقه	۲۹.....

● درس دوم: طبقه بندی فرقه‌ها/۳۱

چکیده درس:	۳۳.....
طبقه بندی ادعائی	۳۳.....
الف. فرقه‌های کلامی	۳۴.....

جریان نواخباری.....	۳۴
جریان قرآن بستندگان.....	۳۶
ب. فرقه‌های معنویت‌گرا.....	۳۷
عرفان کیهانی حلقه.....	۳۸
فرقه‌های صوفی.....	۳۹
ج. فرقه‌های روانشناختی.....	۴۲
د. فرقه‌های درمان‌گرا.....	۴۴
طبقه‌بندی رفتاری فرقه‌ها.....	۴۵
الف. فرقه‌های خشونت‌زا.....	۴۵
ب. فرقه‌های فسادزا.....	۴۷

● درس سوم: آسیب‌ها و چالش‌های فرقه/۴۹

چکیده درس:.....	۵۱
رفتارهای ارتكابی.....	۵۲
۱. کنترل ذهن و سلطه‌روانی.....	۵۳
۲. سوء استفاده و بهره‌کشی از اعضا.....	۵۴
قربانی سازی.....	۵۴
ترویج دیگر آزاری.....	۵۵
تفرقه‌انگیزی.....	۵۶
هنجارشکنی.....	۵۶
فساد اخلاقی.....	۵۷
ترویج اعتیاد.....	۵۹
طلاق و جدایی از خانواده.....	۵۹
فساد مالی.....	۶۰
فساد امنیتی.....	۶۱

● درس چهارم: سازمان فرقه‌های انحرافی/۶۳

چکیده درس:.....	۶۵
-----------------	----

۶۶.....	ساختار کلی فرقه‌ها.....
۶۷.....	اهداف سازمانی
۶۷.....	۱. ترویج عقاید
۶۸.....	۲. ایجاد تمایز
۶۸.....	۳. پیگیری اهداف گوناگون.....
۶۹.....	۴. توسعه قدرت و نفوذ.....
۷۰.....	۵. تضعیف نهادهای رسمی
۷۱.....	۶. کنترل اعضا
۷۲.....	مبلغان فرقه های انحرافی.....
۷۲.....	۱. شخصیت‌های کاریزماتیک
۷۲.....	۲. شخصیت‌های منطق‌گرا.....
۷۳.....	۳. شخصیت‌های مورد اعتماد
۷۴.....	۴. شخصیت‌های خود محور.....
۷۵.....	۵. شخصیت‌های بی‌رویه

● درس پنجم: جذب، کنترل و حضور/ ۷۷

۷۹.....	چکیده درس:
۸۰.....	شگردهای فرقه‌ای
۸۰.....	الف. شیوه‌های جذب در فرقه‌های انحرافی
۸۰.....	شناسایی آسیب‌پذیری‌ها
۸۰.....	مباران عشق و محبت
۸۱.....	وعده‌های اغواکننده
۸۱.....	ایزوله‌سازی از منابع اطلاعاتی بیرونی
۸۲.....	القای حس برتری یا نخبه‌گرایی
۸۲.....	تکنیک‌های متقاعدسازی
۸۳.....	ب) شیوه‌های کنترل اعضا در فرقه‌های انحرافی
۸۳.....	کنترل اطلاعات

۸۴	کنترل افکار و عقاید
۸۴	کنترل عواطف و احساسات
۸۴	کنترل رفتار
۸۵	جداسازی فیزیکی و روانی
۸۵	کنترل مالی
۸۵	سلسله مراتب سختگیرانه
۸۶	ج. چرخه اسارت روانی در فرقه های انحرافی
۸۶	تقویت وابستگی متقابل
۸۷	بازتولید موقعیت های بحرانی
۸۷	تکرار مراسم و آیین های گروهی
۸۸	برچسب زنی به شکاکان
۸۸	فاجعه سازی خروج از فرقه
۸۹	تبیین شکست ها به نفع فرقه

● درس ششم: چرائی جذب به فرقه ها/۹۱

۹۳	چکیده درس:
۹۴	ریشه ها و خلاءها
۹۴	مرجعیت و ملجئیت
۹۶	بحران اعتماد به نهادهای اجتماعی
۹۷	چرخه اسارت
۱۰۰	جاذبه پنهان برای سودجویان
۱۰۱	جذب هدفمند

● درس هفتم: نمادشناسی در فرقه ها/۱۰۳

۱۰۵	چکیده درس:
۱۰۶	نمادها
۱۰۶	نمادها و نیازها

انواع نماد در فرقه‌ها.....	۱۰۷
کارکردهای نماد در کنترل ذهن و رفتار	۱۰۹
مطالعه موردی نمادهای فرقه‌ای	۱۱۱
آثار روان شناختی نمادها	۱۱۲
فرقه‌های پی نماد.....	۱۱۳

● درس هشتم: راهکار خروج از فرقه/ ۱۱۷

چکیده درس:	۱۱۹
بایدها و نبایدها.....	۱۲۰
پرسشگری بدون واهمه	۱۲۰
بازسازی هویت شخصی	۱۲۲
ایجاد کانال‌های حمایت بیرونی.....	۱۲۳
مدیریت ترس‌ها و تهدیدهای فرقه	۱۲۴
خروج امن.....	۱۲۵
ترمیم و بازبانی	۱۲۷
پرهیز از افتادن به دام فرقه جدید	۱۲۹

● درس نهم: روش گفت وگو با آسیب دیدگان فرقه/ ۱۳۱

چکیده درس:	۱۳۳
گفت وگو بر اساس طبقه‌بندی رفتاری	۱۳۴
۱. شناخت رفتار فرقه‌ای.....	۱۳۵
الف. نشانه‌شناسی آسیب‌ها بر اساس رفتار فرقه‌ای.....	۱۳۵
ب. پرهیز از الگووارگی	۱۳۶
ج. آماده‌سازی بنیادین برای گفت‌وگو.....	۱۳۸
تحلیل اولیه وضعیت آسیب‌دیده.....	۱۳۹
الف. سنجش شدت وابستگی و مدت زمان حضور	۱۳۹
ب. تعیین نوع و سطح آسیب	۱۳۹

ج. شناسایی سازوکارهای دفاعی	۱۴۰
د. احترام به روایت فردی و اجتناب از پرسش‌های شتاب‌زده.....	۱۴۰
تطبیق روش‌های گفت‌وگو با انواع آسیب‌ها	۱۴۱
الف. قربانیان فرقه‌های مبتنی بر کنترل شدید ذهنی	۱۴۱
ب. قربانیان فرقه‌های مبتنی بر قطع ارتباط اجتماعی	۱۴۳
ج. قربانیان فرقه‌های مبتنی بر سوءاستفاده عاطفی یا جنسی.....	۱۴۴
د. قربانیان خشونت‌های فرقه‌ای	۱۴۶
مراحل عملی گفت‌وگو.....	۱۴۸
اشتباهات رایج و باید‌ها و نبایدهای گفت و گو.....	۱۵۰

● درس دهم: نقش رسانه و فناوری در فرقه‌های معاصر/ ۱۵۳

چکیده درس:	۱۵۵
رسانه و فناوری	۱۵۶
بخش اول: هوش مصنوعی و فرقه‌ها.....	۱۵۶
۱. داده‌کاوی و تشخیص آسیب‌پذیرها	۱۵۶
۲. الگوریتم‌های هدف‌یابی برای ارتباط	۱۵۷
۳. شبیه‌سازی هویت	۱۵۷
۴. شخصی‌سازی روایت و مهندسی واقعیت	۱۵۸
۵. تولید محتوای جعلی	۱۵۹
۶. فرآیند نظارت دائمی	۱۵۹
۷. مدیریت بحران و تهدید جداشدگان	۱۶۰
۸. پیامدهای روان‌شناختی و اخلاقی	۱۶۰
بخش دوم: رسانه و فرقه‌ها	۱۶۱
الف. پویای هوشمند شبکه‌ای فرقه‌ها.....	۱۶۱
۱. دسترسی بی‌واسطه و گسترده	۱۶۲
۲. شخصی‌سازی و مهندسی پیام	۱۶۲
۳. تولید مداوم و حرفه‌ای محتوا	۱۶۲

۴. تخریب دیوار انتقادات و سانسور گزینشی ۱۶۳
۵. محل طعمه‌گذاری ۱۶۳
- ب. فرقه‌ها و جنگ روایت‌ها ۱۶۴
- ج. آسیب‌ها و پیامدها ۱۶۴
- بخش سوم: بازی‌های ویدئویی و فرقه‌ها ۱۶۵

● درس یازدهم: فرقه‌ها و چالش‌های امنیتی / ۱۶۹

- چکیده درس: ۱۷۱
- امنیت ملی ۱۷۲
- تضعیف سرمایه اجتماعی و اعتماد ملی ۱۷۳
- شبکه‌سازی ۱۷۴
- نفوذ در اقصاء هدفمند ۱۷۶
- نظامات امنیتی و حقوقی ۱۷۷
- اثرات امنیتی فرقه بر اعضا و خانواده‌ها ۱۷۷
- الگوهای پیش‌هشدار ۱۷۸
- راه کارهای نوین برای سیاست‌گذاران ۱۷۹

● درس دوازدهم: مساله آزادی بیان و فرقه‌ها / ۱۸۱

- چکیده درس: ۱۸۳
- جایگاه آزادی بیان در اندیشه حقوق معاصر ۱۸۳
- فرقه‌ها و مطالبه آزادی بیان ۱۸۴
- آسیب‌های اجتماعی و امنیتی ۱۸۵
- الف. اصول حقوقی و فلسفی تمایز حق از سوءاستفاده ۱۸۶
- ب. مسئولیت اجتماعی و اصل عدم تعرض به امنیت عمومی ۱۸۷
- ج. تحلیل انتقادی از منظر فرقه، قانون اساسی و اسناد بین‌المللی ۱۸۷
- د. پیامدهای نادیده‌گرفتن مرزها ۱۸۷
- الگوهای تشخیص و مواجهه حقوقی ۱۸۸

۱۸۹.....	رویه‌های قضایی و سیاست‌گذاری
۱۸۹.....	مرزبندی آزادی بیان و نظم عمومی
۱۹۰.....	الف. نقش دولت و قانون‌گذار:
۱۹۰.....	ب. نقش خانواده و جامعه:
۱۹۱.....	ج. نقش رسانه:
۱۹۱.....	د. تمایز تبلیغ مشروع از فعالیت تخریبی
۱۹۳.....	سخن پایانی نویسنده

پیشگفتار



تحولات پرشتاب اجتماعی، فرهنگی و معنوی در دهه‌های اخیر، زمینه را برای ظهور و گسترش انواع فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی فراهم ساخته است. این فرقه‌ها با بهره‌گیری از خلأهای هویتی، اعتقادی و روان‌شناختی، توانسته‌اند مخاطبان متعددی را به ویژه در میان نوجوانان و جوانان جذب کرده و طیف وسیعی از آسیب‌ها و معضلات فردی و جمعی را در جوامع اسلامی و غیراسلامی رقم زنند. در چنین بستری، تبیین علمی پدیده فرقه و شناخت ابعاد گوناگون آن ضرورتی انکارناپذیر برای پژوهشگران، سیاست‌گذاران، معلمان، مشاوران، طلاب و خانواده‌ها به شمار می‌رود؛ ضرورتی که نگارش و تألیف کتابی جامع، آموزشی و کاربردی را در این حوزه مُطمح نظر قرار می‌دهد.

کتاب حاضر با عنوان «درسنامه فرقه‌شناسی» حاصل سال‌ها مطالعه نظری و تجربه زیسته‌ی نگارنده در حوزه بررسی فرقه‌های انحرافی و مواجهه میدانی با نمونه‌های واقعی از این جریان‌هاست. این تجربه، حاصل شرکت در نشست‌های تخصصی، مناظره با سران فرقه‌ها، گفت‌وگو با آسیب‌دیدگان فرقه‌ها، مطالعات موردی، رصد تحولات میدانی و مواجهه‌شدن با چالش‌های ذهنی و عملی در مسیر

شناسایی، تحلیل و مقابله با افکار و عملکرد این فرقه‌ها بوده است. تلاش شده، نگارش کتاب بر پایه‌ی واقعیت‌های عینی، نمونه‌های مستند و تحلیل‌های علمی استوار باشد تا صرفاً گزارشی کتابخانه‌ای و نظری ارائه نشود، بلکه حاصل زیست و کنش فعالانه در این عرصه، پیش چشم خواننده قرار گیرد.

هدف نخست این کتاب، ارائه تصویری جامع و دقیق از مفهوم فرقه، شاخص‌ها و مرزهای تفکیک آن با انواع گروه‌های مذهبی، عرفانی و فرهنگی است. بر این باورم تا زمانی که تعریف روشنی از فرقه و نشانه‌های انحراف آن نداشته باشیم، هر برخوردی با این پدیده دچار سطحی‌نگری و نتایج غیردقیق خواهد شد. ضمن بررسی تعاریف بین‌المللی و بومی، تلاش شده «مفاهیم نوپدید، ساختار و سازماندهی درونی، شیوه‌های جذب و کنترل اعضاء، و جایگاه ریاست در فرقه‌ها» با دقت تبیین شود. هدف دیگر این کتاب، تبیین روشمند چالش‌ها و آسیب‌هایی است که فرقه‌های انحرافی به دین، جامعه، روان انسان‌ها و حتی بنیان خانواده وارد می‌آورند. مطالعه موردی فرقه‌های معاصر، تحلیل روند جذب، شست‌وشوی مغزی، وابستگی روانی و مالی اعضاء، و نیز بررسی شیوه‌های پیشگیری، مقابله و رهایی از فرقه‌ها از محورهای اصلی این کتاب بوده است تا بتوان ابعاد مختلف مسأله را برای پژوهشگران و سیاست‌گذاران ترسیم نمود.

وجه تمایز مهم «درسنامه فرقه‌شناسی» نسبت به آثار مشابه، اتخاذ رویکردی ترکیبی از دانش نظری، پژوهش میدانی و تجربه زیسته است. نگارنده بر این باور است که صرف اتکاء به منابع کتابخانه‌ای یا ترجمه آثار غربی، برای درک عمیق پدیده فرقه در زمینه فرهنگی و دینی ایران کافی نیست؛ بلکه رصد تحولات میدانی، ارتباط با اعضاء سابق فرقه‌ها و تحلیل داده‌های تجربی می‌تواند تصویری واقعی‌تر

و زنده‌تر از وضعیت جاری ارائه کند. از آن جاکه آسیب‌های فرقه‌ای به سرعت می‌توانند دامن خانواده‌ها، نهادهای مذهبی و حتی امنیت ملی را بگیرند، ضرورت آگاهی‌بخشی به عموم جامعه، کارشناسان و مدیران فرهنگی چندبرابر می‌شود. فقدان منابع آموزشی روزآمد و غنی در زمینه فرقه‌شناسی به زبان فارسی، انگیزه مضاعفی بود تا این درس‌نامه بر اساس نیازهای بومی و با تکیه بر جدیدترین یافته‌های علمی و پژوهشی نگاشته شود.

امید است کتاب حاضر بتواند ضمن ارتقاء بینش و مهارت مخاطب در شناسایی و رویارویی عالمانه با فرقه‌های انحرافی، ابزار لازم برای تحلیل انتقادی پدیده فرقه و راهکارهای کاربردی برای پیشگیری و مقابله را در اختیار پژوهشگران، مشاوران، طلاب، خانواده‌ها و مدیران آموزشی قرار دهد. همچنین امید دارم محتوای کتاب با رویکردی اخلاقی و علمی، موجب افزایش آگاهی، رشد تفکر انتقادی و تقویت بنیان‌های اعتقادی و خانوادگی جامعه گردد تا بتوانیم با هم‌یاری و خرد جمعی، مخاطرات ناشی از گسترش فرقه‌های انحرافی را مهار و مدیریت کنیم. نگارنده بر این باور است که هر مطالعه و پژوهشی که آمیخته با تجربه زیسته و کار میدانی باشد، می‌تواند راهنمایی صادقانه‌تر، اثرگذارتر و واقع‌بینانه‌تر برای علاقه‌مندان این حوزه فراهم آورد. شاید تذکر این نکته لازم باشد که بخش قابل توجهی از متن این کتاب، متن بازنویسی شده از درس‌گفتارهای نگارنده در کلاس‌ها و کارگاه‌های علمی است.

درس اول: ماهیت فرقه



چکیده درس:

فرقه‌ها گروه‌هایی سازمان‌یافته‌اند که اغلب با اهدافی فراتر از عرف جامعه؛ مانند سلطه بر اعضا، اقدامات مالی مشکوک یا تغییرات سیاسی و فرهنگی عمل می‌کنند. خروج از دین، مخالفت با اصول قطعی اسلام، یا ترویج رفتارها و باورهای خلاف مسلمات دینی، از جمله شاخص‌های انحرافی در فرقه‌ها است. علاوه بر آن، رفتارهای چالش برانگیز، حتی اگر مستقیماً نشانه انحراف نباشند، می‌توانند زمینه‌ساز شبهه یا سوءاستفاده واقع شوند. ساختار مدیریت فرقه مبتنی بر سرکرده‌محوری، ایجاد هواداری مطلق و کنترل ایدئولوژیک، جنبه کلیدی مدیریت فرقه است. اعضا عموماً تحت آموزش‌های پیوسته، تعهد تشکیلاتی و فشار روانی قرار دارند تا بقای فرقه تضمین شود. اهداف فرقه عمدتاً شامل کسب قدرت، وابسته‌سازی فکری و مالی اعضا، جداسازی آنها از جامعه و خانواده و حتی مقابله با نظام‌های موجود است. فرقه‌ها با القای آرمان‌های ظاهراً معنوی ولی اهداف پنهان، افراد را تحت فرمان خود درمی‌آورند. آسیب‌های روانی، اجتماعی و اعتقادی ناشی از فعالیت فرقه‌ها، ضرورت مشاوره و آموزش درباره شناخت و پیشگیری از آنها را دوچندان می‌کند.

♦ دانش فرقه شناسی

دانش فرقه شناسی، دانشی میان رشته ای است که به شناسایی، تحلیل و بررسی ساختار، منشأ، آموزه ها و عملکرد فرقه ها و جریان های انحرافی در حوزه دین، اجتماع و فرهنگ می پردازد. این دانش تلاش می کند؛ شاخص ها و معیارهای تمایز گروه های سالم از فرقه های آسیب زا را تبیین کند و به تحلیل ریشه های شکل گیری، جذب و کنترل اعضا توسط فرقه ها بپردازد.

فرقه شناسی همچنین پیامدهای (روانی، اجتماعی و دینی) تاثیر فرقه ها بر افراد و جامعه را مورد ارزیابی قرار می دهد. از جمله اهداف این دانش، شناسایی راهبردهای پیشگیری، مقابله و اصلاح آسیب ها و انحرافات ناشی از فعالیت فرقه هاست. اولین و مهم ترین گام در دانش فرقه شناسی، آشنایی با مفاهیم فرقه است:

تعریف فرقه

فرقه، جمعیت، گروه و مانند آن (نحله، مکتب، مذهب، انجمن، حزب، طیف، گروهک، توده، جناح، سازمان، جنبش، طیف)؛ نام های پرکاربرد اجتماعی، برای تقسیم بندی مجموعه هایی هستند که با اهداف از پیش مشخص شده، در صدد انجام کار تشکیلاتی و جریان سازی می باشند. اما آنچه در این نوشتار مورد توجه ما قرار گرفته، گروه های آسیب زا و جداکننده ای هستند که با انتخاب هر کدام از عناوین مذکور، ابعاد روانی و جسمانی افراد را مورد هدف قرار داده و آنان را منحرف می نمایند. در جامعه شناسی کلاسیک، غالباً انحرافات اجتماعی را شیوه رفتاری در نظر گرفته اند که بر خلاف وفاق جامعه است و آن را به عدم همنوایی با یک هنجار یا مجموعه ای از هنجارهایی که مورد قبول اکثریت اعضای یک جامعه واقع شده است تعریف کرده اند.^۱

۱. احمدی، حبیب، جامعه شناسی انحرافات، ص ۴.

در بسیاری از مقالات علمی، واژه فرقه را معادل cult به کار برده و در توضیح معنای cult آمده است: «کالت گروه مذهبی کوچکی است که در بهترین حالت، عجیب و غریب است و در بدترین حالت مرگبار است. فرقه‌ها و کالت‌ها چیزهای مشکوکی هستند، آنها خطرناکند و قطعا سازمان‌های دینی مشروعی نیستند»^۱. این تعریف شامل فرقه‌های دینی و مذهبی شده و سایر انواع فرقه‌ها از جمله فرقه‌های ذهنی نخواهد بود و حال آنکه در بسیاری از موارد، شاهد فرقه‌های ذهنی هستیم که میزان آسیب آنها به مراتب بالاتر از فرقه‌های دینی است. با این وجود؛ طبق تعریف به رسم در خصوص فرقه‌های انحرافی می‌توان گفت: «کلیه فعالیت‌های برخوردار از انحرافات دینی و رفتارهای چالش برانگیز و ساختارمند، که در قالب گروه، جمعیت و مانند آن بوده و دارای رفتارهای فرقه‌ای باشند، مصداق فرقه است». توضیح برخی از واژگان این تعریف می‌تواند مسیر را برای شناخت بهتر فرقه انحرافی هموار کند:

انحراف دینی

موارد زیر نشان‌دهنده انحراف یک جریان یا گروه از مسیر صحیح اعتقادی اسلام بوده و اگر در عقاید یک فرقه یا جریان مشاهده شوند، باید آن را به عنوان یک شاخص انحرافی جدی در نظر گرفت:

- الف. خروج از دین: این مورد زمانی رخ می‌دهد که یک گروه یا فرد، اعتقادات و رفتارهایی از خود نشان دهد که ماهیتاً به معنای خروج از چارچوب دین اسلام باشد. مانند غلو؛ که افراد به الوهیت یا صفات الهی به امامان معصوم علیهم‌السلام باور داشته باشند. یا مانند ارتداد که با انکار اصول اساسی دین اسلام بعد از پذیرفتن آن، محقق می‌شود.
- ب. خروج از مسلمانات اسلام: منظور از آن؛ باورهایی است که به روشنی و بدون

۱. زاکرم، فیل، درآمدی بر جامعه‌شناسی دین، ص ۱۲۳.

هیچ ابهامی در اسلام پذیرفته شده‌اند و تردید در آن‌ها مساوی با خروج از دین یا قرار گرفتن در مسیر انحرافی است. مانند انکار نبوت پیامبر اکرم (ص) یا انکار امامت هر کدام از دوازده امام معصوم علیهم‌السلام یا افزودن بر تعداد ایشان.

ج. سخنان و اقدامات مغایر با آموزه‌های قطعی اسلام: این دسته شامل باورها و رفتارهایی می‌شود که به طور صریح با حقایق روشن و اثبات شده اسلامی در تضاد است و باعث آسیب به اعتقادات اصیل می‌شود. مانند: نفی عصمت حجج الهی و ردّ توسل به اهل بیت علیهم‌السلام.

رفتارهای چالش برانگیز

در برخی موارد، رفتارها یا سخنانی دیده می‌شود که گرچه به خودی خود به عنوان شاخصه‌های انحرافی محسوب نمی‌شوند، اما لازم است مورد توجه و بررسی دقیق قرار گیرند و متناسب با شرایط، واکنش مناسبی نسبت به آن‌ها نشان داده شود. این رفتارها عبارتند از:

الف. بیان سخنان، نظرات یا ادعاهایی که با نظر جمعی یا شهرت اجماعی علمای دینی و کارشناسان ذی ربط در تعارض باشد. این گونه اظهارات، هرچند لزوماً به معنای انحراف نیستند، اما می‌توانند موجب تشویش اذهان یا زمینه سوءبرداشت در مخاطبان شوند و باید با دقت مورد بررسی قرار گیرند.

ب. هرگونه رفتار یا سخنی که در تضاد با اصول و مبانی دینی یا سیاست‌های کلان نظام اسلامی و حوزه‌های علمیه قرار گیرد، به ویژه اگر شامل توهین به ادیان، مذاهب یا اقوام مختلف باشد. این اقدامات می‌تواند وحدت جامعه را خدشه‌دار کند و فضای نامناسبی در محیط‌های علمی و مذهبی ایجاد نماید.

ج. ارائه و ترویج آگاهانه برخی مسائل که ممکن است باعث ایجاد انحراف، سوءاستفاده افراد یا گروه‌ها، یا گسترش جریان‌ها و فرقه‌های منحرف شود. به عنوان مثال، ترویج اندیشه‌هایی همچون تطبیق‌گرایی در مباحث مهدویت که می‌تواند زمینه بروز باورهای انحرافی را فراهم کند.

د. ایجاد، طرح و گسترش شبهات اعتقادی به گونه‌ای هدفمند و برنامه‌ریزی شده، به نحوی که موجب تزلزل اعتقادات دینی افراد یا خدشه به باورهای اصیل دینی گردد. این رفتارها اگرچه لزوماً نشانه انحراف نیست، اما به دلیل پیامدهای منفی آن‌ها باید مورد توجه جدی قرار گیرند.

ساختارمندی فرقه

منظور از «ساختارمندی فرقه» ویژگی‌های ذیل است:

• جریانی که دارای سرکرده باشد: این ویژگی نشان می‌دهد که فرقه یک نظام راهبری دارد. سرکرده نه تنها نقش هدایت و تصمیم‌گیری را بر عهده دارد، بلکه به عنوان نماد و محور اصلی وحدت و انسجام فرقه نیز عمل می‌کند. سرکرده می‌تواند با استفاده از کاریزما، قدرت اقناع و یا حتی ارباب، اعضا را تحت تأثیر قرار داده و آن‌ها را به اطاعت و پیروی از خود ترغیب کند. وجود یک راهبر متمرکز، به فرقه این امکان را می‌دهد که به سرعت و با هماهنگی عمل کند و در برابر تهدیدات خارجی مقاومت نماید.

• منجر به ایجاد حرکت یا جریان در اجتماع شده باشد: این ویژگی نشان می‌دهد که فرقه صرفاً یک گروه منفعل و بی‌تأثیر نیست، بلکه به دنبال ایجاد تغییر و تحول در جامعه است. این تغییر می‌تواند در زمینه‌های مختلفی از جمله سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و یا مذهبی صورت گیرد. فرقه ممکن است از طریق تبلیغات، فعالیت‌های اجتماعی، یا حتی خشونت، به دنبال گسترش نفوذ و تحمیل دیدگاه‌های خود به دیگران باشد. این تلاش برای ایجاد تغییر، می‌تواند باعث بروز تنش و درگیری بین فرقه و سایر گروه‌ها و نهادهای اجتماعی شود.

• دارای جمعیت باشد: این ویژگی نشان می‌دهد که فرقه یک گروه کوچک و حاشیه‌ای نیست، بلکه از تعداد قابل توجهی از اعضا تشکیل شده است. این جمعیت، نیروی انسانی لازم برای اجرای برنامه‌ها و اهداف فرقه را فراهم می‌کند.

همچنین، وجود یک جمعیت بزرگ، به فرقه اعتبار و مشروعیت بیشتری می‌بخشد و آن را قادر می‌سازد تا در معادلات قدرت اجتماعی نقش مهم‌تری ایفا کند. فرقه ممکن است از طریق جذب اعضای جدید، افزایش جمعیت خود را هدف قرار دهد و برای این منظور، از روش‌های مختلفی از جمله تبلیغات، وعده‌های فریبنده و یا حتی اجبار استفاده کند.

رفتارهای فرقه‌ای

رفتارهای فرقه‌ای می‌تواند شامل موارد ذیل باشد:

- استفاده از شیوه‌های کنترل ذهن، القائات روانی، تسلط روانی یا جسمی بر افراد که منجر به مرید و مرادی شود

- بهره‌کشی از افراد و سوء استفاده جنسی، جسمی و مالی

- آسیب رساندن به قدرت تصمیم‌گیری افراد و تشویق به ارتکاب جرائمی از قبیل اعمال منافی عفت، مصرف مشروبات الکلی و مواد مخدر، خودآزاری و دیگر آزاری

- هرگونه فعالیت آموزشی و تبلیغی مخل به شرع مقدس اسلام

- طرح ادعاهای واهی و کذب در حوزه‌های مذهبی از قبیل ادعای الوهیت، نبوت، امامت و ارتباط با پیامبران و ائمه اطهار (علیهم‌السلام)

- سوء استفاده از علوم ماورائی و علوم غریبه (سحر، جادو، استفاده از جن و ...)

- باورها، رفتارها و گفتارهای غلوآمیز از سوی سرکرده فرقه و یا مریدان، در صورتیکه مورد انکار سرکرده فرقه قرار نگیرد

- القاء برخورداری از مقامات عرفانی به مخاطب با هدف مرید پروری و ...؛ بصورت مستقیم یا غیر مستقیم با تمسک به شیوه‌هایی مانند ادعای شاگردی اساتید عرفان مشهور و صاحب اجازه بودن.

شناخت و تشخیص فرقه انحرافی در ردیف دانش و مهارت‌های تخصصی

شمرده می‌شود زیرا عموم فرقه‌ها از نگاه بیرونی دارای تعالیم و مجموعه‌ای از صحبت‌های زیبا و عامه‌پسندی می‌باشند که در قالب اصول اعتقادی و معنوی یا روانشناختی خاص ارائه شده‌اند، اما آنچه در تشخیص فرقه‌ها از دید عموم مردم پنهان می‌ماند، انحرافات اعتقادی و روابط و عملکرد تشکیلاتی آنان است که بر پایه مُرید و مرادی و به طور کاملاً منسجم مدیریت می‌شود.

ساختار فرقه

فرقه‌ها برای پیشبرد اهداف خود، ناگزیر از کار تشکیلاتی و سازمان یافته هستند. البته هر کدام از فرقه‌ها از ساختار متمایز و متفاوتی استفاده می‌کنند که به جهت تنوع الگوهای مدیریتی در فرقه‌ها، از تفصیل آن صرف نظر کرده و به دورکن اصلی فرقه یعنی؛ سردهسته و اعضای فرقه اشاره می‌شود.

الف. سردهسته فرقه

سردهستگی فرقه، عنوانی عمومی برای موسس و مدیر تشکیلات است که به تناسب نوع و گونه تشکیلات متغیر شده و با عنوان؛ قطب، دبیرکل، قبله عالم، استاد کل و... خوانده می‌شوند. در تعریف این واژه در تبصره ۲ ماده ۱۳۰ قانون مجازات اسلامی، آمده است: «سردهستگی عبارت از تشکیل یا طراحی یا سازماندهی یا اداره گروه مجرمانه است». در توضیح این تعریف آمده است: «طراح کسی است که ایده اصلی فعالیت یک گروه مجرمانه را ارائه می‌دهد و منابع تأمین امکانات و شکل عمل و نحوه شکل‌گیری آن را بیان می‌کند. سازماندهی به نوعی اشاره به دعوت و جمع‌آوری افراد یا گروه‌های پراکنده دارد تا اهداف مجرمانه خود را از طریق آنها به منصّه ظهور و بروز برساند. تشکیل دهنده فردی است که با پیاده سازی نقشه عملیاتی تهیه شده توسط طراح یا سازمان دهنده اقدام به شکل دهی به گروه می‌نماید و اداره کننده، گروه تشکیل یافته یا سازمان دهی شده یا متشکل را هدایت می‌کند».

ب. اعضای فرقه

در تعریف اعضای فرقه می‌توان گفت: «مجموعه‌ای از افراد، که خود را ملزم به رعایت منشور تشکیلاتی فرقه می‌دانند و ضمن حضور مستمر در لجنه یا جلسات آموزشی و مدیریتی فرقه، برای محقق ساختن اهداف و دستورات صادر شده از طرف سران و گردانندگان، از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند».

این تعریف، نشان می‌دهد که فرقه، یک سیستم پیچیده و سازمان‌یافته است که با استفاده از ابزارهای مختلف، اعضای خود را جذب، حفظ و کنترل می‌کند. این سیستم، با ایجاد یک هویت جمعی قوی، ارائه یک ایدئولوژی جامع و ایجاد یک ساختار سلسله‌مراتبی، به اعضای احساس تعلق، امنیت و هدفمندی می‌بخشد و آن‌ها را به خدمت اهداف خود درمی‌آورد. تعریف مورد نظر از اعضای فرقه را می‌توان از زوایای مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار داد:

اولاً، الزام به رعایت منشور تشکیلاتی، نشان‌دهنده وجود یک ساختار ایدئولوژیک و قانونی در فرقه است که اعضای موظف به پیروی از آن هستند. این منشور، چارچوبی را تعیین می‌کند که رفتار، باورها و تعهدات اعضای را شکل می‌دهد و از این طریق، انسجام و یکپارچگی درونی فرقه حفظ می‌شود. به عبارت دیگر، منشور تشکیلاتی، نقش یک قرارداد اجتماعی را برای اعضای فرقه ایفا می‌کند و حدود و ثغور روابط و تعاملات آن‌ها را مشخص می‌سازد.

ثانیاً، حضور مستمر در لجنه یا جلسات آموزشی و مدیریتی، بیانگر اهمیت آموزش و سازماندهی در فرقه است. این جلسات، فرصتی را برای انتقال ایدئولوژی، آموزش مهارت‌ها و هماهنگی فعالیت‌ها فراهم می‌کنند. همچنین، این جلسات می‌توانند به عنوان یک ابزار برای کنترل و نظارت بر اعضای عمل کنند و از انحراف آن‌ها از اهداف فرقه جلوگیری نمایند. به این ترتیب، فرقه با استفاده از این سازوکار، اطمینان حاصل

می‌کند که اعضا به طور کامل در خدمت اهداف آن قرار دارند. علاوه بر آن؛ واقعیت این است که اعضای فرقه‌های انحرافی به طور مداوم شارژ ایدئولوژیکی می‌شوند. شاید آنان بیرون از گروه، اندیشه‌های دیگری داشته باشند یا نسبت به آن سست شوند، اما با اتصال مداوم به فرقه، این شارژ ایدئولوژیکی تداوم می‌یابد. از این رو می‌بینید که حضور مستمر در لجنه‌ها و جلسات فرقه، یکی از اصول عضویت است.

ثالثاً، تلاش بی‌دریغ برای تحقق اهداف و دستورات صادر شده از سوی سران و گردانندگان، نشان‌دهنده میزان تعهد و فداکاری اعضاء نسبت به فرقه است. این تعهد، می‌تواند ناشی از عوامل مختلفی باشد، از جمله اعتقاد راسخ به ایدئولوژی فرقه، ترس از طرد شدن از گروه، یا امید به کسب پاداش و منزلت در داخل فرقه. در هر صورت، این تلاش بی‌دریغ، به فرقه امکان می‌دهد تا با استفاده از انرژی و منابع اعضاء، به اهداف خود دست یابد و نفوذ و قدرت خود را گسترش دهد.

اهداف فرقه

حرکت فرقه‌های انحرافی معمولاً با ظاهر و شعارهای معنوی، حقیقت‌جویی یا تحول فردی آغاز می‌شود، اما در عمل محور اصلی آن‌ها کسب قدرت و سلطه بی‌چون و چرای سرکرده بر پیروان است. یکی از ابعاد مهم اهداف فرقه‌ای، تثبیت و تعمیق وابستگی فکری و روانی اعضا به فرقه است؛ به گونه‌ای که فرد، هویت و اختیار خود را تسلیم اراده سرکرده کند و وفاداری مطلق از او انتظار رود. البته اهداف فرقه در این مورد خلاصه نشده و می‌تواند در بعد اقتصادی نیز مورد توجه قرار گیرد که عمدتاً منافع مالی سرکردگان فرقه مدنظر قرار می‌گیرد و پیروان با وعده‌های دروغین درباره سعادت، آرامش یا حتی معجزه به پرداخت دارایی، مشارکت در تجارت‌های مشکوک و بعضاً پول‌شویی سوق داده می‌شوند.

فرقه‌ها پیوسته تلاش دارند، اعضا را از خانواده، دوستان و جامعه جدا کرده و محیطی

بسته و بدون انتقاد بسازند تا اطلاعات و باورهای مخالف کمتر به اعضا برسد. در بعد ایدئولوژیک یا سیاسی نیز برخی فرقه‌ها به دنبال ایجاد تغییرات اساسی یا براندازی نظام‌های موجود هستند و اعضا را با مفاهیمی چون رسالت الهی، نجات بشریت یا تحقق «حق مطلق» به درگیری و حتی خشونت سوق می‌دهند. نهایتاً بقای فرقه و تکرار الگوهای تسلط، بهره‌کشی و گسترش نفوذ، در تمام این ابعاد به شکل هدفی پنهان اما دائمی دیده می‌شود و همه ابزارهای فکری، مالی و ارتباطی در این مسیر جذب می‌شوند.

پرسش‌ها

۱. فرقه از نظر ساختاری و هدف چه ویژگی‌هایی دارد که آن را از سایر گروه‌های اجتماعی یا مذهبی متمایز می‌کند؟

۲. رفتارهای چالش برانگیز فرقه‌ای چیست و چرا توجه به آن‌ها در مرحله شناسایی فرقه‌ها اهمیت دارد؟

۳. ساختار رهبری در یک فرقه چگونه عمل می‌کند و چه نقشی در جذب و کنترل اعضا ایفا می‌کند؟

۴. چرا شناخت اهداف فرقه‌های انحرافی (از منظر مالی، روانی، قدرت طلبی و کنترل اجتماعی) برای جامعه اهمیت دارد؟

درس دوم: طبقه بندی فرقه ها



چکیده درس:

این درس به طبقه‌بندی فرقه‌ها بر اساس نوع ادعا و رفتار می‌پردازد. فرقه‌های ادعایی؛ شامل کلامی (مثل نواخباری و قرآن‌بسندگان با رویکردهای التقاطی و انحرافی در باورها)، معنویت‌گرا (مانند عرفان حلقه و فرقه‌های صوفیه با ادعاهای عرفانی غیرصحيح و سوءاستفاده‌های مختلف)، روانشناختی (مانند تفکر نوین با معنویت سکولار و ادعاهای درمانی)، درمان‌گرا (مدعی شفای جسمی و روحی از طریق نیروهای ماورایی) و متافیزیکی (متمرکز بر نیروهای نامرئی) هستند. فرقه‌های رفتاری نیز شامل گروه‌های خشونت‌زا (ترویج خودکشی، دیگرآزاری و اختلاف‌انگیزی) و فسادزا (سوءاستفاده جنسی، مالی و امنیتی) می‌باشند. این طبقه‌بندی به شناخت بهتر ماهیت و خطرات این گروه‌ها کمک می‌کند.

طبقه‌بندی ادعائی

فرقه‌ها را می‌توان بر اساس نوع ادعا و زمینه فعالیت به چند دسته تقسیم کرد. فرقه‌های کلامی که با تفسیر خاص و گاه بدعت‌آمیز از اصول اعتقادی و مباحث

الهیاتی، باورهای متفاوتی را گسترش می‌دهند. فرقه‌های معنویت‌گرا بیشتر بر تجربه‌های عرفانی و حس حضور معنوی تأکید دارند و به دنبال ارائه راهی نو برای سیر و سلوک هستند. فرقه‌های روانشناختی که با شعارهایی چون توسعه فردی یا رهایی ذهنی، آموزش‌های شبه‌روانشناختی یا انگیزشی ارائه می‌کنند. در مقابل، فرقه‌های درمان‌گرا قرار دارند که با ادعای درمان‌های غیرمتعارف یا شفای روحی و جسمی مخاطبان را جذب می‌نمایند. و نیز فرقه‌های متافیزیکی که معمولاً بر ارتباط با نیروهای ماورایی، انرژی‌های نامرئی یا امور خفیه تمرکز دارند و مفاهیمی چون انرژی درمانی، پیشگویی و احضار ارواح را ترویج می‌کنند.

الف. فرقه‌های کلامی

فرقه‌های کلامی به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که محور اصلی فعالیت و گفتگوهای آن‌ها به مباحث اعتقادی و الهیاتی اختصاص دارد و عمده تلاش خود را صرف اثبات درستی باورهای خود و رد یا نقد یا تبدیل و تغییر اعتقادات سایر فرق و مذاهب می‌کنند. به بیان دیگر، هر گروهی؛ چه از دل ادیان توحیدی و چه از میان مکاتب غیرتوحیدی که بر پایه تأکید بر اصول اعتقادی و کشمکش بر سر صحت و بطلان باورهای خود و دیگران شکل گرفته باشد، در زمره فرقه‌های کلامی قرار می‌گیرد. در این گونه فرقه‌ها، محوریت با مسائل اعتقادی است و سایر جنبه‌های عملی و اجتماعی اغلب در حاشیه قرار می‌گیرد. دو نمونه از فرقه‌های کلامی فعال در ایران عبارتند از:

جریان نواخباری

جریان نواخباری در ایران، برگ جدیدی از پیوند دو جریان اخباری‌گری و غلات نصیریّه است که با استفاده از روایات آحاد و ضعیف، اندیشه خود را با پیوست‌های

سیاسی یا متأثر از دیدگاه‌های سوگیرانه علیه مرجعیت یا علمای شیعه تنظیم و در اختیار عموم مردم قرار داده‌اند. بطور کلی این جریان را قطعه‌ای مهم از پازل سلفیت و ارتجاع می‌دانیم که تکمیل‌کننده سیاست استعماری می‌باشد و همین امر، ضرورت تحقیق و جریان‌شناسی درباره آن را دو چندان نموده است.

البته التقاط این جریان در همین دو مورد خلاصه نمی‌شود و تأثیر آن از باورهای شیخیه، جهله صوفیه و انجمن حجتیه نیز مشهود است. از طرفی پیوست و انگیزه‌های سیاسی در پیشانی این جریان خود نمایی می‌نماید که اهداف سیاسی خود را با ابزارهای اعتقادی راهبری می‌نماید. اما با این حال؛ پایگاه معرفتی نواخباری‌ها را در دو جریان اخباری‌ها با غلات نصیریه می‌دانیم که با این اوصاف از عقبه دو جریان کهن با میراث گسترده برخوردار هستند.

تبلیغی بودن نواخباری‌ها برخلاف اخباری‌ها و غلات نصیریه اصلی‌ترین نگرانی این پرونده است که مانند جماعت التبلیغ، تبلیغ را یک اصل دینی دانسته و بدان مقید هستند و این مساله، میزان شیوع اندیشه مورد نظر را چند برابر نموده است. جریان مورد نظر به جهت التقاطی بودن بسیار خزنه بوده و به خاطر یکدست نبودن آموزه‌ها، امکان نقد آن را با دشواری‌های منطقی مواجه نموده است.

شاکله اعتقادی این گروه عبارتند از: تفویض خالقیت و رازقیت به اهل بیت علیهم‌السلام، الوهیت حضرت علی علیه‌السلام، فقیه ستیزی (البته لزوماً به معنای فقه ستیزی نیست)، اندیشه‌های تکفیری و تفسیقی شدید، اجتهاد و تقلید ستیزی، مخالفت با تشیع با بهانه مقصره یا مکتبی و ظاهریه بودن، مخالفت با ولایت فقیه، مخالفت با تشکیل حکومت اسلامی پیش از قیام امام مهدی عجل‌الله‌فرجه، پیروی از فقه نصیریه (البته با مقداری تغییر)، انکار نواب اربعه و ...

از جمله آسیب‌های کلان که از جانب این اندیشه بر بدنه اعتقادی جامعه وارد می‌شود؛ ایجاد فضای ناامیدی، تلقین نداشتن زعیم کارآمد، دوری از فقهاء و روحانیت، نامشروع دانستن نظام جمهوری اسلامی، وارد کردن اندیشه غالیانه در باورهای شیعیان، ایجاد بی‌نظمی فقهی و اعتقادی است که هر کدام از این موارد، لوازم متناسب با خود را دارد که بر میزان آسیب‌ها خواهد افزود. از سویی دیگر؛ جایگاه این جریان در سیاست استعماری؛ در مقام بسترسازی برای تأسیس فرقه‌هایی همچون احمدالحسن و نظائر آن می‌تواند باشد.

جریان قرآن‌بسندگان

جریان قرآن‌بسنده یا قرآنیون را می‌توان از جمله جریان‌های کلامی دانست که با محوریت انحصاری قرآن در حوزه عقاید و احکام، رویکردی متفاوت با باور رایج مذهبی اتخاذ کرده‌اند. پیروان این دیدگاه معتقدند که قرآن تنها منبع قانون‌گذاری و تشریع است و هیچ منبع دیگری، حتی احادیث و روایات، نمی‌تواند مبنای اعتقاد یا صدور حکم دینی قرار گیرد. از نگاه آنان احادیث به دو دسته تقسیم می‌شوند: احادیث تشریعی، که در آن‌ها احکام و تکالیفی مطرح می‌شود که در قرآن نیامده، مانند حکم اعدام مرتد یا سنگسار، که این گروه از روایات را جعلی و مردود می‌شمارند؛ و احادیث غیرتشریعی که؛ یا مجملات قرآن را توضیح می‌دهند (مانند کیفیت نماز و مناسک حج)، یا آموزه‌های ارشادی قرآن را تکرار می‌کنند و یا تفسیری بر آیات ارائه می‌دهند. در خصوص روایات تفسیری، هرچا مستند معتبری نیابند، آن را بی‌اساس می‌دانند؛ چنان‌که روایت منسوب به جابر درباره مصداق "اولی الامر" را نیز مردود می‌شمارند.

در مبنای اعتقادی، پیامبر اسلام ﷺ را به عنوان خلیفه خدا و ائمه معصومین (علیهم‌السلام)

یا خلفای اهل سنت را به عنوان جانشین پیامبر نمی‌پذیرد، و باوری به عصمت در رهبران مذهبی ندارند. توسل به اهل بیت علیهم‌السلام را شرک تلقی می‌کند و به اجتهاد و تقلید اعتقادی ندارد و خود را وابسته به هیچ یک از فرق شناخته شده تشیع یا تسنن نمی‌داند. جریان قرآن‌بسنده در تلاش است فقه و سبک عمل خاص و مستقلی را صرفاً بر اساس ظاهر قرآن سامان دهد.

غفلت از سنت و میراث حدیثی، باعث شده است تا قرآنیون با آسیب‌هایی جدی روبرو شوند. یکی از مهم‌ترین آسیب‌ها، تضعیف انسجام تاریخی و معنایی معارف دینی و نوعی فردگرایی افراطی در فهم دین است که مانع از تفسیر صحیح بسیاری از آیات و احکام می‌شود. این رویکرد زمینه را برای تعارض و چندپارگی بیشتر در اجتماع دینی و حتی سوءبرداشت از پیام وحی فراهم می‌کند و در عمل، پیوستگی فکر دینی و ارتباط نسل‌ها با یکدیگر را تهدید می‌کند. مهم‌تر از همه، این جریان در میان برخی طلاب، فرهنگیان و دانشگاهیان نفوذ قابل توجهی یافته است.

ب. فرقه‌های معنویت‌گرا

فرقه‌های معنویت‌گرا جریان‌هایی هستند که می‌کوشند تا فهمی سازگار با مبانی و مقتضیات و معیارهای پست مدرنیته از دین را ارائه دهند و از طرفی تلاش می‌کنند تا مبانی حقیقی دین، مقتضیات و معیارهای آن را به چالش کشیده و با دعوت به معنویت پوشالی، وعده‌های فریبنده‌ای همچون ملاقات با خدا، تجربه مکاشفات عرفانی، کسب آرامش فکری و روحی، درک بی واسطه خدا در درون، ورود به عوالم معنوی، رسیدن به جهانی سرشار از عشق، صلح و دوستی، رسیدن به حقایق عالم، خلسه عرفانی، سکس عرفانی و غیره؛ انسان‌های رنج دیده و آسیب پذیر را به دور خودشان جمع کنند تا به منافع و مطامع شخصی و حزبی خود دست یابند. دو نمونه از فرقه‌های معنویت‌گرای فعال در ایران عبارتند از:

عرفان کیهانی حلقه

عرفان حلقه، جریانی با ماهیت التقاطی است که ادعای دستیابی به معنویت را از راه اتصال به «شبکه شعور کیهانی» مطرح می‌کند. این مفهوم، که از تعاریف دقیق و قابل ارزیابی خالی است، به عنوان محوری‌ترین عنصر فرقه معرفی می‌شود؛ در حالی که ماهیت آن، به صورتی مبهم و گاه شبه علمی، همچون منبعی بی نام و نشان از انرژی معرفی می‌گردد. اتصال به این شبکه، بنابر ادعای سردمداران این جریان، بالاترین مرتبه سالک و عارف کیهانی به شمار می‌رود؛ تمایزی که بی هیچ پیش شرط معنوی، اخلاقی یا حتی هویتی. مانند اعتقاد به دین، مذهب یا طهارت باطنی. برای هر فردی فراهم است.

چنین نگاه بی قاعده‌ای به ساحت سیر و سلوک، در واقع نوعی حذف تدریجی بنیادهای اصیل عرفانی و معنوی در ادیان بزرگ را رقم می‌زند. جالب آن‌که، علی‌رغم اعلام وابستگی این شبکه به خالق هستی، عملاً در آموزه‌های عرفان حلقه، کارکرد و جایگاه خداوند به حاشیه رانده شده و شبکه شعور کیهانی به عنوان عامل اصلی تدبیر و اداره جهان مطرح می‌شود. انتصاب حاکمیت و مدیریت هستی به شبکه‌ای مجهول، از ایرادات عمده این جریان است؛ چرا که در تحلیل نظری و کارکردی، سهمی برای تدبیر الهی باقی نمی‌ماند و این، نوعی واگذاری حق مطلق خداوند به نظامی ناشناخته و غیر قابل اثبات است.

همچنین، نباید از نظر دور داشت که معرفت و سلوک معنوی مطرح شده در عرفان حلقه، واجد ابتکار علمی و معرفتی نبوده و چهارچوب عام یا خاصی به دست نمی‌دهد. بلکه این جریان را باید تلاقی مجموعه‌ای از آموزه‌های متفرق، نامنسجم و بعضاً متضاد از ادیان و مکاتب گوناگون دانست که به گونه‌ای منسجم،

ولی بدون اصالت و سندیت، بازتولید و به پیروان عرضه شده‌اند. از این رو با نوعی کالانگاری و برداشتی ناقص، و در مواردی تحریف شده. از عرفان سنتی و مفاهیم اساسی آن به میان آمده و معنویتی ساختگی و سطحی را ارائه کرده است.^۱

فرقه‌های صوفی

فرقه‌های صوفیه مانند گنابادیه، خاکساریه، ذهبیه، نقشبندیه، قادریه و سایر شاخه‌ها، همواره از جمله جریان‌هایی بوده‌اند که آسیب‌های جدی در عرصه معنویت و عرفان پدید آورده‌اند. این گروه‌ها با استناد به آموزه‌ها و مفاهیمی که عمدتاً ساخته و پرداخته خود بوده و ارتباطی با تعالیم اصیل اسلامی نداشته و پیروانش را به نوعی عرفان منحرف سوق داده‌اند. یکی از مهم‌ترین آسیب‌های این فرقه‌ها، القای جایگاه معنوی و حتی معصومیت برای سرکرده یا قطب آن‌هاست؛ به گونه‌ای که قطب را در جایگاه امام معصوم علیه السلام معرفی می‌کنند و اطاعت بی‌چون و چرا از وی را لازم می‌شمارند. همچنین ترویج افراطی نظام مرید و مرادی که مبتنی بر تبعیت کامل از قطب است، موجب می‌شود افراد؛ استقلال فکری و حتی مسئولیت اجتماعی و سیاسی خود را از دست بدهند. این جریان‌ها با دور کردن پیروان خود از مسائل اجتماعی و سیاسی و محدود ساختن آنان به امور شخصی و سلوک فردی، نوعی انزوا و بی‌تفاوتی اجتماعی را گسترش می‌دهند. افزون بر این، جعل احکام و باورهایی که با اصول و فروع دین اسلام مغایرت دارد، تفسیر به رأی آیات قرآن کریم و همچنین نسبت دادن احادیث ساختگی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از دیگر جلوه‌های انحرافی صوفیه به شمار می‌رود. مجموعه این ویژگی‌ها و عملکردها، فرقه‌های صوفیه را یکی از بزرگ‌ترین جریان‌های انحرافی در تاریخ مسلمین قرار داده است که همواره مورد نقد و هشدار علما و اندیشمندان اسلامی بوده‌اند.

۱. محمدی هوشیار، علی، نقد و بررسی جریان‌های مدعی معنویت، ص ۲۴۵.

با وجود تفاوت‌های فرقه‌های صوفیه با مدعیان مهدویت و ارتباط با معصومین علیهم‌السلام، این دو را می‌توان به جهت برخی شباهت‌ها در ارکان نظامات فکری، در یک فایل دسته‌بندی می‌شوند:

۱. جهان‌بینی: این دو گروه، عموماً جهان‌بینی خاص و گاه تحریف‌شده خود را ارائه می‌کنند. در صوفیه معمولاً ادعا می‌شود که قطب یا پیر، واسطه میان مریدان و حقیقت الهی است و جایگاه معنوی او از سوی خدا تضمین شده است. در مدعیان مهدویت و ارتباط با معصومین نیز محوریت با فردی است که خود را مرتبط با امام زمان علیه‌السلام یا سایر معصومین علیهم‌السلام می‌داند و گاهی پیش‌بینی‌های آخرالزمانی و ظهور قریب‌الوقوع مطرح می‌شود. در هر دو، دشمنان پنهان یا موانع معنوی مانند شیطان یا جن نقش پررنگی در تفسیر جهان دارند.

۲. معرفت‌شناسی: منبع معرفتی هر دو گروه به ادعاهای الهامی یا تجربه‌شهودی سرکرده خلاصه می‌شود. در صوفیه، علم حقیقی نزد قطب دانسته می‌شود و تفسیرهای او از متون و رؤیاها مبنای معرفت است. در مدعیان ارتباط با معصومین نیز هرگونه دانش و شناخت معتبر باید از طریق ارتباطات خاص و الهامات فرد مدعی باشد و معرفت سایرین یا منتقدان کم‌ارزش یا بی‌اعتبار معرفی می‌شود.

۳. ارزش‌شناسی: جایگاه قطب یا مدعی مهدویت در رأس ارزش‌هاست و اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا از او فضیلت شمرده می‌شود. فداکاری و ترک وابستگی به خانواده و جامعه برای اهداف فرقه، مورد تشویق قرار می‌گیرد، و معمولاً ارتباط با افراد بیرون (به‌ویژه منتقدان) نهی یا تقبیح می‌شود.

۴. منطق: منطق رایج در این دو گروه بسته و جزمی است. هرگونه تردید یا انتقاد با برچسب «ضدیت با حقیقت»، «محرومیت از فیوضات» یا «سقوط در بلا» پاسخ

داده می‌شود؛ بنابراین، استدلال‌ها همگی درون فرقه‌ای و با طرد دیدگاه‌های مخالف سامان می‌یابد.

۵. روش‌شناسی: جهت تحقق اهداف، به استفاده گزینشی و تحریف‌آمیز از آیات و روایات، قصه‌سازی، جذب پیروان با وعده‌های معنوی یا درمانی، و آموزش‌های ساختارمند برای کنترل روانی و فکری اعضا روی می‌آورند. مدیریت روابط درون گروهی و آداب خاص طریقت، روش‌های عملی غالب در این جریانات است.

به عنوان نمونه می‌توان به فرقه علی یعقوبی اشاره کرد که مشترکات زیادی با فرقه‌های صوفیه دارد، از نوع تفسیر به رأی با تمسک به ارتباط خود با حضرت زهرا علیها السلام تا ادعاهای شفا بخشی و غیره، تماماً به عنوان یک الگوبرداری تلقی می‌شوند. نظام فکری علی یعقوبی همانند سایر جریان‌های سالم و متعارف دارای پنج رکن اساسی (جهان‌بینی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی، منطق و روش‌شناسی) می‌باشد و همین مقدار؛ برخی تحصیلکرده‌های حوزوی و دانشگاهی را فریب داده و چشم آنان را بر انحرافات محتوایی و آموزه‌ای این ارکان بسته است. با این حساب باید به دو تفاوت اساسی اشاره کرد که حائز اهمیت بوده و در تبیین انحرافات نظام فکری یعقوبی راهگشا خواهند بود:

میزان انعطاف و نقد‌پذیری: نظامات فکری صحیح می‌توانند طبق شواهد جدید یا استدلال‌های منطقی، خود را اصلاح کنند اما این مسأله در فرقه یعقوبی هیچ جایگاهی ندارد و جمود علمی بر ساختار آن حاکم است. به عنوان نمونه نقدی که بر خلط دو واژه قرآنی «داخرون و تدخرون» داشته، اما علاوه بر نپذیرفتن اشتباه، هنوز بر همان باور است و برداشت اشتباه خود از قرآن را بر زبان می‌راند و اقرار به خطا نکرده است. وی در این بیان؛ تلاش می‌کند تا با گذر از همه قواعد ادبی و

لغوی بگوید: «قرآن به قدرت بنی اسرائیل در مباحث سحر و طلسم شهادت داده و لذا برای توجیه این ادعا و در نهایت اشتباه؛ واژه تَدْخُون را با دَخْرین هم معنا دانسته و بر این باور است که آنان در چاه فاضلاب خود چیزهایی ذخیره می‌کردند که قدرت طلسم و سحر را افزایش میداد و عیسی علیه السلام نیز از آن خبر داد».

جایگاه عقلانیت و شواهد عمومی: در نظامات فکری صحیح، کمتر بر باورهای غیرقابل راستی آزمایی یا صرفاً شخصی تکیه دارند اما علی یعقوبی تمام مباحث خود را بر آزمون و خطا چیده و بارها بر این اصطلاح تاکید داشته است. لذا برداشت‌های اشتباه خود را با یقین بر زبان می‌آورد و سپس همین اشتباهات، توسط شاگردان او ترویج می‌شود و وقتی پرونده علمی آن موضوع را قابل جمع بندی ندید، پرونده را به طور ناقص مختومه می‌کند.

ج. فرقه‌های روانشناختی

فرقه‌های روانشناختی به جریان‌هایی اطلاق می‌شوند که آموزه‌ها و باورهای خود را با استفاده از عبارات و اصطلاحات برگرفته از روان‌شناسی، مانند قانون جذب، تفکر نوین و مفاهیم مشابه، ترویج می‌کنند. با وجود آنکه این آموزه‌ها معمولاً رنگ و لعاب علمی به خود می‌گیرند، اما در واقع در چهارچوب علمی و آکادمیک علم روان‌شناسی جای نمی‌گیرند و مستند به یافته‌ها و نظریات پذیرفته شده این

۱. سخنرانی علی یعقوبی در تاریخ ۱۴۰۳/۱۰/۲۵. در پاسخ گفته می‌شود: اولاً واژه «تَدْخُون» از ماده دُخْر و در اصل از اذتخار بوده است که تاء افتعال بدل به دال و دال در دال ادغام شده و اذخار گشته و به معنای ذخیره کردن است. ثانیاً واژه «دَاخِرُون و دَاخِرین» از ماده دَخْر و دُخْر که در سیاق معنا می‌شوند و در دو آیه از قرآن به تواضع انسان در برابر خدا (مانند: سُبَّحْدَا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ) و در دو آیه دیگر به ذلت و زبونی انسان‌های مجرم ترجمه می‌شود. پس همیشه نمی‌توان آن را به یک معنا و به معنای زبونی دانست.

علم نیستند. با این حال، از آنجا که محور اصلی بسیاری از تعالیم این فرقه‌ها بر فرآیندهای ذهنی، باورها، افکار و حالات روانی انسان استوار شده، از عنوان «فرقه‌های روانشناختی» برای اشاره به آن‌ها استفاده می‌شود.

وجه تمایز اساسی این جریان‌ها، تلاش آن‌ها برای ارائه نوعی معنویت بدون منشأ الهی یا همان معنویت سکولار است؛ یعنی تلاش دارند مفاهیمی مانند امید، احساس آرامش، افزایش اعتماد به نفس و حتی تجربه‌های شبه عرفانی را صرفاً بر پایه تمرکز ذهن، تلقین، انرژی و باورهای فردی به مخاطبان عرضه کنند و معنویت الهی اصیل را به حاشیه برانند یا جایگزین آن کنند. خطر اصلی در روند فعالیت این فرقه‌ها این است که افراد را از مسیر معنویت مبتنی بر وحی و آموزه‌های دینی دور می‌سازند و نوعی زندگی معنوی خودپسنده و مبتنی بر خواسته‌ها و تلقی‌های فردی را تبلیغ می‌کنند، که در بسیاری موارد می‌تواند با خرافات، مفاهیم التقاطی و آموزه‌های اثبات نشده همراه باشد. تفکر نوین از جمله مباحث پُرکاربرد روانشناختی است که افرادی همچون؛ «لونی‌هی، وین دایر، دبی فورد، دونالد واش، دیپیک چوپرا، برایان تریسی، کاترین پاندر، علیرضا آزمندیان و....» به ترویج آن پرداخته و در نشر تفکرات سکولار و سبک زندگی غربی در ایران، نقش قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. البته جریان تفکر نوین، راه‌آوردی است که در بطن عصر حاکمیت عقل به وجود آمد. هر چند که رؤیا پردازی و تخیل‌گرایی‌های بیش از حد، این جریان را از یک جریان فکری جدا کرده است، اما آنچه به عنوان نماد اصلی آن به کار می‌رود، عقل و تفکرات نوین می‌باشد.

تعالیم اصلی تفکر نوین در سه محور کلی قابل بحث و بررسی است:

۱. الهیات نوین: شامل مفاهیمی همچون حضور در همه جا در آن واحد، روح القدس، شعور برتر و تکامل است.

۲. روش‌های کاربردی: تأکید بر مثبت‌اندیشی و تجسم خلاق دارد.

۳. باورهای فردی: بر پایه عصر جدید، قدرت انتخاب، هیپنوتیزم و قانون جذب استوار است.^۱

معنویت‌های چند قدمی و عناوین مشابهی که بازار آن در فضای مجازی رونق یافته، اغلب از همین دست آموزه‌ها بوده و به صورت کالای مصرفی در پکیج‌های متنوع به فروش می‌روند.

د. فرقه‌های درمان‌گرا

این اصطلاح به مجموعه‌ای از گروه‌ها و جریان‌ها که مدعی توانایی‌های ویژه‌ای در زمینه درمان بیماری‌های جسمی و روحی هستند اطلاق می‌شود. وجه تمایز اصلی این فرقه‌ها در آن است که منشأ این قدرت درمانی را نه در علوم پزشکی یا روان‌شناسی، بلکه در علوم غیبی، نیروهای ماورایی، قدرت‌های الهی یا ارتباط با موجودات و عوالم دیگر می‌دانند. همین ادعاهای فراطبیعی، آن‌ها را به یکی از پرجالش‌ترین و خطرناک‌ترین انواع فرقه‌ها در عرصه اجتماعی و اعتقادی تبدیل کرده است.

برخی از این جریان‌ها، مانند عرفان حلقه، که با محوریت قرار دادن مفاهیمی همچون «شبکه شعور کیهانی»، راهکاری خاص برای درمان ارائه می‌دهند. دسته‌ای دیگر، مانند فنگ شویی، که با تکیه بر انرژی موجود در اشیاء و دودها، به دنبال درمان‌گری هستند، اما در کنار آن، باورهای انحرافی را نیز ترویج می‌کنند. یوگا، به عنوان مجموعه‌ای از باورهای فلسفی، تلاش می‌کند تا اعتقادات دینی را به

۱. محمدی هوشیار، علی، نقد و بررسی جریان‌های مدعی معنویت، ص ۲۹۴.

حاشیه براند و در قالب نرمش و ورزش، با ادعای درمان‌گری، به تبلیغ خود بپردازد. «تی اس ام» نیز که به عنوان مدل فارسی شده اکنکار شناخته می‌شود، با استفاده از برخی نرمش‌ها، ادعای درمان‌گرایی دارد و پیروان آن خود را تابع هیچ دین و شریعتی نمی‌دانند. در این میان، معنویت‌های چند قدمی نیز با ارائه مراحل خاص، سعی در درمان روح و مشکلات روانی افراد دارند. این جریان‌ها که اغلب ماهیتی سکولار دارند، اما با رویکردهای ظاهراً علمی و جذاب، به دنبال ارائه راه‌حل‌هایی برای مشکلات جسمی و روحی انسان معاصر هستند.

طبقه بندی رفتاری فرقه‌ها

طبقه‌بندی فرقه‌ها بر اساس رفتار و اهداف آن‌ها، ابزار مؤثری برای شناسایی و تحلیل خطرات اجتماعی و فردی ناشی از این گروه‌ها به شمار می‌رود. از این منظر، فرقه‌ها را می‌توان به دو دسته اصلی خشونت‌زا و فسادزا تقسیم کرد که هر کدام با شیوه‌های خاصی مانند ترویج خودکشی، دیگرآزاری، اختلاف‌انگیزی یا سوءاستفاده مالی و اخلاقی، پیروان خود را مورد بهره‌کشی قرار می‌دهند. این طبقه‌بندی جامع، درک عمیق‌تری از ماهیت و کارکرد فرقه‌ها ارائه می‌دهد و به مادر مقابله با چالش‌های ناشی از آن‌ها کمک می‌کند:

الف. فرقه‌های خشونت‌زا

این دسته از فرقه‌ها، خشونت را نه صرفاً به عنوان ابزاری گذرا، بلکه به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت و ساختار خود، نهادینه ساخته‌اند. نمود خشونت در این فرقه‌ها، هم در رفتار فردی و جمعی اعضا و هم در آموزه‌ها و نظام باور آنان مشهود است. سران فرقه‌های خشونت‌محور، با بهره‌گیری از تکنیک‌های پیشرفته کنترل روانی، القا و تلقین مستمر، اعضا را به سمت پذیرش، توجیه و در نهایت به

اعمال خشونت سوق می‌دهند. در این فضا، خشونت نه یک استثنا، بلکه بخش طبیعی از زندگی اجتماعی و معنوی اعضا تلقی می‌شود.

این گروه‌ها اغلب با توسل به تفاسیر افراطی از متون دینی، شعارهای ایدئولوژیک یا وعده‌های غیرواقعی بهشت و رستگاری، موفق می‌شوند اعضای خود را به انجام رفتارهایی خارج از عرف انسانی و اجتماعی متقاعد سازند. در چنین ساختاری «دیگری یا غیرخودی»، به عنوان تهدیدی جدی برای بقای گروه و ارزش‌های آن معرفی می‌شود. این نگاه دوقطبی (ما در برابر آن‌ها)، به تدریج حساسیت اخلاقی اعضا را زدوده و توسل به خشونت را مشروع و حتی لازم جلوه می‌دهد.

از دیگر شاخصه‌های بارز این فرقه‌ها، کنترل شدید روانی و محدودیت آگاهی اعضاست؛ به گونه‌ای که جریان آزاد اطلاعات را مسدود کرده و هرگونه تردید یا مخالفت بالقوه اعضا با تنبیه شدید مواجه می‌شود. این امر، بستری را فراهم می‌آورد که اعضا نه تنها از نظر رفتاری، بلکه از نظر ذهنی نیز به پیروی بی‌قید و شرط از دستورات سران و آموزه‌های فرقه وادار شوند.

هدف نهایی فرقه‌های خشونت‌محور ممکن است ابعاد مختلفی همچون؛ حذف فیزیکی یا روانی مخالفان، ایجاد هراس عمومی یا از میان برداشتن هرگونه مانع بر سر راه سلطه و توسعه نفوذ فرقه باشد. فرقه‌های خشونت‌زا، با استفاده حساب‌شده از ابزارهای روانی، ایدئولوژیک و گاه تکنولوژیک، اعضا را به سربازانی تبدیل می‌کنند که حاضرند جهت تحقق اهداف سرکرده و منافع گروه دست به هر اقدامی بزنند، حتی اگر این اقدام به نابودی خود یا همنوعانشان بینجامد. این نوع از فرقه‌ها در سه گروه قابلیت دسته‌بندی دارند که عبارتند از: قربانی‌سازی، ترویج دیگرآزاری، تفرقه‌انگیزی و نظائر آن.

ب. فرقه‌های فسادزا

این دسته از فرقه‌ها با بهره‌گیری از نقاب دین، معنویت یا باورهای شبه‌دینی؛ بستری مناسب برای تحقق امیال و مقاصد شخصی و غیرمشروع سرانشان فراهم می‌آورند. آنها، با تظاهر به تقدس و معنویت، اعتماد، ساده‌دلی و نیاز روانی پیروان خود را به عنوان نقطه ضعف شناسایی کرده و با مهارت، زمینه‌های وابستگی عاطفی و فکری را در آنان تقویت می‌نمایند. در این فرآیند، سوءاستفاده از پیروان - چه در بعد مادی و چه در حوزه حیثیتی و جنسی - به روش‌های گوناگون صورت می‌گیرد. وعده‌های پوچ و فریبنده درباره دست‌یابی به سعادت ابدی، ثروت بی‌پایان یا سلامت معجزه‌آسا، همچون طعمه‌ای برای جلب و تثبیت پیوند پیروان با سرکردگان فرقه عمل می‌کند و رفته‌رفته، کنترل و سلطه بر اراده فردی ایشان را مقدور می‌سازد.

در تحلیل و طبقه‌بندی این فرقه‌ها، می‌توان به دو محور اصلی سوءاستفاده اشاره کرد:

۱. فساد اخلاقی و سوءاستفاده جنسی: در این قسم از فرقه‌ها، سرکردگان با سوءاستفاده از جایگاه خود، به حریم خصوصی و جسمانی پیروان تجاوز کرده و از آنان برای ارضای امیال جنسی خود بهره‌برداری می‌کنند. این رفتارها اغلب با توجیهات شبه‌دینی یا ادعاهای معنوی، همچون قربانی شدن برای رستگاری، وصل به حقیقت مطلق یا تطهیر روح مشروعیت می‌یابند. این قبیل انحرافات، علاوه بر آنکه کرامت انسانی افراد را پایمال می‌کند، پیامدهای روحی و روانی عمیقی را بر قربانیان تحمیل کرده و بنیان خانواده‌ها را متلاشی می‌سازد.

۲. فساد مالی و سوءاستفاده اقتصادی: این نوع از فرقه‌ها با اغوای پیروان به

اهدای دارایی‌های مادی خود، تحت عناوینی چون کمک به پیشبرد اهداف معنوی، ساخت معبد یا مرکز دینی یا سرمایه‌گذاری در طرح‌های الهی، اقدام به کسب منافع مالی نامشروع می‌نمایند. در بسیاری از موارد، پیروان تشویق می‌شوند تا تمام اموال خود را به فرقه واگذار کرده و خود را وقف اهداف آن کنند. این سوءاستفاده‌ها نه تنها به ورشکستگی و فقر اقتصادی پیروان منجر می‌شود، بلکه استقلال مالی و فکری آنان را نیز سلب کرده و آنان را به مهره‌هایی بی‌اختیار در دست رهبران فرقه تبدیل می‌سازد.

پرسش‌ها

۱. طبقه‌بندی ادعایی و رفتاری فرقه‌ها چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟
۲. سه ویژگی اصلی فرقه‌های درمان‌گرا را توضیح دهید.
۳. فرقه‌های معنویت‌گرای نوظهور معمولاً با چه آسیب‌هایی برای باور دینی و اخلاقی جامعه همراه هستند؟
۴. چگونه فرقه‌های روانشناختی و درمان‌گرا از اصطلاحات علمی برای جذب مخاطب بهره می‌برند؟

درس سوم: آسیب‌ها و چالش‌های فرقه



چکیده درس:

فرقه‌های انحرافی، بیش از آنکه صرفاً معضلی اعتقادی باشند، تهدیدی جدی برای نظم اجتماعی و فرهنگی جامعه محسوب می‌شوند و برخورد قانونی با سران و مبلغان آنها ضرورت دارد. کنترل ذهن و سلطه روانی، از مهم‌ترین مصادیق رفتارهای ارتكابی در فرقه‌ها بشمار می‌رود که با روش‌هایی چون مغزشویی، تبلیغات فریبنده و بمباران عشق، استقلال فرد را سلب کرده و پیروان را مطیع کامل می‌سازد. سوءاستفاده و بهره‌کشی از اعضا، دیگر پیامد رایج است که آثار آن تنها به بعد جسمانی محدود نمی‌ماند و روح و روان پیروان را نیز هدف قرار می‌دهد. از جمله آسیب‌های رایج در این حوزه می‌توان به قربانی‌سازی (مانند انتحار یا خودکشی)، ترویج دیگرآزاری، ایجاد تفرقه در جامعه، هنجارشکنی آشکار دینی و اخلاقی، فساد اخلاقی و آزادی جنسی، ترویج مصرف مواد مخدر، فروپاشی خانواده و نیز فساد مالی و سوءاستفاده اقتصادی اشاره کرد. این رفتارها مستقیماً با امنیت اجتماعی و فردی در تعارض است و قانونگذار می‌تواند بر اساس مواد قانونی، آنها را مصداق

رفتار ارتكابی تلقی نماید. در نهایت، مقابله با این فرقه‌ها نیازمند رصد حقوقی، اجتماعی و فرهنگی همزمان است تا بتوان از گسترش آسیب‌های گسترده آن‌ها جلوگیری کرد.

رفتارهای ارتكابی

جریان‌ها و فرقه‌های انحرافی، پیش از آنکه به عنوان یک امر اعتقادی غیر همسو شناخته شوند، عنصری برای برهم زدن نظم فرهنگی و اجتماعی جامعه تلقی شده و برخورد با سران و مبلغین آنان، از جمله وظایف قانون‌گذاران و مراجع ذی صلاح امنیتی و قضائی به شمار می‌رود. از این رو؛ آسیب‌ها و چالش‌های فرقه‌ها باید در ادبیات حقوقی مورد ملاحظه قرار گیرد.

رفتار ارتكابی به معنای عمل یا فعالیتی است که انجام آن موجب تحقق یک جرم می‌شود. به عبارت دیگر، رفتار ارتكابی، همان فعل یا عملی است که قانونگذار به عنوان یک عنصر ضروری در تعریف جرم، ذکر کرده و ارتكاب آن جرم محسوب می‌شود^۱. با لحاظ رفتارهای آسیب‌زا در فرقه‌ها و با استناد به ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی، کلیه رفتارهای فرقه‌های انحرافی به عنوان رفتار ارتكابی تلقی شده و آسیب‌ها یا پیامدهای مندرج در ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی را در دو عنوان کلی می‌توان مورد توجه و بررسی قرار داد که عبارتند از: ۱- کنترل ذهن و سلطه روانی ۲- سوء استفاده و بهره‌کشی از پیروان.

۱. شاکری، ابوالحسن، مفهوم شناسی رفتار ارتكابی در جرم پولشویی در حقوق کیفری ایران و کنوانسیون مبارزه با فساد؛ مصادیق و خلاها، ص ۱۴۸.

۱ - کنترل ذهن و سلطه روانی

سلطه روانی یکی از پیامدهای جدی سوءاستفاده از مفاهیم روانشناسی تاریک است. در این فرایند، فرد یا گروهی تلاش می‌کنند با بهره‌گیری از روش‌هایی مانند کنترل ذهن، بازجویی‌های همراه با خشونت روانی، تبلیغات همراه‌کننده، سخنان متقاعدکننده و تاثیرگذار، حذف عمدی محبت و همدلی، ایجاد تله‌های شخصیتی، باج‌گیری عاطفی و حتی اعمال رفتارهای پرخاشگرانه منفعل، بر افکار و تصمیمات دیگران تسلط یابند. یکی دیگر از شیوه‌های رایج در این حوزه، بمباران عاطفی یا ابراز عشق و توجه افراطی در ابتدا، با هدف جلب کامل اعتماد فرد مقابل است.

کنترل ذهن را می‌توان افراطی‌ترین و پیچیده‌ترین جلوه سلطه روانی دانست؛ به‌طوری‌که فرد یا گروهی، به‌صورت سیستماتیک و حساب‌شده، می‌کوشند ذهن و اراده دیگران را به گونه‌ای شکل دهند که آنها بدون چون‌وچرا اطاعت کنند و استقلال فکری خود را از دست بدهند. این پدیده به‌ویژه در فرقه‌های انحرافی نمود پیدا می‌کند؛ جایی که سرکردگان فرقه با استفاده از همین روش‌ها و تکنیک‌های روانی، پیروان را چنان متقاعد می‌کنند که تقریباً هر فرمان و دستوری را چشم‌پسته بپذیرند و اجرا کنند، حتی اگر مغایر با منافع، باورها یا اخلاق آن‌ها باشد. عموماً چنین فرایندهایی اغلب منجر به حذف تدریجی هویت مستقل افراد شده و آن‌ها را به ابزارهایی در خدمت اهداف رهبران فرقه‌ها بدل می‌سازد.^۱

۱. تفصیل این بحث در درسی مستقل ارائه خواهد شد.

۲- سوء استفاده و بهره‌کشی از اعضاء

نوع دیگر از جرایم و رفتارهای ارتكابی در فرقه‌ها که ممکن است برخی تحت عنوان جرائم عام و نه خاص فرقه‌ای قابل پیگیری باشد و برخی دیگر فاقد عنوان مجرمانه در قوانین موجود باشد، در قالب سوء استفاده و بهره‌کشی از پیروان تعریف شود.

سوء استفاده و بهره‌کشی در فرقه‌ها، مصداق بارز خشونت بشمار می‌رود. در این نوع از خشونت، آنچه بی‌رحمانه قربانی می‌شود، تنها جسم و تن انسان نیست، بلکه روح و روان، عقل و خرد، دین و ایمان او نیز قربانی شده و با القاءات و مغز شویی‌ها، انسان را به لاشه‌ای بی‌اراده تبدیل می‌کند. پس از اتمام این فرایند، آنان را به بردگی گرفته و علاوه بر آن، با ایجاد بی‌نظمی‌های اجتماعی و قانون ستیزی‌ها، زمینه خشونت‌های جمعی و اجتماعی را در جامعه فراهم می‌کنند. برخی آسیب‌های مرتبط با خشونت در فرقه‌ها عبارتند از:

■ قربانی‌سازی

یکی از آسیب‌های جدی و نگران‌کننده در فرقه‌های انحرافی، به مخاطره انداختن جان پیروان است؛ چرا که این گروه‌ها معمولاً اعضای خود را در جامعه منزوی کرده و نوعی احساس اختلاف و تضاد با سایر افراد جامعه را به آن‌ها القا می‌کنند. این جداسازی و تلقین تفاوت، در نهایت می‌تواند زمینه‌ساز سوق دادن اعضا به عملیات انتحاری یا خودکشی تحت عناوینی چون رسیدن به معرفت یا تحقق یک هدف مقدس باشد.

نمونه بارز این پدیده را می‌توان در فرقه‌هایی چون داعش، احمد الحسن، یا بهائیت و سازمان منافقین مشاهده کرد که برداشت‌های تکفیری داشته و سایرین را گمراه یا در ضلالت مطلق می‌دانند. این ذهنیت، باعث می‌شود تا اعضا برای ایفای نقش

خود در فرقه، حتی تا پای جان نیز پیش بروند. علاوه بر این نمونه‌ها، جریان‌هایی همچون گروه موسیقی بی‌تی‌اس (در برخی مدل‌های آسیب‌ساز هواداری)، فرقه دروازه بهشت، جامعه آتریوس، فرقه آم‌شینریکیو، و فرقه کارنی یا خانواده نیز وجود داشته‌اند که خطرات جانی جدی برای اعضا رقم زده‌اند. به عنوان مثال، در فرقه خانواده به رهبری آن هملیتون باین، با جذب کودکان و تجویز مواد روانگردان، جان ده‌ها کودک در معرض تهدید و آسیب جدی قرار گرفت. فرقه‌های انحرافی با ساختارهای خاص خود، زمینه را برای پذیرش ریسک‌های خطرناک و تصمیمات مرگبار در میان اعضا تسهیل می‌کنند و قربانیان را حتی تا مرز فداکردن جان پیش می‌برند.

■ ترویج دیگر آزاری

دیگر آزاری یا دیگر کشی، آنهم با اهداف مقدس، از جمله شگردها و آسیب‌های فرقه‌های انحرافی است. این مقوله دارای پیشینه طولانی بوده و از جمله آن می‌توان به تاریخ فرقه بابیت اشاره کرد. آنان با القای باور و اعتقادات تکفیری، پیروان خود را به سنگدلانی بی عقل تبدیل کرده و رفتارهای عجیبی از آن به یادگار گذاشته است. به عنوان نمونه درباره وقایع جنگ بابی‌ها در زنجان آمده است: «در آن حوالی آنچه از اصحاب باب بود، فی الفور خود را بر آن تکیه رسانیده و بعد مجموع آن سوار و فرخ خان (فرستاده ناصرالدین شاه) را نیز دستگیر نمودند. ولی وقتی فرخ خان را پیش جناب شهید (محمد علی حجت زنجانی) بردند آثاری از هستی او نگذاشته و جمیع گوشت بدنش را ریز ریز نموده و برده بودند و تا آن که پیش جناب شهید برسد جان تسلیم نمود... مختصر آنکه؛ سر مجموع آنها را از بدن جدا نموده و بر سر نیزه‌ها زده و در بام‌ها سرهای آنها را سرفراز نموده تا آنکه حضرات از دور ببینند و عبرت برند»^۱.

۱. زنجان، عبدالاحد، جنگ قلعه‌ها، ص ۴۹.

مشابه جنایات بابیت؛ جنایات داعش، جنایات صوفیه گنابادیه در ماجرای گلستان هفتم خیابان پاسداران تهران، جنایات فرقه احمدالحسن در تاسوعای سال ۲۰۰۸ و نظائر آن می باشد.

■ تفرقه انگیزی

حیات فرقه ها بر ایجاد تفرقه دینی و اجتماعی استوار است. از این رو تمام تلاش خود را بر تفرقه افکنی صرف نموده و بر اختلافات پافشاری می کند. به عبارتی؛ تفرقه هنگامی بروز می کند که موارد وفاق و اتفاق در نظر گرفته نشوند و بر فرقه ها و اختلافها پافشاری شود، به گونه ای که پیروان یک دین با وجود ایمان داشتن به خدای یکتا و پیروی از پیامبر و کتاب و قبله ای واحد، یکدیگر را گمراه، کافر و اهل باطل بیندارند.^۱ به عنوان مثال می توان به تفرقه انگیزی های انجمن حجّتیّه بین مسلمین اشاره کرد. آنها با هدف کنشگر سازی جوانان شیعی بر علیه اهل سنت و مقدسات آنان؛ مسأله امامت و خلافت را به عنوان اولویت اول و همچنین ماجرای غصب جایگاه خلافت را به عنوان حساس ترین مسأله آنان قرار می دهد. این شگرد؛ اندیشه مخاطب را تغییر داده و با کنار گذاشتن سایر اصول اعتقادی و مصالح اجتماعی، او را به یک کنشگر ضد اهل سنت تبدیل می کنند تا عنصری برای تفرقه انگیزی باشد.

■ هنجارشکنی

در برخی از فرقه ها و جریان های شبه فرهنگی، مخالفت با شعائر دینی و مذهبی تنها یک تمایل سطحی نیست، بلکه ریشه در اهداف و انگیزه های عمیق ضد دینی دارد. این گروه ها با شیوه هایی هوشمندانه و گاه خرنده، تلاش می کنند مظاهر

۱. میرسلیم، سید مصطفی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۳۶۷۸.

فساد، بی‌بندوباری و رفتارهای خلاف هنجارهای دینی را عادی جلوه داده و گسترش دهند. یکی از شگردهای رایج این جریان‌ها، ترویج علنی رفتارهایی نظیر روزه‌خواری در ماه رمضان، تبلیغ کشف حجاب، تحقیر مناسک و ارزش‌های دینی، یا حتی تشویق به هنجارشکنی در فضای عمومی است. در عمق این رفتارها اغلب پروسه‌ای برنامه‌ریزی شده برای تضعیف مرزهای اعتقادی و سست کردن پیوند افراد با ارزش‌های دینی دیده می‌شود.

به طور مثال، برخی گروه‌های موسیقی یا سرگرمی در سطح جهانی، از جمله گروه BTS، صرفاً یک پدیده موسیقایی نبوده، بلکه گاهی ناقل پیام‌هایی هستند که با ترویج سبک زندگی غربی، حمایت از مسائلی مانند همجنس‌گرایی، تغییر جنسیت، عادی‌سازی خودکشی، و حتی نمایش خشونت، به طور غیرمستقیم به مخالفت با شعائر ادیان الهی و ارزش‌های مذهبی جوامع می‌پردازند. این رفتارها، خصوصاً در میان نوجوانان و جوانان، تأثیرات فرهنگی و اعتقادی جدی داشته و بستری مهم برای شکل‌گیری آسیب‌های اخلاقی، فردی و اجتماعی فراهم می‌سازد. این گونه اقدامات نه تنها به تضعیف جایگاه شعائر دینی و بی‌اهمیت جلوه دادن آن‌ها منجر می‌شود، بلکه راه را برای شکل‌گیری جامعه‌ای با ارزش‌های متزلزل و بی‌هویت باز می‌کند؛ جامعه‌ای که در آن هنجارشکنی به جای فضیلت و شکستن حرمت مقدسات به جای شجاعت و آزاداندیشی ترویج می‌شود.

■ فساد اخلاقی

مفاسد اخلاقی و سوء استفاده‌های جنسی، یکی دیگر از ابعاد فرقه‌های انحرافی است. آنان پس از گذراندن مراحل مغز شویی و کنترل ذهن مخاطب، اعتماد او را به فرقه جلب کرده و با ارائه توجیهات مقدس نما، رفتارهای غیراخلاقی و سوء

استفاده‌های جنسی از پیروان را مشروع و در جهت درک آگاهی و کسب معرفت جلوه داده این رفتارها را در قالب کمک به پیشبرد اهداف معنوی فرقه القاء می‌کنند. به عنوان نمونه می‌توان به کریم زرگر، بنیان‌گذار فرقه «مدرسه باطنی راه معرفت» اشاره کرد که در پوشش ترویج معنویت، از مریدان خود سوء استفاده نموده و آنان را مورد آزار جنسی قرار می‌داد. وی در سال ۱۳۹۶ اعدام شد و نیز می‌توان به فرقه عدنان اکتار، مشهور به هارون یحیی اشاره نمود که با استفاده مفرط از جذابیت‌های جنسی در برنامه‌های خود و با تشکیل حرم سرای مدرن و رسانه‌ای کردن آن، در پی آن بود تا شکل تازه و متفاوتی از مهدویت و حکومت امام مهدی علیه السلام را به مردم معرفی کرده و مهدویت را به عنوان جریانی لذت جویانه و مرفه طلبانه و سکس محور معرفی کند و از شکل ظلم ستیزی و عدالت گسترانه دور نماید.

عموماً افراد جذب شده به این فرقه‌ها، تحت تأثیر آموزه‌ها یا به واسطه رفتارهای تشکیلاتی، گرفتار روابط نامشروع می‌شوند. به عنوان نمونه می‌توان به فردی به نام راجنیش اُشو اشاره کرد که به مدت پنج سال، تعداد ۴ هزار نفر را از سرتاسر دنیا در «گُمون بزرگ اشو»^۱ در آمریکا اسکان داده و مشغول مراقبه شوند. آنها همسر یا خانواده خود را رها کرده و به طور دلخواه با اعضای کمون رابطه جنسی داشته و محدودیتی در اینباره نداشتند. اُشو پس از اخراج از آمریکا به علت فساد اخلاقی، در مدت سه ماه به ۲۱ کشور جهان درخواست اقامت داد اما هیچ کدام از آنها اقامت وی را

۱. گُمون - جماعت اشتراکی - در قرن نوزدهم میلادی متفکران متعددی این موضوع را مطرح کردند که زندگی خانوادگی باید با شکلهای اشتراکی تر زندگی جایگزین شود. در این نوع از زندگی اشتراکی، همه زنان و مردان با همدیگر پیمان زناشویی دسته جمعی بسته و همگی آنان پدر و مادران فرزندان اجتماع می باشند. مهم ترین نمونه کنونی این نوع از زندگی، نمونه «کیبوتص» در اسرائیل است. (گیدنز، ۱۴۰۲: ص ۴۵۱).

نپذیرفته و سرانجام از روی ناچاری در سال ۱۳۶۴ شمسی به هندوستان بازگشت^۱ وی بی بندوباری جنسی و شهوترانی را با شعار «مراقبه زن و مرد، آغاز سفر معنوی» ترویج نموده و از آن به عنوان دین اشو یاد کرد^۲.

■ ترویج اعتیاد

بسیاری از فرقه‌های انحرافی در ایران و جهان، از مواد روان‌گردان به عنوان یکی از ابزار نگهدارنده اعضاء در فرقه استفاده می‌کنند. البته آنان برای توجیه افراد برای استفاده از این مواد، آموزه سازی می‌کنند. به عنوان نمونه می‌توان به فرقه عرفان ساحری اشاره کرد که توسط فردی به نام کارلوس کاستاندا پایه‌گذاری شد. وی اساس آموزه‌های خود را بر مصرف سه گیاه روان گردان ۱- پیوت^۳ ۲- تاتوره^۴ ۳- قارچ^۵ بنانهاده است: کارلوس کاستاندا در توضیح این گیاهان می‌گوید: «با بلعیدن هریک از این گیاهان توهم زاء، دون خوان در من، به عنوان شاگرد خود، حالات خاصی از ادراک غیرعادی یا آگاهی دیگرگونی ایجاد می‌کرد که من این حالت را حالت واقعیت غیرعادی نام نهاده‌ام»^۶.

■ طلاق و جدایی از خانواده

فرقه‌ها اعضای خود را از جامعه جدا ساخته و به عنوان تافته‌ای جدا بافته، در کانون رفتاری و اعتقادی خود محبوس می‌کنند. معمولاً آغاز این جداسازی، از

۱. اشو، راجنیش، اینک برکه‌ای کهن، ص ۲۳.

۲. همو، آینده طلایی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۳. Peyot.

۴. Datura innoxia.

۵. Psilocybe.

۶. کاستاندا، کارلوس، حقیقتی دیگر، ص ۱۰.

خانواده آغاز می‌شود تا پشتوانه‌های عاطفی افراد جذب شده را به طور کلی نابود سازند تا راه برگشتی برای آنان باقی نماند. به عنوان نمونه می‌توان به سخنان اُشو اشاره کرد که ضمن مخالفت با تشکیل خانواده، خانواده را مانع رشد و پیشرفت انسان معرفی می‌کند. وی می‌گوید: «من سراپا طرفدار عشقم، چون عشق شکست می‌خورد. من از ازدواج دل خوشی ندارم، چون ازدواج موفق می‌شود و به تو ثبات و آرامشی دائمی می‌بخشد و خطر همین جاست. تو به یک اسباب بازی راضی می‌شوی، تو با شیئی پلاستیکی، مصنوعی و دست ساخته انسان قانع می‌شوی»^۱. اُشو در فروپاشی خانواده پا فراتر گذاشته و می‌گوید: «بچه‌ها باید به کمون تعلق داشته باشند. نه به پدر و مادرها. والدین به اندازه کافی ضرر زده‌اند، دیگر نمی‌توان به آنها اجازه داد که فرزندانشان را فاسد کنند. آنان رقابت، حسادت را به فرزندانشان می‌آموزند. داشتن یک پدر و مادر از نظر روانی خطرناک است»^۲.

■ فساد مالی

فساد اقتصادی صورت‌های مختلفی دارد که شامل؛ رشوه، کلاهبرداری، اختلاس، رانت خواری، واردات غیر قانونی، احتکار، قاچاق انسان، پول شویی و پول سازی و موارد مشابه با آن، که گاهی توسط برخی فرقه‌های انحرافی برنامه ریزی و مدیریت می‌شوند.

جمع‌آوری پول تحت عنوان پیشبرد اهداف فرقه، یکی از رایج‌ترین و شناخته‌شده‌ترین شگردهای فرقه‌های انحرافی به شمار می‌آید. رهبران این جریان‌ها، اغلب با توجیهاتی نظیر فعالیت‌های دینی، مأموریت‌های ویژه یا تحقق وعده‌های معنوی، اعضای خود را به پرداخت وجوه نقدی، ارائه دارایی‌های شخصی یا حتی مبالغ چشمگیر وامی‌متقاعد می‌کنند. به این ترتیب، سرکردگان فرقه‌ها با بهره‌گیری از اعتماد کورکورانه و

۱. اُشو، راجنیش، الماس‌های اُشو، ص ۲۳۰.

۲. همو، تعلیمات تانتر، ص ۹۸.

وابستگی عاطفی اعضا، ثروت هنگفت و بی سابقه‌ای به دست می‌آورند؛ در حالی که پیروان، روز به روز دچار مشکلات جدی مالی، فقر، و حتی ورشکستگی می‌شوند.

در بسیاری مواقع، فشار روانی فرقه به حدی است که برخی اعضا برای جلب رضایت سرکرده یا نزدیک‌تر شدن به حلقه‌های مرکزی فرقه، ناچار می‌شوند وام‌های سنگین و پریسک از بانک‌ها و مؤسسات مالی گرفته و تمامی مبلغ دریافتی را بی‌کم‌وکاست به سران فرقه تحویل دهند، در حالی که بازپرداخت اقساط و تبعات مالی آن کاملاً بر عهده خود عضو باقی می‌ماند.

نمونه‌ای آشکار از این سوءاستفاده مالی را می‌توان در فرقه احمدالحسن مشاهده کرد؛ این گروه با صدور بیانیه‌هایی تحت عناوینی همچون تشکیل "سرایا القائم" (لشکر قائم) یا ادعاهای مشابه، اعضا را تحت فشار روحی و اعتقادی قرار داده و آن‌ها را به انجام مشارکت‌های مالی بزرگ وادار نموده‌اند. در نتیجه، چرخه‌ای معیوب از ثروت‌اندوزی رهبران و درماندگی اقتصادی اعضا شکل می‌گیرد که یکی از وجوه خطرناک و آسیب‌زای حضور در فرقه‌های انحرافی است.

■ فساد امنیتی

فرقه‌های انحرافی در سطحی عمیق‌تر از فعالیت‌های فردی یا گروهی، اهداف بنیادین و ساختارشکنی را دنبال می‌کنند که معمولاً معطوف به براندازی یا تغییر ریشه‌ای نظام‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی دینی حاکم بر جامعه است. این فرقه‌ها، با ترویج این باور در میان اعضا که ساختار فعلی جامعه سراسر فساد، ظلم و انحراف است، خود را تنها منجی حقیقی و مسیر رهایی جامعه معرفی می‌کنند.

سران و ایدئولوگ‌های چنین جریان‌هایی اغلب با استفاده از آموزه‌های انحصاری، وعده‌های آرمان‌شهری و ارائه تحلیل‌های آخرالزمانی، پیروان خود را به انجام هر نوع عملی، فارغ از ملاحظات اخلاقی و قانونی، تشویق می‌نمایند. این اقدامات می‌تواند از

تحریک اعضا به نافرمانی مدنی و گسترش ناامنی گرفته تا دامن زدن به شورش‌ها، عملیات خرابکارانه، اقدام به ترور و کشتاندن جامعه به ورطه اغتشاشات گسترده را شامل شود. هدف نهایی این فرقه‌ها، که عمدتاً دارای ایدئولوژی‌های افراطی و ساختارشکن هستند، اغلب یا با راه‌اندازی نظم جدید سیاسی-مذهبی و جایگزینی سیستم کنونی با آموزه‌ها و ارزش‌های خاص فرقه است، یا حتی نابودی کامل وضعیت موجود و تحقق آرمان شهر خودساخته‌ای که در آرمان فرقه ترسیم شده است. این ماهیت تهدیدآمیز، آنان را به دشمنان جدی امنیت ملی و استقرار اجتماعی بدل می‌سازد، به گونه‌ای که حضور و فعالیت چنین فرقه‌هایی، استقلال، انسجام و ثبات جامعه را به مخاطره می‌اندازد و مقابله اصولی و هوشمندانه با آن‌ها، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای هر نظام اجتماعی سالم به شمار می‌رود.

پرسش‌ها

۱. رفتار ارتكابی در فرقه‌های انحرافی به چه معناست و چرا شناسایی آن برای قانون‌گذاران اهمیت دارد؟

۲. دو نمونه از روش‌های سلطه‌روانی و کنترل ذهن در فرقه‌های انحرافی را نام ببرید و مختصراً توضیح دهید.

۳. چه رابطه‌ای میان ترویج هنجارشکنی دینی و اخلاقی با اهداف فرقه‌های انحرافی وجود دارد؟

۴. چرا سوءاستفاده و بهره‌کشی از اعضا در فرقه‌های انحرافی فقط محدود به مسائل مالی و جنسی نیست؟

درس چهارم: سازمان فرقه‌های انحرافی



چکیده درس:

فرقه‌های انحرافی با ساختاری بسته، بر اصول اقتدارگرایی و کنترل روانی اعضا استوار شده‌اند. در این ساختار، سرکردگان فرقه‌ها با نظارت شدید، دستورات را از طریق سطوح میانی به اعضای عادی منتقل می‌کنند، آنهم در فضایی که غالباً با قوانین سختگیرانه، پنهان‌کاری و ترس از تنبیه همراه است. اعضا در سطوح پایین‌تر با محدودیت‌های متعدد و آموزش‌های جهت‌دار مواجه‌اند تا به وابستگی فکری و روانی به گروه سوق داده شوند. مبلغان فرقه‌ها از نظر شخصیتی متفاوت‌اند: مبلغین کاریزماتیک که با جذابیت فردی و مهارت در ارتباط، پیروان را جذب و مدیریت می‌کنند؛ مبلغین منطق‌گرا که با استدلال و توانایی پاسخگویی به شبهات، آموزه‌ها را موجه می‌سازند؛ مبلغین مورد اعتماد که با صداقت رفتاری و درک نیازهای اعضا، وفاداری ایجاد می‌کنند؛ مبلغین خودمحور که با خودبزرگ‌بینی و عدم نقدپذیری، فضایی اقتدارگرایانه می‌آفرینند؛ و نیز مبلغین بی‌رویه که با رفتارهای غیرمتعارف و تکان‌دهنده روانی، مرزهای ذهنی اعضا را شکسته و آنها را به وابستگی مطلق می‌کشانند.

ساختار کلی فرقه‌ها

فرقه‌های انحرافی معمولاً دارای ساختار سازمانی پیچیده‌ای هستند که براساس اصول اقتدارگرایی و کنترل روانی طراحی شده‌اند. این ساختار؛ اغلب به صورت سلسله‌مراتبی و لایه‌لایه شکل می‌گیرد، به‌گونه‌ای که اعضا در سطوح پایین‌تر؛ از اطلاعات، تصمیم‌گیری‌ها و اهداف کلی آن سازمان بی‌خبر هستند و تنها وظایف مشخص و کنترل‌شده‌ای به آن‌ها سپرده می‌شود. این سلسله‌مراتب، سرکرده و مدیران ارشد فرقه را در رأس هرم قدرت قرار می‌دهد و آنان نیز به طور مستقیم بر تمام جنبه‌های فعالیت‌های فرقه نظارت دارند.

در سطوح میانی، گروه‌هایی فعال هستند که وظیفه انتقال دستورات، مدیریت فعالیت‌های اجرایی و نظارت بر رفتار اعضا را برعهده دارند. این گروه‌ها معمولاً نقش واسطه بین سرکرده و اعضای عادی را ایفا می‌کنند و با بهره‌گیری از وفاداری شدید به سران، شرایط کنترل روانی و رفتاری اعضا را فراهم می‌سازند. فضای سازمانی فرقه معمولاً با قوانین سختگیرانه، پنهان‌کاری و ایجاد هراس از تنبیه و طرد در صورت سرپیچی از دستورات، تقویت می‌شود.

در ساختارهای پایین‌تر، اعضای عادی قرار دارند که با هدف جذب، آموزش و انجام وظایف مشخص شده، وارد فرقه می‌شوند. این افراد معمولاً تحت سیستم‌های خاصی از آموزش و شستشوی مغزی قرار می‌گیرند تا نه تنها با آموزه‌های فرقه سازگار شوند، بلکه به نوعی از وابستگی روانی و فکری، نسبت به گروه و سران آن دچار شوند. در این لایه، محدودیت‌های شدیدی برای دسترسی به اطلاعات بیرونی یا نقد ساختار فرقه اعمال می‌شود و اعضا ترغیب می‌شوند تا تنها به منابع داخلی و دستورات صادره اتکا کنند.

برای حفظ انسجام سازمانی و جلوگیری از تزلزل ساختار، فرقه‌ها معمولاً از ابزارهایی مانند جلسات دوره‌ای، مراسم خاص، و ارتباطات گسترده میان اعضا استفاده می‌کنند. این ابزارها نقش مهمی در «تثبیت تفکر گروهی، ایجاد انسجام روانی و اخلاقی و جلوگیری از بروز تردید یا اختلاف نظر» دارند. همچنین، ساختار فرقه به شکلی طراحی می‌شود که امکان خروج یا جدایی فرد از گروه بسیار دشوار باشد، زیرا هرگونه اقدام در این راستا می‌تواند با پیامدهای جدی همچون تهدید، از دست دادن وابستگی‌های اجتماعی یا حتی اقدامات خشونت‌آمیز همراه شود. طبق این توضیحات؛ ساختار سازمانی فرقه‌های انحرافی بر مبنای ایجاد یک شبکه کنترل‌شده و بسته عمل می‌کند که هدف اصلی آن حفظ اقتدار سرکرده، گسترش آموزه‌های گروه و جلوگیری از تضعیف انسجام و هماهنگی درونی است. این ساختار از طریق بهره‌گیری از نظام‌های سلسله‌مراتبی، ابزارهای روانی و ایجاد شرایطی برای وابستگی اعضا به گروه، بقای فرقه را تضمین می‌کند و علاوه بر آن زمینه‌های گسترش آن را نیز فراهم می‌آورد. در ادامه می‌توان به اهداف سازمانی و دسته‌بندی مبلغان فرقه پرداخت:

اهداف سازمانی

فرقه‌های انحرافی با جریان‌های اصلی، نه تنها از نظر آموزه‌ای، بلکه در ساختار، سبک زندگی و مناسبات درونی خود نیز تفاوت‌هایی اساسی دارند. اهداف سازمانی چنین فرقه‌هایی را می‌توان در چند محور عمده بررسی کرد:

۱. ترویج عقاید

فرقه‌های انحرافی همواره بر انتشار و تبلیغ آموزه‌هایی که به زعم خود؛ آن را حقیقت برتر یا مسیر خاص می‌دانند، تأکید دارند. آنان از ابزارهایی همچون رسانه،

نشست‌های محفلی، تبلیغات گسترده، فضای مجازی و روش‌های جذب چهره به چهره برای گسترش افکار و عقاید خود نهایت بهره را می‌برند. این تبلیغ‌گاه با ظواهر معنوی، درمانگری، خودیاری یا حتی تغییر نگرش اجتماعی همراه است تا ضمن پنهان کردن اغراض اصلی، مخاطبان بیشتری را جذب کند.

■ ۲. ایجاد تمایز

یکی از اهداف کلیدی فرقه‌های انحرافی، تشکیل یک جامعه کوچک اما متصل به هم است که خود را از جامعه بزرگتر متمایز می‌کند. این جامعه ممکن است به صورت کاملاً بسته (در قالب یک گُمون یا اجتماع فیزیکی) یا به صورت پراکنده و شبکه‌ای (از طریق ارتباطات مجازی و جلسات منظم) وجود داشته باشد. در این جامعه، اعضا به تدریج، هویت جدیدی بر مبنای فرقه پیدا می‌کنند؛ سبک زندگی، روابط، واژگان و حتی ظاهر آنها تحت تأثیر فرقه قرار می‌گیرد. این امر برای کنترل بیشتر بر اعضا، قطع ارتباط آنها با جهان خارج و افزایش وفاداری به گروه حیاتی است.

■ ۳. پیگیری اهداف گوناگون

اگرچه بسیاری از فرقه‌ها ظاهر خود را صرفاً معنوی یا عرفانی جلوه می‌دهند، اما واقعیت این است که در لایه‌های پنهان یا در مراحل بعدی رشد، دستیابی به اهداف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی؛ بخش جدانشدنی از مأموریت آنهاست. در سطح سیاسی، برخی فرقه‌ها با هدف نفوذ در ارکان قدرت، تلاش برای تغییر قوانین یا حتی ایجاد یک نظام حکومتی مطلوب خود قدم برمی‌دارند. در بُعد اجتماعی، این گروه‌ها معمولاً سعی می‌کنند سبک زندگی خاصی را در میان پیروان ترویج کنند، هنجارهای رایج را به چالش بکشند یا جنبش‌های اجتماعی تازه‌ای همسو

با آرمان‌های خود پدید آورند. از منظر اقتصادی نیز فرقه‌ها در جست‌وجوی کسب ثروت از مسیرهای مختلفی چون دریافت وجوهات اجباری یا داوطلبانه، بهره‌کشی از نیروی کار و توانایی‌های اعضا، فروش محصولات ویژه یا حتی استفاده نادرست از حمایت‌های مالی هستند. نکته مهم آن‌که این اهداف ممکن است آشکارا مطرح شوند یا کاملاً پنهان بمانند، اما در بسیاری موارد، انگیزه و محرک اصلی شکل‌گیری و استمرار حیات فرقه‌ها را رقم می‌زنند.

■ ۴. توسعه قدرت و نفوذ

در فرآیند بقاء و گسترش هر فرقه انحرافی، جایگاه توسعه قدرت و افزایش نفوذ در جامعه هدف اهمیت حیاتی و بنیادی دارد. این هدف، تنها محدود به جذب اعضای جدید نمی‌باشد، بلکه شامل استراتژی‌های پیچیده و چندوجهی برای تثبیت جایگاه گروه، تقویت ساختارهای داخلی و تسلط بر لایه‌های مختلف اجتماعی است. در واقع، فرقه‌ها با برنامه‌ریزی دقیق سعی می‌کنند تا حداکثر اثرگذاری را در عموم مردم و نخبگان جامعه داشته باشند و به عنوان یک نیروی موثر در فضای فرهنگی، روحی و اقتصادی شناخته شوند.

یکی از اساسی‌ترین ابزارهای تحقق این هدف، جذب حداکثری اعضا است. این کار معمولاً از طریق تبلیغات فریبنده، وعده‌های فریبنده درباره سعادت، ثروت یا رستگاری، و همچنین بهره‌گیری از تکنیک‌های روانی و تبلیغات احساسی انجام می‌شود. با افزایش تعداد اعضا، فرقه‌ها سعی در سازماندهی و ساختاردهی کارآمد، به منظور تأمین نیازهای درونی و بیرونی خود دارند. این سازمان‌دهی شامل ایجاد نهادهای داخلی قدرتمند، نظام سلسله‌مراتبی، برقراری روابط نزدیک با شاخه‌های مختلف جامعه، و توسعه شبکه‌های ارتباطی مخفی و آشکار می‌باشد.

در کنار این، نفوذ در لایه‌های مختلف جامعه، یکی از کلیدی‌ترین اهداف استراتژیک فرقه‌ها محسوب می‌شود. این نفوذ اغلب از طریق همکاری با نخبگان فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، و جای دادن سران یا عناصر موثر در مناصب کلیدی، دنبال می‌شود. هدف این است که عقاید و آموزه‌های فرقه، به عنوان اندیشه‌ای مشروع یا راهنمای حیات در سطح جامعه پذیرفته شده و از آن بهره‌برداری گردد. این امر با مشروعیت بخشی به سرکرده فرقه و درستی سنجی آموزه‌های آن‌ها از طریق توجیهات دینی، فلسفی یا علمی صورت می‌گیرد.

سران فرقه‌ها اغلب در این مسیر، از کارآمدی کاریزمای شخصی، ادعاهای فراطبیعی و وعده‌های جذاب بهره می‌برند تا وفاداری اعضا را افزایش داده و قلمرو نفوذ گروه را توسعه دهند. کاریزما یا جذابیت شخصی، نقش کلیدی در تشویق اعضا به پیوستن و باقی ماندن در فرقه دارد. آنان ممکن است ادعاهای محوری مانند ارتباط مستقیم با ارواح، قدرت‌های فراطبیعی، یا وعده‌های معجزه‌آسا را ترویج دهند تا اعتماد و وفاداری بی‌چون و چرا جلب کنند.

۵. تضعیف نهادهای رسمی

یکی از راهبردهای محوری فرقه‌های انحرافی، زیر سؤال بردن و تضعیف نهادهای رسمی دینی، علمی و اجتماعی است. این گروه‌ها می‌کوشند با ایجاد تردید در مرجعیت و اعتبار این نهادها، خود را به عنوان تنها منبع حقیقت، رستگاری یا علم ناب معرفی کنند. این رویکرد چند هدف کلیدی را دنبال می‌کند: نخست، انحصار مرجعیت در دست سرکرده و ساختار فرقه؛ به این معنا که هرگونه اقتدار فکری و معنوی، خارج از دایره فرقه نفی شده و تنها کلام سرکرده فصل الخطاب قرار می‌گیرد. دوم، جذب افراد ناراضی یا سرخورده از ساختارهای رسمی؛ کسانی

که در جست‌وجوی بدیلی برای تجربیات گذشته خود هستند و در فضای ایجاد شده توسط فرقه، به دنبال پناهگاهی فکری و روانی می‌گردند. و سوم، تسهیل مکانیسم‌های کنترل؛ که با تضعیف منابع فکری و اخلاقی بیرونی، اعضا بیش از پیش به فرقه وابسته شده و راحت‌تر تحت سلطه فکری و رفتاری آن قرار می‌گیرند، چرا که هر صدای مخالفی از بیرون به عنوان تهدیدی از سوی دشمن تعبیر و خنثی می‌شود.

۶. کنترل اعضا

هدف بسیاری از فرقه‌های انحرافی، اعمال سلطه کامل بر زندگی شخصی و اجتماعی اعضا است و این سلطه در لایه‌های متعددی گسترش می‌یابد. در حوزه فکری و اعتقادی، باورهای فرقه به عنوان حقیقت قطعی و بی‌بدیل تلقی شده و امکان تفکر انتقادی یا حتی پرسش‌گری، به کلی ممنوع می‌شود. در عرصه عاطفی و روانی، وابستگی شدیدی به سرکرده و گروه ایجاد می‌گردد و با قطع ارتباط اعضا با خانواده و دوستان خارجی، ترس از طرد شدن به عنوان ابزاری اساسی برای حفظ نظم درونی به کار می‌رود. کنترل مالی نیز بخش جدایی‌ناپذیری از این ساختار است؛ از دریافت اجباری یا اختیاری وجوهات تا واگذاری تمامی دارایی‌ها به فرقه و حتی بهره‌کشی بدون دستمزد از نیروی کار اعضا. علاوه بر همه، رفتارهای روزمره افراد نیز تحت کنترل شدید قرار می‌گیرد؛ از پوشش و تغذیه گرفته تا روابط اجتماعی، تصمیمات شغلی و حتی ازدواج. تمامی این اهرم‌های کنترلی، اغلب از طریق ساختارهای سلسله‌مراتبی خشک، تکنیک‌های پیچیده شستشوی مغزی و مکانیزم‌های پاداش و تنبیه به اجرا در می‌آیند تا اطاعت و وفاداری کامل اعضا را تضمین کنند.

مبلغان فرقه‌های انحرافی

مبلغان فرقه‌های انحرافی را می‌توان از نظر شخصیتی به چند دسته تقسیم کرد. البته این تقسیم‌بندی نسبی است و نمی‌تواند به صورت کامل و جامع تمامی مبلغان را در برگیرد، اما می‌تواند به برخی از ویژگی‌ها و الگوهای شخصیتی مشترک اشاره کند. برخی از دسته‌بندی‌های معمول شخصیتی مبلغان فرقه انحرافی عبارتند از:

۱. شخصیت‌های کاریزماتیک

بسیاری از مبلغان فرقه‌های انحرافی، افرادی با شخصیت کاریزماتیک هستند که به واسطه جذابیت فردی، حضور تأثیرگذار و مهارت بالا در برقراری ارتباط، موفق شده‌اند شمار قابل توجهی از پیروان را جذب خود سازند. این افراد معمولاً از استعدادها و توانایی‌های ویژه‌ای در مدیریت برخوردارند؛ به گونه‌ای که با نفوذ کلام، اعتماد به نفس بالا و درک عمیق نسبت به روحیات مخاطبان، می‌توانند آموزه‌ها، باورها و ارزش‌های مورد نظر خود را به شکلی مؤثر منتقل و در ذهن و دل پیروان نهادینه کنند.

ویژگی مهم دیگر شخصیت‌های کاریزماتیک، قدرت بالای مدیریت جمعی و ایجاد انسجام میان اعضا است. این افراد، نه تنها الهام‌بخش و برانگیزاننده هستند، بلکه غالباً با استفاده از ظرفیت‌های روان‌شناختی و اجتماعی خود، موفق به ایجاد نوعی وابستگی فکری و عاطفی در پیروان می‌شوند؛ امری که به استمرار و گسترش فرقه‌ها یاری می‌رساند. در واقع، حضور چنین شخصیت‌هایی یکی از عوامل کلیدی پویایی و تداوم حیات فرقه‌های انحرافی به شمار می‌آید.

۲. شخصیت‌های منطق‌گرا

در میان مروجان فرقه‌ها، گروهی وجود دارند که برخوردار از شخصیت منطق‌گرا و تحلیل‌گر هستند. این افراد با تکیه بر قدرت استدلال، توانایی طرح مباحث

پیچیده و پاسخ‌گویی به شبهات را دارند و در مواجهه با پرسش‌ها و انتقادات، رویکردی عقلانی و مستدل در پیش می‌گیرند. مبلغان منطق‌گرا معمولاً با بهره‌گیری از اصول فلسفی، گزاره‌های منطقی و شواهد عقلی، تلاش می‌کنند آموزه‌ها و آیین‌های فرقه را برای مخاطب قابل فهم و موجه سازند. آن‌ها قدرت اقناع بالایی دارند و با زبانی سنجیده و منطقی، ذهن مخاطب را به سمت پذیرش دیدگاه‌های خود سوق می‌دهند. ویژگی بارز چنین افرادی، توانایی طرح استدلال‌های دقیق و استحکام‌بخشی گفتمان گروه است؛ به گونه‌ای که حتی افراد اهل فکر و منتقد نیز گاه در مقابل گفتار منطقی و مستدل آن‌ها دچار تردید یا پذیرش تدریجی می‌شوند.

۳. شخصیت‌های مورد اعتماد

در این میان، دسته‌ای از مبلغان فرقه‌ها وجود دارند که بخش عمده‌ای از نفوذ و تأثیرگذاری خود را مدیون جلب اعتماد و صداقت رفتاری هستند. این افراد با ایجاد تصویری صمیمی و قابل اتکا از خود، موفق می‌شوند ارتباطی نزدیک و عمیق با پیروانشان برقرار کنند و در نتیجه، پذیرفتگی و نفوذشان در جمع افزایش چشمگیری می‌یابد.

ویژگی برجسته این نوع شخصیت‌ها، توانایی درک دقیق نیازها، دغدغه‌ها و مسائل فردی و جمعی پیروان است. آن‌ها معمولاً شنوندگان خوبی هستند، به مسائل مخاطبین با همدلی و همراهی واکنش نشان می‌دهند و برای رفع مشکلات آنان تلاش نشان می‌دهند. همین نگرش مسئولانه و رفتار صادقانه، مبانی اولیه اعتماد و وفاداری پیروان را نسبت به ایشان تقویت می‌کند.

از سوی دیگر، این افراد با بهره‌گیری از حس اعتماد و نزدیکی، مسیر تأثیرگذاری خود را هموار می‌سازند تا اهداف و منافع فرقه را در دل اعضا نهادینه کنند. در

بسیاری از موارد، روابط عاطفی و اعتماد شخصی، نقش مکمل برای تثبیت باورها و ارزش‌های گروهی ایفا می‌کند و موجب می‌شود افراد حتی در مواجهه با تردید یا انتقاد، همچنان به تبعیت از این سران ادامه دهند.

۴. شخصیت‌های خودمحور

در میان مهره‌های فعال و موثر فرقه‌های انحرافی، شخصیت‌های خودمحور جایگاهی خاص دارند. این افراد، معمولاً سرشار از اعتماد به نفس افراطی و خودبزرگ‌بینی‌اند؛ به گونه‌ای که محوریت افکار، تصمیمات و حتی آموزه‌های فرقه را بر وجود و رأی خود بنا می‌گذارند. آنها خود را معیار سنجش حقیقت دانسته و همه امور را از دریچه نگرش شخصی خود ارزیابی می‌کنند.

چنین مبلغانی معمولاً شایسته نقدپذیری نیستند و کوچک‌ترین مخالفت یا انتقادی را خطری برای اقتدار خویش تلقی می‌کنند. این روحیه سبب می‌شود تا فضای فرقه به محیطی بسته و آکنده از تحجر فکری تبدیل گردد، جایی که نظرات و دیدگاه‌های جمعی یا حتی تجربیات فردی اعضا سرکوب شده و جای خود را به روایت یک جانبه، اقتدارگرایانه و شخصی سرکرده یا مبلغ می‌دهد.

شخصیت‌های خودمحور به طرز قابل توجهی نسبت به اطرافیان خود حساسیت دارند، اما نه با نگاهی همدلانه یا آسیب‌شناسانه، بلکه با رویکردی مالکانه و ابزارانگارانه. در واقع، دیگران تا زمانی ارزشمند تلقی می‌شوند که در راستای تقویت جایگاه و قدرت این افراد نقش‌آفرینی کنند. هر صدای متفاوت یا رویکرد انتقادی به سرعت حذف، طرد یا بی‌اهمیت شمرده می‌شود.

از سوی دیگر، این دسته افراد با استفاده از فنون اقناع، بیان قاطع و ژست‌های پرطمطراق، تلاش می‌کنند تصویری کاریزماتیک و تأثیرگذار از خود ارائه دهند.

این فضا سازی موجب می شود اعضای فرقه به تدریج، نظرات و دیدگاه های آنان را بی چون و چرا بپذیرند و به سوی نوعی وابستگی فکری و شخصیتی سوق داده شوند. حضور و نفوذ شخصیت های خود محور در فرقه های انحرافی، علاوه بر کاهش امکان نقد و اصلاح، به تقویت ساختار اقتدارگرایانه، ایجاد جو روانی مبتنی بر اطاعت کورکورانه و تضعیف روحیه هم افزایی جمعی می انجامد. تحلیل و شناسایی این تیپ شخصیتی، نقش مهمی در آسیب شناسی و راهبردهای مقابله با نفوذ فرقه ها در جوامع دارد.

۵. شخصیت های بی رویه

در بستر فرقه های انحرافی، گاهی با مبلغانی مواجه می شویم که ویژگی بارزی دارند که می توان از آن به بی ثباتی در رفتار و عملکرد یاد کرد. آنها اغلب الگوهای تثبیت شده و متعارف در گفتار و عمل را کنار نهاده و به شیوه هایی غیرمنتظره، افراط گونه، و گاه خشونت آمیز متوسل می شوند. رفتار این افراد، نه تنها در نگاه بیرونی عجیب و شوک آور است، بلکه گاهی حتی برای اعضا و هواداران فرقه نیز غیر قابل پیش بینی جلوه می کند.

یکی از مهم ترین ابزارهای این شخصیت ها، استفاده از تکنیک های روانی تکان دهنده است؛ ابزارهایی که معمولاً با هدف سست کردن پایه های مقاومت روانی افراد و ایجاد تسلط روانی و هیجانی بر اعضا به کار گرفته می شوند. رفتارهای پرتنش، تهدیدهای لحظه ای، نمایش های انفجاری خشم یا حتی اعمال خشونت بدنی و کلامی، بخشی از شگردهایی است که این گروه از مبلغان برای تحت تاثیر قرار دادن محیط پیرامون خود برمیگزینند.

این افراد، گاه زیر لوای تقدس یا معنویت دست به اعمالی می زنند که با هیچ

منطق عقلانی یا اخلاقی سازگار نیست. هدف اصلی این رفتار بی‌رویه، شکستن مرزهای ذهنی و عاطفی اعضا، تضعیف قدرت تفکر انتقادی و ایجاد وابستگی مطلق به سرکرده فرقه و آموزه‌های فرقه است. شوک‌های روانی، ابزاری است برای در هم شکستن چارچوب‌های ذهنی پیشین فرد و آماده‌سازی او برای پذیرش آموزه‌های ناهنجار و نامتعارف فرقه.

پرسش‌ها

۱. ساختار سازمانی فرقه‌های انحرافی چه ویژگی‌هایی دارد و این ساختار چه نقشی در کنترل و جهت‌دهی اعضا ایفا می‌کند؟

۲. اهداف عمده فرقه‌های انحرافی را برشمرد و توضیح دهید که هر هدف چگونه در رفتار، روابط و سیاست‌های داخلی فرقه نمود پیدا می‌کند

۳. در ساختار سلسله‌مراتبی فرقه‌ها، سطوح میانی و اعضای عادی چه وظایفی دارند و چگونه به بقای فرقه کمک می‌کنند؟

۴. انواع شخصیت مبلغان فرقه‌های انحرافی را نام ببرید و ویژگی‌ها و عملکرد هر دسته را به اختصار توضیح دهید.

۵. چرا فرقه‌های انحرافی تلاش می‌کنند نهادهای رسمی دینی، علمی یا اجتماعی را تضعیف یا بی‌اعتبار جلوه دهند؟ این راهبرد چه پیامدهایی برای اعضا و جامعه دارد؟

درس پنجم:

جذب، کنترل و حضور



چکیده درس:

فرقه‌های انحرافی برای بقا، به طور هم‌زمان سه فرایند جذب اعضای جدید، کنترل اعضای موجود و تضمین استمرار حضور را دنبال می‌کنند که به طور موازی و مکمل، فرد را آرام‌آرام از جامعه جدا و در ساختار بسته فرقه ادغام می‌کند. شگردهای جذب شامل؛ شناسایی آسیب‌پذیری‌ها، بمباران محبت، دادن وعده‌های اغواکننده، ایزوله‌سازی از منابع بیرونی و القای حس نخبه‌گرایی است. پس از جذب، مجموعه‌ای از تکنیک‌های پیچیده کنترل ذهن، عاطفه، رفتار، روابط، منابع مالی و حتی افکار اعمال می‌شود تا عضو به شخصی وابسته، تابع و فدایی تبدیل گردد. فرقه‌ها با تکرار مناسک گروهی، ایجاد وابستگی متقابل، ایجاد بحران‌ها و وعده‌رهایی، تبیین شکست‌ها به سود گروه، طرد شکاکان و فاجعه‌سازی جدایی، اسارت روانی و عملی اعضا را برای مدت طولانی استمرار می‌بخشند. اسارت در فرقه نه صرفاً حاصل اعمال زور سرکرده، بلکه برآمده از نوعی کنترل متقابل شبکه‌ای است که اعضا، خود به بخشی از دیوار، قفل و حتی در مواردی کلید این قفس تبدیل می‌شوند.

شگردهای فرقه‌ای

فرقه‌های انحرافی برای بقا و گسترش خود، دو فرایند موازی و پیوسته را دنبال می‌کنند که عبارتند از: جذب اعضای جدید و کنترل اعضای موجود و برنامه‌ای برای استمرار و حضور همیشگی. این سه فرایند نه تنها مکمل یکدیگرند، بلکه با تکیه بر سازوکارهای روانشناختی، اجتماعی و بعضاً اقتصادی، به گونه‌ای طراحی شده‌اند که فرد را به تدریج از جامعه اصلی خود جدا کرده و در دنیای بسته و کنترل شده فرقه ادغام کنند.

الف. شیوه‌های جذب در فرقه‌های انحرافی

جذب نیرو در فرقه‌های انحرافی، صرفاً با وعده یا تبلیغات کلاسیک صورت نمی‌گیرد، بلکه مجموعه‌ای از تکنیک‌های روانی، ارتباطی و اجتماعی به صورت بسیار هدفمند به کار گرفته می‌شود تا فرد، جذب هسته مرکزی فرقه گردد. برخی از موارد عبارتند از:

■ شناسایی آسیب‌پذیری‌ها

فرقه‌ها با بهره‌گیری از افراد آموزش دیده یا حتی صرفاً اعضای باتجربه، محیط‌های مناسب برای شکار نیروهای تازه را شناسایی می‌کنند؛ محیط‌هایی مانند دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، محافل معنوی یا حتی شبکه‌های اجتماعی که هر کدام بر اساس روش‌های متمایز انجام می‌گیرند. در دهه ۱۳۸۰ برخی گروه‌های معنویت‌گرا مانند عرفان حلقه، جذب اولیه خود را میان دانشجویانی که دچار بحران هویت یا سرخوردگی اجتماعی بودند انجام دادند. آن‌ها با برگزاری کلاس‌های رایگان و اعلام «درمان بیماری‌های صعب‌العلاج»، افراد ناامید از درمان پزشکی را به جلسات جذب می‌کردند.

■ بمباران عشق و محبت

فرد تازه وارد، معمولاً با حجم عظیمی از محبت، توجه و پذیرش مواجه می‌شود. به

شکلی که خود فرد هم متعجب می‌شود که چرا این گروه تا این اندازه به او اهمیت می‌دهد. در سال‌های اولیه فعالیت شاهدان یَهُوه در ایران، گزارش شد که این گروه، اعضای جدید را به خانه‌های گروهی دعوت کرده و با برگزاری جشن، غذای رایگان، هدیه و گفت‌وگوهای صمیمی، ارتباط عمیق عاطفی ایجاد می‌کرد تا فرد احساس کند خانواده‌ی واقعی و جدید خود را یافته است تا در ادامه، فرد ترجیح می‌داد عمده‌ی وقت خود را با اعضا سپری کند.

■ وعده‌های اغواکننده

وعده حقیقت مطلق، معنویت بی‌نظیر، ثروت زیاد یا حتی «شنیدن صدای خدا» بخشی از بسته جذب در فرقه‌ها بشمار می‌رود. این وعده‌ها متناسب با نیاز روحی و روانی هر تازه‌وارد داده می‌شود. در برخی فرقه‌های شبه‌روانشناسی مانند معنویت‌های چند قدمی، مدعی می‌شوند که با شرکت در دوره‌های ایشان، شرکت‌کنندگان طی ۵ جلسه به ثروت، روابط آرامانی و آرامش مطلق دست می‌یابند و حتی می‌توانند بیماری‌های جسمی خود را با قدرت ذهن شفا دهند. البته این وعده‌ها بیش از آنکه عقلی باشند، احساسات فرد را نشانه می‌گیرند.

■ ایزوله‌سازی از منابع اطلاعاتی بیرونی

اعضای جذب شده به تدریج از خانواده، دوستان، اساتید و حتی منابع عمومی اطلاعات (کتاب، فضای مجازی، سخنرانی‌های منتقدان) جدا شده و سهم عمده‌ای از وقت، ذهن و روابط خود را به گروه اختصاص می‌دهند و البته این فرایند معمولاً با دلسوزی و ظاهری مهربان شروع می‌شود. در فرقه‌های مبتنی بر «رییس مطلق»، مانند فرقه علی یعقوبی، به فرد توصیه می‌شود که برای پیشرفت سریع‌تر در سیر و سلوک یا پاکسازی روح، باید کمتر با دیگران (منتقدین) صحبت کند، زیرا

این روابط، انرژی منفی دارند یا مانع پیشرفت معنوی می‌شوند. پس از مدتی، فرد ارتباط با تمام دایره‌ی اجتماعی پیشین خود را از دست می‌دهد.

■ القای حس برگزیدگی یا نخبه‌گرایی

یکی از ابزارهای کلیدی فرقه‌ها، القای عمیق حس برگزیدگی یا نخبه‌گرایی در اعضا است؛ به گونه‌ای که فرد باور می‌کند که عضویت در این گروه، نشانه انتخاب شدن و شایستگی ویژه است، نه امری تصادفی یا ساده. این احساس برتری، معمولاً از همان ابتدای ورود، از طریق جملاتی نظیر «تنها معدود انسان‌هایی در طول تاریخ به این حلقه راه یافته‌اند» یا «تو به سبب فرماندی روحی و ماموریت خاصیت انتخاب شده‌ای»، به فرد منتقل می‌شود. برای مثال، در فرقه احمدالحسن، به تازه‌واردان تأکید می‌شود که روح تو پیش‌تر برگزیده شده و جهان مدت‌هاست در انتظار بیداری توست. چنین القائاتی نه تنها حس هویت و معنا را در فرد تقویت می‌کند، بلکه او را نسبت به انتقادات خانواده، دوستان یا حتی رسانه‌ها مقاوم‌تر می‌سازد؛ چرا که هر مخالفتی را نوعی سوء تفاهم یا حسادت نسبت به جایگاه ممتاز خود تجربه می‌کند. القای حس نخبه‌گرایی منجر به آن می‌شود که عضویت در فرقه نه یک انتخاب، بلکه بخشی از هویت و سرنوشت فردی تلقی شود و چنین افرادی از نگاه خود، دیگر به راحتی قابل بازگشت به زندگی قبلی نیستند.

■ تکنیک‌های متقاعدسازی

استفاده از چرخه‌های مکرر آموزش، جلسات تفسیر، سمینارهای طولانی و تکرار شعارها و تلقین‌های دستوری، ذهن فرد را به تدریج با آموزه‌های جدید جایگزین می‌کند. در جریان اُشو، اعضا باید هر روزه در جلسات گوش دادن به سخنرانی‌های اُشو شرکت و گزارش روزانه‌ای از افکار و احساسات خود ارائه می‌دادند. این تکرار،

فرصت عقلانی اندیشیدن و مقایسه افکار را از فرد می‌گرفت و به تدریج او را به قالب جدید فکری فرقه درمی‌آورد.

نکته کلیدی آن است که همه این شیوه‌ها، متناسب با شرایط و ویژگی‌های هر فرد شخصی سازی می‌شوند. فرقه‌ها فارغ از ایدئولوژی و جغرافیا، همواره جذب را با اغوا، محبت، قطع ارتباط بیرونی و جایگزینی باورها به شکلی تدریجی و گاهی نامحسوس پیش می‌برند. فقط نوع زبان و ابزار با توجه به زمینه فرهنگی و اجتماعی محل فعالیت عوض می‌شود.

ب) شیوه‌های کنترل اعضا در فرقه‌های انحرافی

وقتی فرآیند جذب تکمیل شده و فرد عضو فرقه می‌گردد، نوبت به مراحل پیچیده‌تر و سیستماتیک کنترل ذهن، رفتار و عواطف می‌رسد. این کنترل به نحوی انجام می‌شود که فرد، از یک شخص مستقل به عضوی تابع، وفادار و حتی فداایی اهداف سران فرقه بدل شود. انواع مکانیزم‌های کنترل عبارتند از:

■ کنترل اطلاعات

کنترل اطلاعات؛ یعنی محدود کردن دسترسی فرد جذب شده به اطلاعات بیرونی، سانسور اخبار، تحریف آگاهانه واقعیت و جایگزینی آن با اطلاعات مورد نظر گروه که یکی از امور مرسوم در فرقه‌ها بشمار می‌رود. در بسیاری از فرقه‌ها، اعضا اجازه مطالعه رسانه‌های عمومی یا کتاب‌های مخالف فرقه را ندارند. حتی مکالمات افراد خانواده نیز تحت نظارت بوده و در صورت اطلاع سرکرده، فرد به «فساد فکری» متهم و مجازات می‌شود. در ایران نیز، برخی جریان‌های شبه‌روانشناختی، مطالعه هر گونه کتاب روان‌شناسی غیرخودی را گمراه‌کننده می‌دانند و تنها اجازه می‌دهند متون تولیدی خود گروه خوانده شود.

■ کنترل افکار و عقاید

هدف فرقه، مهندسی کامل اندیشه‌ها و ارزش‌های عضو است. این کار از طریق تکرار شعارها، تلقین مکرر، حذف منتقدین و تشویق به تفکر گروهی صورت می‌گیرد. در فرقه سازمان منافقین، اعضا باید جملاتی خاص مانند «من حسن گلسرخی آماده آماده» را تکرار می‌کردند و اگر عضوی تردید یا نقدی مطرح می‌کرد، به «دچار شدن به افکار منحرف» متهم می‌شد و موظف بود با «گزارش انضباطی» به سرکرده فرقه، ابراز پشیمانی کند.

■ کنترل عواطف و احساسات

ایجاد احساس دائمی ترس، گناه، شرم یا بی‌ارزشی؛ تضعیف عزت نفس و ایجاد وابستگی عاطفی بیمارگونه به سرکرده گروه از جمله موارد اصلی در فرقه است. در فرقه‌های وابسته به سرکردگان کاریزماتیک، اعضا دائماً ترسانده می‌شوند که اگر از گروه جدا شوند، به عذاب و نفرین الهی یا حتی مرگ دچار خواهند شد. در جلسات عمومی، کسانی که تخطی یا تردید داشتند، در برابر جمع تحقیر و سرزنش می‌شدند. حتی اگر عضوی از دستورات گروه سرپیچی کند یا با خانواده‌اش دیدار کند، ابتدا با سردی و بعد با تحقیر و تهدید عاطفی روبرو می‌شود؛ مثل «تو ما را ترک کردی، لیاقت شفقت نداری، تمام نعمت‌های معنوی از تو سلب می‌شود.»

■ کنترل رفتار

در این مورد، همه ابعاد زندگی فرد تحت نظم و نظارت گروه درمی‌آید (پوشش، خوراک، خواب، روابط خصوصی، حتی شیوهی فکر کردن و احساس کردن). در برخی فرقه‌های صوفیانه افراطی مانند فرقه حمیدرضا مروجی سبزواری، اعضا باید هر روز ساعات مشخصی دعاها و ذکرهای گروهی را انجام داده و گزارش آن را به مروجی یا سران فرقه بدهند.

■ جداسازی فیزیکی و روانی

در این روش، فرد به شکل فیزیکی یا ذهنی از دنیای بیرون جدا می‌شود و فقط با اعضا و رهبران فرقه در ارتباط است. در گروه‌های آسیایی که «کُمون» دارند، مانند فرقه اُشو، اعضا باید به محل زندگی جمعی گروه کوچ کنند و ارتباطشان با خارج به حداقل برسد. تماس تلفنی، دیدار دوستان و حتی رفت‌وآمد شهری باید با مجوز رهبر انجام شود. حتی کودکان تازه متولد شده نیز از والدین جدا شده و در کمون مجزا نگهداری می‌شدند. موارد مشابه زیادی وجود دارد و می‌توان به افراد ساکن در روستای موسوم به «ایستا» از توابع شهرستان طالقان اشاره کرد.

■ حق عضویت

به تدریج اعضا فرقه مجبور می‌شوند تا درآمد، مایملک یا حتی ارث و دارایی خود را به فرقه واگذار کنند یا مبالغ هنگفتی برای شرکت در جلسات و دریافت برکت یا درمان بپردازند. در برخی جریان‌های شبه‌معنوی در ایران، شرکت در دوره‌های پیشرفته مشروط به پرداخت هزینه‌های میلیونی برای پیشرفت معنوی انجام می‌شود و عضوی که پول را پرداخت نکند از جلسات اخراج می‌شود و احساس گناه و از دست دادن فرصت ابدی به او القا می‌شود.

■ سلسله‌مراتب سخنگیرانه

در این‌باره، اعضا تشویق می‌شوند ریز رفتار، گفتار و حتی افکار یکدیگر را به سطوح بالاتر گزارش دهند. این چرخه نظارت متقاطع، فضا را ناامن، اما نظام گروه را ضدشورش می‌کند. در منافقین، افراد موظف‌اند رفتار و دیدگاه‌های یکدیگر را با جزئیات به بالادستی اطلاع دهند. اگر فردی با کسی ابراز تردید یا انتقاد کند، این موضوع مستقیماً به سرکرده یا حلقه‌ی واسطه گزارش و منجر به احضار، بازجویی و

در مواردی «پاک‌سازی روانی» اجباری می‌شود.

نکته قابل توجه اینکه؛ تکنیک‌های کنترل در فرقه‌های انحرافی، تنها جنبه‌ی تئوریک یا روانشناختی ندارند، بلکه همیشه مصادیق عینی و نسبتاً قابل مشاهده‌ای دارند. از جلسه‌ی تکرار شعار در خانه‌های فرقه‌ای گرفته تا کمپ‌های زندگی جمعی و جلسات اعتراف اجباری در مسیحیت تبشیری و فرقه حسن ابطحی، هدف نهایی یکی است: فرد را از هویت و استقلال فردی تهی و آن‌ها را در چارچوب فکری، احساسی و رفتاری فرقه ذوب کنند.

ج. چرخه اسارت روانی در فرقه‌های انحرافی

فرقه فقط یک سازه جذب و آغاز کنترل نیست، بلکه سیستمی بازتولیدکننده است که باید بتواند برای سال‌ها و گاهی دهه‌ها اعضای خود را در وضعیت اسارت ذهنی، عاطفی و رفتاری نگه دارد. در این مرحله؛ مهم‌ترین پرسش این است: چگونه اعضا پس از عبور از مراحل اولیه و حتی پس از تجربه شک و بحران، همچنان در شبکه کنترل فرقه باقی می‌مانند و بعضاً خودشان به یک مراقب و بازتولیدکننده نظام فکری فرقه تبدیل می‌شوند. این مرحله می‌تواند در ابعاد گوناگونی مورد بررسی قرار گیرد:

■ تقویت وابستگی متقابل

با گذر زمان، اعضا فقط به سرکرده اصلی فرقه وابسته نیستند، بلکه به یکدیگر هم وابستگی عمیق پیدا می‌کنند. این شبکه دوطرفه‌ی وابستگی، سبب می‌شود تا اعضا حتی با شک و تردید، نتوانند فرقه را ترک کنند، زیرا به هنگام تردید، عاطفه ایجاد شده مانع از ترک فرقه می‌شود. در فرقه عرفان حلقه، بسیاری از افراد، دوستان نزدیک، شریک عاطفی یا حتی فضای شغل و زندگی روزمره‌شان را از میان اعضا پیدا

می‌کنند؛ به‌طوری‌که جدایی از فرقه عملاً یعنی از دست دادن دایره اصلی حمایت اجتماعی و تنهایی مطلق. یکی از اعضای سابق فرقه علی یعقوبی نقل می‌کرد که «خانواده و دوستان، چند سالی بود در بچه‌های خانه مادر مهربان خلاصه می‌شد، بیرون که او مدام حس کردم تو بیابونم!»

■ بازتولید موقعیت‌های بحرانی

فرقه‌ها همواره به‌طور مصنوعی بحران‌های جدید (تهدید، دشمنی بیرونی، یا بحران معنوی و مالی) تولید کرده و در کنار آن، وعده گشایش و فرج می‌سازند تا اعضا را در حالت استرس و امیدواری مداوم نگاه دارند و از این رهگذر خروج از گروه را خطرناک و بی‌حاصل جلوه دهند. در فرقه علی یعقوبی، یعقوبی هر چند ماه یک‌بار اعلام می‌کند: «دشمنان مادر مهربان دارند انرژی منفی می‌فرستند مراقب باشید!» آنان بلافاصله کارگاه ویژه‌ای به صورت اردویی در خارج شهر، برای تقویت روحیه برگزار می‌شود. اعضای نگران و دلهره‌مند نیز دسته‌جمعی در جلسات شرکت می‌کنند و تصور می‌کنند که هر لحظه ممکن است حمله‌ای در انتظارشان باشد.

■ تکرار مراسم و آیین‌های گروهی

آیین‌ها و مناسک در فرقه (مثل ذکر، دعا، رفتن به مکان خاص، مدیتیشن یا برنامه گروهی شبانه‌روزی) چنان تکرار می‌شوند که اعضا همدلی شدید پیدا کرده و ترک این جمع، شبیه از دست دادن یک سرپناه روانی خواهد شد. در برخی فرقه‌های صوفی ایرانی یا فرقه‌تی اس ام، هر هفته مراسم ذکر دسته‌جمعی و شب‌نشینی‌های طولانی برگزار می‌شود و اعضا ساعت‌ها در خلصه سماع یا ذکر می‌مانند؛ به‌حدی که بدون این مراسم احساس پوچی و نبود معنا می‌کنند. یکی از اعضای سابق

یکی از این گروه‌ها می‌گفت: «آخر هفته‌ها که جمع می‌شدیم، انگار از دنیا جدا می‌شدیم... موقعی که قطع رابطه کردم، از لحاظ روحی دچار خماری شدم.»

■ برجسب زنی به شکاکان

در فرقه، هر کسی که شکی مطرح کند، فوراً با عنوان‌هایی مثل «مَرَد»، «آلوده»، «نفوذی»، «گرفتار ظنک»^۱ یا «رهایی‌خواه» طرد می‌شود. این تهدید روانی باعث می‌شود تا اعضا تردیدشان را پنهان کنند و به نقد جمعی نپردازند. در این فرقه‌ها اگر کسی نسبت به آموزه‌ها انتقاد کند، باید در جلسه‌ای اعتراف کند و گاهی تصفیه روانی روی او انجام می‌دهند، تا زمانی که دوباره «مؤمن» ارزیابی شود. در فرقه علی یعقوبی، فردی که سؤال جدی پرسیده بود، چند هفته اجازه شرکت در کلاس‌ها را نداشت و دیگران موظف بودند با او صحبت نکنند.

■ فاجعه‌سازی خروج از فرقه

فرقه‌ها با برنامه‌ریزی طولانی‌مدت، اعتماد به نفس فرد را نسبت به هویت قبلی‌اش می‌گیرند و به او القاء می‌کنند که خروج - حتی برای یک روز - مساوی سقوط در پوچی، افسردگی و حتی مرگ است. در یکی از گروه‌های شبه‌روانشناختی ایرانی، افراد باور داشتند که اگر از گروه جدا شوند، بازگشت بیماری یا مصیبت‌های خانوادگی برایشان قطعی خواهد بود و سرزنش و تحقیر از سوی دوستان فرقه‌ای هم مزید بر علت بود. یکی از جداشدگان می‌گوید: «وقتی جرات کردم برم، اولین چیزی که از دوستان قبلی شنیدم این بود: زود برگرد، وگرنه حالت خیلی بد میشه!».

۱. برگرفته از آیه ۱۲۴ سوره طه.

■ تبیین شکست‌ها به نفع فرقه

وقتی وعده‌ها محقق نمی‌شود یا زندگی فرد به جای خوشبختی، بدتر می‌شود، اعضای اصلی فرقه به او تلقین می‌کنند که مشکل از خودش بوده، «ایمانش ضعیف» شده یا «هنوز به سطحی از پاکی» نرسیده است. این چرخه توجیه، حتی شکست‌ها را هم عاملی برای بیشتر ماندن در فرقه می‌کند. در بعضی گروه‌های رشد فردی، اعضا با وجود پرداخت هزینه‌های گزاف و عدم موفقیت، توسط مربی سرزنش می‌شوند که «تمرینات را درست انجام ندادی»، «ذهن منفی داشتی» یا «مدیتیشن را بریده بریده رفتی». حس شرم و ناکامی، فرد را بیشتر به گروه وابسته می‌کند چون برای ترمیم عزت نفسش راهی جز قبول مسوولیت و تداوم حضور نمی‌بیند.

در همه این مکانیزم‌ها، استمرار اسارت روانی، فقط حاصل کنترل خشم سرکرده یا نظام گروهی نیست؛ بلکه نتیجه درهم‌تنیدگی روانی و عاطفی اعضا با یکدیگر و با آرمان جمعی است.

پرسش‌ها

۱. فرایندهای اصلی بقای فرقه‌های انحرافی چیست و این فرایندها چگونه با یکدیگر تعامل می‌کنند؟

۲. دو نمونه از روش‌های جذب در فرقه‌ها را توضیح دهید و برای هر کدام یک مثال عینی ذکر کنید.

۳. ایزوله‌سازی فرد از منابع اطلاعاتی بیرونی چه تاثیری در فرآیند جذب و کنترل اعضا دارد؟

۴. سه شیوه اصلی کنترل اعضا در فرقه‌های انحرافی را نام ببرید و مختصر توضیح دهید.

درس ششم:

چرائی جذب به فرقه‌ها



چکیده درس:

پیوند افراد با فرقه‌ها، بیش از آنکه حاصل ساده‌انگاری یا جهل باشد، ریشه در نیازهای عمیق روانی و اجتماعی بشر دارد. فرقه‌ها در بستر خلأ مرجعیت (نیاز به راهنما و حقیقت) و خلأ ملجئیت (نیاز به پناه و امنیت عاطفی) شکل می‌گیرند؛ سازوکار فرقه‌ها، ترکیبی از همدلی افراطی، وعده‌های بزرگ و هویت‌سازی جمعی است که طی آن، اعضا از جوینده آرامش به ابزاری برای کنترل یکدیگر بدل می‌شوند. بحران اعتماد به نهادهای اجتماعی، زمینه را برای نفوذ سرکرده‌ها و شکل‌گیری حلقه‌های بسته تسهیل می‌کند. چرخه اسارت در فرقه، تدریجی و پیچیده بوده و با جلب محبت و احساس تعلق آغاز، و با تبدیل فرد به مراقب و مجری نظم فرقه کامل می‌شود. در عین حال، باید توجه داشت که همه جذب‌شدگان قربانی منفعل نیستند؛ برخی، فرصت‌طلبانه برای سوءاستفاده مالی یا جنسی و شماری نیز با مأموریت بیرونی (خدمات امنیتی/اطلاعاتی) وارد این فضا می‌شوند. درک این سازوکارهای چندلایه، شروط ضروری برای پیشگیری، توانمندسازی افراد و خروج آگاهانه از ساختارهای انحرافی است.

ریشه‌ها و خلاءها

درک چرایی جذب افراد به فرقه‌ها، یکی از مفهومی‌ترین پرسش‌هایی است که هر پژوهشگری در حوزه فرقه‌شناسی، ناگزیر با آن مواجه می‌شود. برخلاف تصور رایج، پیوستن به فرقه‌ها نه نشانه سادگی یا جهل مطلق است و نه صرفاً محصول انحراف فردی؛ بلکه ریشه در نیازهای عمیق روانی و اجتماعی انسان دارد. هر ساختار فرقه‌ای، از ادعای حقیقت محوری تا مأموریت نجات‌بخش یا حمایت‌گری عاطفی، خود را پاسخی به یک یا چند گره وجودی اعضا معرفی می‌کند.

وقتی نهادهای مرجع سنتی (خانواده، آموزشگاه) قدرت پاسخ‌دهی یا ایجاد امنیت را از دست می‌دهند، خلأ بزرگی در جان و ذهن افراد پدید می‌آید. این خلأ، عمدتاً در دو حوزه متجلی می‌شود: جست‌وجوی مرجعیت (به معنای نیاز به راستی‌آزمایی حقیقت و الگوپذیری) و جست‌وجوی ملجئیت (نیاز به پناه، دوستی، احساس امنیت و مقبولیت). فرقه‌ها دقیقاً بر همین بسترها سوار می‌شوند و با استفاده از شیوه‌هایی چون همدلی افراطی، جذب عاطفی، تولید هویت نو و وعده‌های بزرگی چون «نجات» یا «دانش منحصر به فرد»، افراد را مجذوب و بعدها وابسته می‌کنند.

بنابراین، بررسی علمی علل گرایش به فرقه‌ها فقط واکاوی ضعف‌های شخصیتی نیست؛ بلکه مطالعه‌ای چندبُعدی درباره بحران ساختارهای اجتماعی، روان‌شناسی نیازهای انسان و سازوکارهای پیچیده قدرت است. تجربه‌های میدانی نشان می‌دهد که حتی افراد تحصیل‌کرده و به ظاهر مقاوم نیز، در شرایط بحرانی یا در معرض بحران هویت، ممکن است طالب پناه و مرجع نوینی شوند که خلأهای شان را پر کند.

مرجعیت و ملجئیت

انسان، بی‌نیاز از راهنما و بی‌نیاز از پناهگاه نیست. در هر جامعه‌ای، افراد در مواجهه با مسائل پیچیده و بحران‌های هویتی، طبیعتاً جست‌وجوی منبعی

برای فهم حقیقت (مرجعیت) و محلی برای آرامش و حمایت (ملجئیت) دارند. مرجعیت یعنی؛ کسی یا نهادی که انسان در امور فکری، معرفتی یا مناسکی به او رجوع می‌کند؛ ملجئیت یعنی؛ جایی برای پناه بردن و احساس تعلق یافتن. معمولاً ترکیب توأمان این دو نیاز، موتور محرک جذب به فرقه‌ها می‌شود؛ چراکه سرکرده‌ها با ایفای توأمان نقش دانای کل و پدر/مادر معنوی، افراد را از هر دو حیث اغوا و وابسته می‌کنند.

در حالیکه یک جامعه بالغ و سالم، سازوکارهای متکثر مرجعیت و ملجئیت را به صورت نهادی سامان داده است؛ فرقه‌ها با ارائه نسخه‌های ساده‌انگارانه و بسته، فرد را مجاب می‌کنند که همه پاسخ‌ها و همه حمایت‌ها فقط در یک نقطه جمع است. این در حالی است که واقعیت دین و جامعه دینی سالم را باید همچون «ساختمان پزشکان تخصصی» تصور کرد: همان‌گونه که فرد برای هر مشکل جسمی به متخصص مربوطه (قلب، پوست، اعصاب، یا چشم) مراجعه می‌کند و عقل سلیم حکم می‌کند که تشخیص و درمان همه دردها را به یک نفر نسپرد، در زندگی معنوی، اخلاقی و اجتماعی نیز نباید همه گره‌ها و تصمیمات را به یک شخص یا حلقه محدود بسپارد.

اتکا به یک فرد در همه حوزه‌ها، نه تنها احتمال خطا و سوءاستفاده را بالا می‌برد، بلکه امکان شکل‌گیری رابطه بیمارگونِ مریدی و مرادی را فراهم می‌کند؛ وضعیتی که در آن قدرت پرسشگری و توان انتخاب مستقل از میان می‌رود و وابستگی افسارگسیخته جای آن را می‌گیرد. ساختارهای دینی و اجتماعی سالم، همواره به تفکیک نقش‌ها، کثرت منابع پاسخگو و پاسداشت استقلال افراد تاکید کرده‌اند تا هیچ انسان و نهادی تبدیل به قطب بی‌بدیل تمام امور نشود.

بنابراین، یکی از نشانه‌های محیط ناسالم و زمینه‌ساز فرقه‌گرایی، بسته شدن همه راه‌های نیازها به یک نفر یا یک جریان است؛ امری که به ظاهر ساده، اما در عمل، ورودی خطرناک به چرخه اسارت روانی و اجتماعی است. فهم این تمایز و پرهیز از وابستگی مطلق، اصلی کلیدی در پیشگیری از افتادن در دام فرقه‌ها و مرید و مرادی مدرن است.

بحران اعتماد به نهادهای اجتماعی

یکی از مهم‌ترین زمینه‌های جذب به فرقه‌ها، تضعیف یا فروپاشی اعتماد افراد به نهادهای معتبر اجتماعی و مرجعیت‌های رسمی است. این بحران اغلب تدریجی و تداومی‌گر تجربه ناکامی، بی‌توجهی یا بی‌عدالتی است که افراد در تعامل با سازمان‌های علمی، آموزشی، دینی یا حتی محیط خانواده و روابط اجتماعی گسترده‌تر حس می‌کنند. نتیجه راهبردی این تجربه، شکل‌گیری نوعی از خلأ مرجعیت در سطح فردی و جمعی است. انسان، گرچه به سرچشمه‌ای قابل اعتماد برای پاسخ به پرسش‌ها و حمایت نیازمند است، اما احساس می‌کند که نهادهای رسمی پاسخ‌گوی واقعی یا همدل وضع موجود او نیستند.

این خلأ، فرد را با بحران‌های حل نشده، سردرگمی هویتی یا احساس رهاشدگی مواجه می‌سازد. به عنوان مثال، وقتی دانش‌آموز یا فرزند در مدرسه و خانواده با پرسش‌های اساسی‌اش مواجه می‌شود اما یا بی‌توجهی، یا با پاسخ‌های کلیشه‌ای و قضاوت‌گرانه، یا حتی بی‌تفاوتی مواجه می‌شود، ذهن او در یافتن جایگزین برای مرجع معتبر فعال می‌گردد. فرقه‌ها دقیقاً در چنین خلأیی میدان بازی خود را می‌یابند و با وعده حمایت، درک، جواب‌های ساده یا قطعیت‌آمیز و حضور فعال، جای نهادهایی را می‌گیرند که خود را از دسترس فرد دور ساخته‌اند.

مسئله زمانی پیچیده‌تر می‌شود که اعتماد عمومی به راهنماهای سنتی و

نهادهای خدماتی نیز دچار خدشه شود. برای بسیاری از مردم، تجربه ناکامی در «یافتن راهنمای عملی در زمینه‌های مشاوره، معنویت، روابط، یا حتی مسائل خانوادگی»، انگیزه‌ای قوی برای جست‌وجوی جایگزین ایجاد می‌کند. این فرایند می‌تواند با تکثیر رسانه‌های مجازی، گسترش گروه‌های خودیاری یا مربیان غیراستاندارد و سرکردگان شبه‌دینی شدت گیرد.

در چنین شرایطی، فرد سرخورده به دنبال مرجع جدید و پناهگاهی متفاوت می‌گردد؛ مرجعی که شنیدن، همدلی و حل مسئله را جایگزین کلیشه، سرزنش یا بی‌توجهی کند. فرقه‌ها با شناخت دقیق همین خلأها و ضعف‌ها، تلاش می‌کنند با ارائه فضای صمیمانه، جمع‌های معنوی به ظاهر کارآمد و شعارهای اعتمادآور، اعضا را مجذوب و وابسته کنند. در واقع، بحران اعتماد به نهادهای اجتماعی، یکی از مهم‌ترین کلیدهای تحلیلی برای فهم چرایی میل به فرقه‌گرایی است؛ کلیدی که نشان می‌دهد راه حل نهایی مقابله، نه صرفاً هشدار، بلکه بازسازی واقعی سرمایه اجتماعی و مرجعیت‌های پاسخگو و دلسوز در سطح جامعه است.

اسارت روانی

در فرقه‌ها، اسارت روانی اعضا صرفاً با فشار بیرونی یا تحکم مستقیم سرکرده شکل نمی‌گیرد؛ بلکه یک چرخه درونی، آرام و زیرپوستی آغاز می‌شود که فرد را تدریجاً از جوینده آرامش و امنیت، به یکی از ابزارهای وفادار کنترل در ساختار فرقه بدل می‌کند. ورود یک عضو جدید همیشه با وعده تعلق، حمایت و امنیت شروع می‌شود. فضای فرقه به عمد محیطی سرشار از محبت و پذیرش به نمایش می‌گذارد، تا احساس کمبود، طرد شدن یا ناامنی‌های گذشته عضو را جبران کند. همین حس تعلق و مقبولیت، نخستین گام اسارت است: جایی که فرد می‌پندارد بالاخره جمعی او را همان‌گونه که هست، پذیرفته است.

اما وابستگی به این جمع، به تدریج با تغییر هویت، ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی همراه می‌شود. دیگر رمز میان افکار شخصی و افکار جمعی از میان می‌رود و فرد ناگزیر است با منطق و ضوابط فرقه زندگی کند؛ گویی حلقه‌ای نامرئی به ذهن و دلش آویخته‌اند.

فرقه‌ها نظام نظارت و کنترل را به گونه‌ای پیاده می‌کنند که عضو، نه تنها در نظر سرکرده، بلکه در میان هم‌گروهان هم باید دائماً خود را اثبات کند. جلسات گزارش، اعتراف و ارزیابی، عادی‌ترین جزئی از زندگی جمعی می‌شود. عضو ناگهان به صورت ناآگاهانه یا حتی با حس تعهد درمی‌یابد که خود نیز در حال مراقبت از رفتار و ایمان دیگران است. در این فرآیند، شمه‌ای از ترس؛ همواره همراه عضو خواهد بود، ترس از دست دادن جایگاه، از دست رفتن محبت و حتی طرد و مجازات که مانند کابوسی جان او را فرا گرفته است. وی برای فرار از این نگرانی‌ها، بیش از پیش به اثبات وفاداری نیاز پیدا می‌کند و اینجاست که ناخودآگاه به بازوی کنترل ساختار بدل می‌شود. بی آن‌که خود بداند، نقشی را بر عهده گرفته که دیروز از سرکرده یا اعضای مُسن‌تر دیده بود. تحت فشار قرار دادن دیگران، گزارشگری، ایفای نقش سردبیر اخلاق و مراقب ایمان جمعی از جمله عواقب این بحران بشمار می‌رود.

این چرخه چنان ماهرانه پیش می‌رود که عضو هرگز به فریب و اسارت خویش واقف نمی‌شود. اما لحظه‌ای که طعم تلخ طرد یا تحقیر را حتی برای خودش یا نزدیکانش می‌چشد، بذر تردید در دلش کاشته می‌شود و این آغازی است برای پرسشگری و تلاش برای عبور از چرخه اسارت. در حقیقت، فرقه‌ها نه صرفاً با تحکیم یک سرکرده، بلکه با بازتولید ذهنیت کنترل و نظارت از طریق خود اعضا، دوام می‌آورند. چرخه‌ای که با عطش محبت و تعلق شروع می‌شود، اما با ترس، تضعیف استقلال و مسئول کردن هر عضو برای ادامه اسارت دیگران ادامه پیدا می‌کند. فرآیند

جذب و اسارت اعضا در فرقه‌ها به طور خلاصه با این بیان قابل طرح است:

معمولاً فرایند از یک نقطه ضعف یا خلأ روانی - اجتماعی آغاز می‌شود؛ جایی که فرد به سبب تنهایی، ناامیدی، یا بی‌اعتمادی به نهادهای رسمی، به دنبال معنا، پناه یا حمایت است. سرکرده یا ساختار فرقه با نمایش چهره‌ای مهربان، همدل و مرجع‌نما، دقیقاً همین نیاز اساسی را هدف قرار داده و عضو جدید را با وعده‌های امیدبخش به درون خود می‌کشد.

با قبول این دعوت و ورود به جمع، فرد خیلی زود احساس تعلق و امنیت پیدا کرده و گروه را خانواده یا مأوایی برای خود می‌یابد. این احساس تعلق، به تدریج به وابستگی عمیق‌تر می‌انجامد؛ به گونه‌ای که تماس و ارتباط فرد با دنیای بیرون محدود یا حتی قطع می‌شود و بیشترین هویت و ارتباط اجتماعی او در قالب جدید تعریف می‌گردد.

در مرحله بعد، قواعد، دستورات و انتظارات فرقه در ذهن و رفتار عضو نهادینه می‌شود؛ به طوری که اطاعت، پذیرش بی‌چون‌وچرا و حتی گزارش اعمال و افکار دیگر اعضا تبدیل به هنجار مسلط می‌گردد. این اطاعت و کنترل، نه به صورت تحمیل مستقیم، بلکه از طریق پذیرش تدریجی و تشویق برای وفاداری بیشتر تثبیت می‌شود. و در آخر، عضو تحت کنترل، خود به ابزاری برای حفظ و گسترش سلطه و قدرت سرکرده تبدیل می‌شود؛ به بیان دیگر، همان فردی که ابتدا از جایگاه ضعف به دنبال پناه بود، اکنون مأمور ابلاغ، کنترل و حتی جذب دیگران می‌شود و این چرخه به صورت مداوم در میان دیگر اعضا نیز تکرار می‌گردد. به این ترتیب، سازوکار بقای فرقه، بازتولید بی‌پایان این چرخه اسارت به واسطه اعضای وفادار است.

جاذبه پنهان برای سودجویان

در حالی که عمده اعضا، جذب فرقه‌ها می‌شوند تا خلأهای عاطفی، فکری یا معنوی خود را پُر کنند، گروهی دیگر به دلایل کاملاً متفاوت. و عمدتاً فرصت طلبانه. وارد این ساختارها می‌شوند. این افراد، نه قربانی القائات روانی، بلکه شکارچی میدان فرقه‌اند؛ با هدف کلاهبرداری مالی، سوءاستفاده جنسی، یا ارتقاء جایگاه فردی از مسیر بهره‌کشی از انبوه اعضای آسیب‌پذیر. در محیط فرقه‌ای، چند ویژگی منحصر به فرد، بستری مستعد برای رشد این سوءاستفاده‌ها فراهم می‌کند:

- اعتماد بی‌قید و شرط بین اعضا (به دلیل گسست روابط بیرونی و تبلیغ برادری یا خواهری معنوی)
- اطلاعات شخصی فراوان که افراد به امید همدلی و رشد، با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند
- ساختار سلسله‌مراتبی و فرصت برای «ارتقاء» که راه را برای نزدیک شدن افراد سودجو به سرکرده یا اعضای مورد اعتماد باز می‌کند
- فرهنگ اطاعت و رازنگه‌داری که افشای تخلفات را برای قربانیان دشوار می‌کند.

در بسیاری از فرقه‌ها، افراد زیرک، بدون اینکه الزاماً به آموزه‌های فرقه اعتقاد داشته باشند، با نقش‌های ساختگی (وام‌دهنده یا مسئول امور اعضا) که ظاهر می‌شوند، اعضای ساده‌دل را شناسایی و اعتماد آن‌ها را جلب می‌کنند و با شگردهایی خاص، دست به کلاهبرداری یا سوءاستفاده می‌زنند.

این پدیده نشان می‌دهد که فرقه‌ها نه تنها می‌توانند قربانیان ناآگاه تربیت کنند، بلکه گاهی محیطی فراهم می‌آورند که افراد سودجو با استفاده از فضای کنترل‌شده

و سیستم اعتماد درونی گروه، به اهداف پنهان و غیراخلاقی خود دست یابند. این جنبه از آسیب شناسی فرقه، نیازمند توجه ویژه برای آموزش و پیشگیری است، چرا که قربانیان این دسته از شیادی‌ها معمولاً به دلیل شرمساری و ترس از طرد شدن توسط فرقه، کمتر از سایر قربانیان مورد شناسایی و حمایت قرار می‌گیرند.

جذب هدفمند

در کنار انگیزه‌های شناخته شده مانند نیاز به مرجعیت، ملجئیت، یا سودجویی فردی، گاهی برخی افراد با مأموریت و هدفی کاملاً بیرونی و از پیش تعیین شده وارد فرقه‌ها می‌شوند؛ یعنی جذب شدگانی که مأمور سرویس‌های اطلاعاتی، امنیتی یا سازمان‌های خاص‌اند و برای منافع فراتر از نیاز شخصی، به عضویت ظاهری در این ساختارها درمی‌آیند. این افراد، نفوذ خود را پشت نقاب عضویت، ارادت یا حتی نقش‌های فعال فرقه‌ای پنهان می‌کنند، اما رسالت‌شان نه جست‌وجوی معنویت یا امنیت روانی بلکه جمع‌آوری اطلاعات، کنترل فعالیت‌های فرقه، جهت‌دهی به مسیر و مناسبات داخلی، یا حتی حمایت و تقویت آن برای دستیابی به اهدافی سیاسی، امنیتی، اجتماعی یا فرهنگی است. در بسیاری موارد، این نفوذگران با انتقال منابع مالی، مشاوره‌های راهبردی، یا ایجاد شبکه‌هایی موازی، حضور سرکرده را تقویت، مسیر فرقه را به نفع اهداف نهادی مورد نظر خود هموار یا حتی زمینه انحراف و بحران‌سازی را فراهم می‌کنند تا فضای کنترل برای سرویس مأموریت‌دهنده ممکن یا موثرتر باشد. چنین عناصری نه تنها موجب افزایش لایه‌های پیچیدگی در دینامیک‌های درونی فرقه می‌شوند، بلکه خطوط تشخیص قربانی و عامل، اصیل و نفوذی، و انگیزه‌های بومی و برون‌زا را مبهم‌تر می‌کنند. تحلیل این پدیده نشان می‌دهد که انگیزه پیوستن به فرقه‌ها همیشه ریشه در ضعف، آشفتگی روانی یا نیاز

اجتماعی ندارد؛ بلکه گاهی جذب شدن، صورت ظاهری مأموریتی است که اساساً بانیتی کاملاً متفاوت، یعنی برقراری کنترل، رصد اطلاعات و حتی بهره‌گیری ابزاری از ساختار فرقه، شکل می‌گیرد، و همین امر مطالعه فرقه‌ها را به موضوعی چندوجهی و فراتر از چارچوب‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی متعارف تبدیل می‌کند.

پرسش‌ها:

۱. چرا خلأ مرجعیت و ملجئیت در جوامع معاصر، زمینه‌ساز جذب افراد به فرقه‌ها می‌شود؟

۲. در چرخه اسارت روانی فرقه‌ها، چگونه فرآیند محبت و همدلی اولیه به وابستگی و نهایتاً تبدیل عضو به ابزار کنترل سایر اعضا منجر می‌شود؟

۳. چه مکانیزم‌هایی باعث تضعیف اعتماد افراد به نهادهای اجتماعی و مرجعیت‌های رسمی می‌شود و فرقه‌ها چگونه از این وضعیت به نفع خود استفاده می‌کنند؟

۴. بررسی کنید که چگونه برخی افراد به قصد فرصت‌طلبی (مالی، جنسی یا دستیابی به قدرت) یا با مأموریت بیرونی (عناصر نفوذی و امنیتی) وارد فرقه‌ها می‌شوند.

درس هفتم:

نمادشناسی در فرقه‌ها



چکیده درس:

نمادها، چه در قالب کلام، رفتار، تصویر یا عدد، نقش کلیدی در شکل‌دهی هویت جمعی و ساختار روانی اعضای فرقه‌ها ایفا می‌کنند و بدون آن‌ها، جداسازی روانی و تقویت مرز ما و دیگران به درستی رخ نمی‌دهد. فرقه‌ها برای القای وفاداری، ایجاد حس منزلت، و تثبیت ساختار قدرت، از نظامی پیچیده از نشانه‌های آشکار یا پنهان بهره می‌برند که هرکدام واجد معنایی فراتر از ظاهر خود هستند. برخی گروه‌ها، از جمله فرقه‌های صوفی، با استفاده از رمزگذاری‌ها و نمادهای عددی یا ابجدی، نوعی رازآلودگی مقدس خلق می‌کنند که وفاداری درونی را تشدید می‌کند. این نمادها با بار عاطفی و رفتاری خود، سدی ذهنی برای خروج یا نقد ایجاد می‌کنند و هویت مبتنی بر عضویت را از دیگران متمایز می‌سازند. حتی در فرقه‌هایی که عمده‌آز نمادهای آشکار پرهیز می‌کنند، نظم ذهنی و الگوهای رفتاری خاص جایگزین نماد بیرونی می‌شود و نقش همانندسازی را ایفا می‌کند.

نمادها

نماد در ساده‌ترین بیان، هر نشانه یا عنصری است که معنایی فراتر از ظاهر خود را به مخاطب منتقل می‌کند؛ بازتابی از باور، هویت و رمز میان «ما» و «دیگران»^۱. در مطالعات فرقه‌ای، شناخت نمادها نقش کلیدی در فهم ساختار روانی و رفتاری گروه دارد، زیرا بیشتر فرقه‌ها برای تحکیم سلطه سرکرده و ژرف‌سازی حس تعلق جمعی، از نمادهای کلامی (شعارها، واژه‌های رمزی)، بصری (رنگ، لباس، نشان)، ابجدی (استفاده از اعداد) و آیینی (مراسم یا حرکات تکراری) بهره می‌برند. این نمادها نه فقط ابزار تمایز، بلکه رمز کنترل ذهن و رفتار فرداند. توجه به نمادها در فرقه‌شناسی، راه ورود به جهان ذهنی اعضا و کشف لایه‌های پنهان وفاداری یا اسارت است. رمزگشایی از این نشانه‌ها، پیش‌نیاز درک عمق نفوذ روانی فرقه‌هاست.

نمادها و نیازها

فرقه‌ها به نماد بیش از هر چیزی از منظر روانی و اجتماعی نیاز دارند، زیرا نمادها ابزار اصلی شکل‌دهی به هویت جمعی و مرزبندی میان اعضا و غیراعضا هستند. در فضای فرقه‌ای، نماد نه فقط وسیله بازشناسی گروه، بلکه بستری برای تقویت حس تعلق، وفاداری کور و احساس برتری یا جدا افتادگی از جهان بیرون است. سرکردگان با طراحی و تحمیل نمادهای اختصاصی (لباس ویژه، شعار، ژست بدنی، حتی شیوه سلام) نوعی وحدت مکانیکی و رمز روانی ناگسستنی ایجاد می‌کنند که اصلی‌ترین سپر روحی در برابر شک، انتقاد یا وسوسه خروج به شمار می‌رود.

نمادها با بار عاطفی و معنایی عمیقی که در ذهن اعضا می‌سازند، فرآیند کنترل

۱. ادگار، اندرو، مفاهیم بنیادی نظریه‌های فرهنگی، ص. ۲۸۳.

ذهن را آسان تر و مقاومت در برابر فرمان سرکرده را سخت تر می کنند. به خصوص با تکرار آیین ها و استفاده روزمره از این نشانه ها، ذهن فرد شرطی می شود؛ تا جایی که کوچک ترین نشانه بیرونی (رنگ خاص لباس یا آهنگ مراسم) ناخواسته واکنش های وفاداری، ترس یا احساس پاکی را برمی انگیزد.

در این میان، نمادها برای سرکرده علاوه بر ابزار وفاداری، وسیله لذت از کنترل و نمایش قدرت هستند. از سوی دیگر، برای اعضا - خواسته یا ناخواسته - نماد به بخشی از هویت شخصی و حتی حافظه عاطفی بدل می شود و لایه ای از اسارت روانی به وجود می آورد که درک آن برای افراد خارج از فرقه دشوار است. راز ماندگاری بسیاری از فرقه ها در همین توانایی خلق، تحمیل و بازتولید نمادهای معنادار نهفته است؛ زیرا نمادها، زبان مشترک اسارت و تعلق جمعی اند و بدون رمزگشایی آنها، درک و درمان آسیب های فرقه ای عملاً ناقص خواهد بود.

انواع نماد در فرقه ها

در فرقه شناسی، طبقه بندی نمادها به چهار دسته اصلی کمک می کند تا بتوان لایه های عمیق تر نفوذ و کنترل را شناسایی و تحلیل کرد. نخستین دسته، نمادهای کلامی هستند؛ این ها شامل شعارها، سرودها، واژه ها یا عبارات رمزدار و حتی سبک خاصی از خطاب یا دعاست که اعضای فرقه را از دیگران متمایز می کند. این واژه ها نه تنها حامل بار معنایی خاص اند، بلکه با تکرار روزمره، هویت جمعی و پیوند روانی با سرکرده را تقویت می کنند و فرایند بازتعریف زبان را رقم می زنند؛ زبانی که گاه برای افراد خارج از فرقه غیرقابل فهم یا تهی از معناست، اما برای اعضا حامل رمز تعلق، وفاداری، و توجیه رفتارهاست. به عنوان مثال: مصادره عبارت «خانه مادر مهربان»

در فرقه علی یعقوبی به جلسات و موسسه او، نمونه بارزی از نمادهای کلامی است که اعضا را متوجه حضور و تایید حضرت زهرا علیها السلام در فرقه می‌کند.

دسته دوم به نمادهای بصری اختصاص دارد، یعنی نشانه‌ها، رنگ‌ها، پوشش‌های ویژه، تصاویر، لوگو یا حتی جواهرات و اشیای مشخص که به عضو، حس فردیت و تمایز از جمعیت بیرون را القا می‌کند و به تدریج به بخشی از هویت فرد بدل می‌شود. مثلاً پوشیدن لباس سفید در فرقه TSM می‌تواند نوعی «پیمان خاموش» باشد مبنی بر وفاداری و بی‌قیدی نسبت به جهان خارج.

دسته سوم، نمادهای آیینی و رفتاری هستند؛ یعنی مجموعه‌ای از رفتارها، مناسک، سلام‌دادن‌ها، حرکات بدنی، یا حتی سبک نشستن و راه رفتن، شرکت در مراسم خاص، و انجام آداب غیرمعمول که نه تنها جنبه نمایشی دارند، بلکه با تکرار، به شرطی‌سازی روانی و تثبیت فرمان‌بری کمک می‌کنند. این آیین‌ها اغلب تکراری و زمان‌منداند و همراه با تأکید بر انضباط رفتاری، فضای جمعی را از خودآگاهی خالی کرده و به شدت القای احساس تعلق و بیگانگی با دنیای بیرون را تشدید می‌کنند.

در کنار نمادهای کلامی، بصری و آیینی، باید به دسته‌ای جداگانه از نمادها اشاره کرد که در بسیاری از فرقه‌های عرفانی، به‌ویژه عرفان‌های تصوف و سلسله‌های معنوی، نقش محوری دارد: نمادهای عددی یا ابجدی؛ شامل اعداد یا حروفی هستند که بر اساس ارزش ابجدی حروف عربی، معنایی رمزی پیدا می‌کنند؛ مانند عدد ۱۱۰ که معادل ابجدی نام حضرت علی علیه السلام است یا ۱۲۱ که برای هو یا الله به کار می‌رود. اعضا با ذکر و نمایش این اعداد، نوعی هویت خاص، وفاداری یا پیوند

با اصل و سلسله را بیان می‌کنند. این رمزگذاری نه تنها جنبه رازآلود و تقدس بخش به فرقه می‌دهد، بلکه سطحی از تمایز درونی و تبعیت صرف از رهبر یا طریقت را القا می‌کند.

تمام این نمادها چه کلامی، چه بصری، چه آیینی و اعدادی، در کنار یکدیگر، نظامی یکپارچه ایجاد می‌کنند که حافظ قدرت سرکرده و مانع تفکر انتقادی یا خروج اعضا از فرقه است. رمزگشایی این طبقه‌بندی در فرآیند مداخله و درمان، نه تنها ابزاری برای فهم عمیق‌تر رفتار و زبان آسیب‌دیدگان محسوب می‌شود، بلکه راهنمایی عملی برای حمایت و بازسازی هویت مستقل و انتقادی فراهم می‌آورد.

کارکردهای نماد در کنترل ذهن و رفتار

نمادها در فرقه‌ها، ابزار قدرتمندی برای کنترل ذهن و رفتار اعضا هستند و نقش آن‌ها فراتر از صرفاً زیبایی‌شناسی یا نمایش هویت جمعی است. عملکرد اصلی این نمادها، خلق یک زبان مشترک غیررسمی و نامرئی میان اعضاست که نه تنها آنان را از دنیای بیرون متمایز می‌کند، بلکه به بسط و تعمیق وابستگی روانی‌شان به فرقه کمک می‌کند.

به عنوان نمونه؛ نمادهای کلامی، مانند شعارها، اذکار خاص، یا حتی نام‌های رمز، به مرور جایگزین واژگان عادی و فردی می‌شوند. این امر باعث استحاله زبانی و تغییر نظام فکری فرد می‌گردد؛ چرا که کلمات حامل بار عاطفی و معنایی ویژه‌ای می‌شوند که در ناخودآگاه فرد تثبیت شده و سازگاری با فضای بیرونی را دشوار می‌سازد. از سوی دیگر، نمادهای بصری و پوششی مانند لباس‌های خاص، رنگ‌ها، یا نشان‌ها، سبب ایجاد حس تفاوت و گاه برتری شده و عضویت و تعلق

به اجتماع فرقه‌ای را به شکلی دائمی یادآوری می‌کنند. این نشانه‌های ظاهری، حصاری روانی ایجاد می‌کنند و فرد را در ذهنیت «ما / دیگران» نگه می‌دارند.

در ساحت آیینی و رفتاری، تکرار مناسک و رفتارهای نمادین خصلت شرطی‌کنندگی دارد؛ مثلاً انجام حرکات خاص، سلام یا دعا‌های رمزگونه، نوعی تعلیق انتقاد و خودجوشی ایجاد می‌کند و فرد را وارد حالت روانی پیروی می‌سازد. این تکرارها مقاومتی در برابر تفکر انتقادی ایجاد می‌کنند و رفتار اعضا در جهت خواسته و فرمان سرکرده همگرا می‌شود.

در مورد نمادهای عددی و ابجدی که در برخی فرقه‌ها و حلقه‌های صوفیانه رایج‌اند، باید دانست این اعداد رمزگذار یک هویت باطنی و رازآلود می‌شوند؛ یعنی فرد با عدد ۱۱۰ (علی) یا ۱۲۱ (هو)، خود را حامل پیامی سری و ارتباطی مقدس می‌بیند که دیگران را از آن بی‌خبر می‌داند. این اعداد گاه در ادعیه، نقش انگشتر، رمز عبور شفاهی، یا حتی در چیدمان اشیاء ظهور می‌یابند و یک روند وفادارسازی مضاعف و لایه‌لایه ایجاد می‌کنند. این رمزگذاری ذهنی، بازگشت فرد به زندگی عادی و بازتعریف هویت بعد از خروج را بسیار دشوار می‌سازد.

کارکرد اصلی نمادها. چه کلامی، چه بصری، چه رفتاری و چه عددی. ایجاد حصارهای ذهنی، القای هویت جایگزین، کاهش ظرفیت انتقاد فردی، تشدید پیروی و تضعیف مرز فردی است. در مقابل این کارکرد پیچیده، فهم و رمزگشایی نمادها، نخستین گام جدی برای بازسازی تدریجی عقلانیت انتقادی و رهایی از اسارت روان‌شناختی در فرآیند درمان و حمایت از آسیب‌دیدگان فرقه‌هاست.

مطالعه موردی نمادهای فرقه‌ای

در بررسی عملی نمونه‌های نمادشناسی در فرقه‌ها، با طیفی از کدها و نشانه‌ها مواجه می‌شویم که اغلب برای افراد بیرون از گروه، غریب یا حتی بی‌معنا به نظر می‌رسند؛ اما برای اعضا، حامل بار عمیقی از هویت، وفاداری و اطاعت‌اند. بسیاری از فرقه‌ها از نمادهای مختلف برای ایجاد هویت جمعی، تقویت پیوند با سرکرده و گاه مرزبندی آشکار با جهان بیرون استفاده می‌کنند. رمزگشایی این نمادها به‌ویژه برای مشاوران، خانواده‌ها یا متخصصان نقد فرقه اهمیت ویژه‌ای دارد.

برای نمونه، در برخی فرقه‌های نوظهور، انگشترهای خاص با نگین‌های ویژه، بلند کردن موی سر یا سیبیل، نشانه عضویت حقیقی و انتخاب‌شدگی تلقی می‌شود؛ فردی که این نمادها را دارد، جزو محرم اسرار و اهل حقیقت گروه شمرده می‌شود، و کسی که آن را نپوشد، با بی‌اعتمادی مواجه خواهد شد. مثال دیگر، استفاده مداوم از شعارها یا القاب خاص برای سرکرده است؛ مثلاً «عزیز جان» یا «خانم جان» یا یک عبارت صرفاً خاص و رمزگونه که فقط اعضا معنا و بار روانی آن را دریافت می‌کنند.

در فرقه‌های نظامی مسلک یا شبه‌نظامی نیز، دستورات فرماندهی، حالت‌های ایستادن، حتی نحوه سلام یا طریقه پوشیدن سربند رنگی خاص، با رمزهایی رمزگذاری شده است که تنها برای اعضا قابل تشخیص و مشترک است. مثلاً سلام سه انگشتی یا همراه داشتن شئی خاص به عنوان نشان پیمان وفاداری. این رفتارها هم کارکرد انسجام درونی دارند، هم موجب تشدید تمایز روانی و عملی با محیط اجتماعی می‌شوند.

در بعد کلامی؛ ذکرها و دعا‌های خاص به معنای عبور از یک آستانه روانی یا

آغاز مرحله جدید عضویت است. این کلمات تکرارشونده، نه تنها فرد را در حلقه از بیرونی‌ها جدا می‌کند، بلکه بار عاطفی و حتی گاه ترس یا شعف با خود منتقل می‌کند؛ مثلاً سر دادن ذکر یا شعاری خاص پیش از جلسات مشترک یا آغاز امور جمعی.

نکته کلیدی در رمزگشایی عملی این نمادها آن است که: نخست، باید معنای نهفته و تجربه عاطفی هر نماد را از دل روایت خود فرد استخراج کرد، نه با پیش‌داوری. دوم، حساسیت بالا نسبت به بار عاطفی یا حتی خاطرات دردناک پیوندخورده با نمادها ضروری است؛ چرا که گاه تنها یک نگاه یا لمس یک شیء می‌تواند زخم عمیقی را زنده کند. سوم، برخورد صحیح با نمادها در فرآیند درمان و مشاوره باید ضمن احترام به پیشینه ذهنی فرد، بر رمزگشایی تدریجی و یافتن معنای جایگزین تمرکز کند، تا فرآیند بازسازی هویت و رهایی از اسارت روان‌شناختی به صورت تدریجی و پایدار ممکن شود.

آثار روان‌شناختی نمادها

هنگامی که یک فرد از فضای فرقه جدا می‌شود، نمادها و نشانه‌هایی که سال‌ها هویت، معنویت، وفاداری یا حتی امنیت روانی او را شکل داده بودند، اغلب با واکنش‌های پیچیده روانی همراه می‌شوند. در بسیاری موارد، این نمادها حتی اگر دیگر در زندگی واقعی حضور نداشته باشند، همچنان در ضمیر فرد فعال می‌مانند و می‌توانند یادآور احساس تعلق، ترس، گناه یا حتی بی‌پناهی باشند. گاهی مشاهده یا شنیدن یک شعار یا دیدن رنگ یا عدد خاص، منجر به اضطراب، خاطرات ناخوشایند یا بازگشت وسواس فکری می‌شود. برای بعضی‌ها خشم، انزجار یا احساس

فریب خوردگی ایجاد می‌گردد و برای برخی نیز حس نوستالژی یا فقدان و پوچی معنایی پس از خروج بروز می‌کند. این امواج عاطفی، شرایط بازسازی هویت و سازگاری مجدد با جامعه را پیچیده می‌کند و اگر به رسمیت شناخته نشود، می‌تواند روند درمان و بازیابی عزت نفس را کند یا متوقف کند. رویکرد حرفه‌ای ایجاب می‌کند که مشاور یا همراه، نسبت به جایگاه نمادها در روان فرد آگاه باشد، بدون قضاوت و با ملایمت به تدریج این بار روانی را شناسایی و تعدیل کند. رمزگشایی عاطفی نمادها، نقطه آغازی برای ترمیم تدریجی ذهن آسیب‌دیده پس از فرقه است.

فرقه‌های بی‌نماد

برخی فرقه‌ها و شبکه‌های بسته، به‌ویژه آن‌هایی که یا قصد حفظ شدید محرمانگی و ناشناختگی دارند یا خود را در قالب جریان‌هایی عقلانی و مدرن، یا حتی منتقد فرقه و نمادگرایی معرفی می‌کنند، عمداً از نمادهای آشکار اعم از کلامی، بصری، عددی یا رفتار آیینی پرهیز می‌ورزند.

در این نوع فرقه‌ها، به‌جای نشانه‌های مرئی و نمادین، سبک فکر، ساختار اجتماعی، زبان شبه‌دانشمندانه، قواعد تعامل غیرمکتوب، و روش‌های کنترل نامحسوس جایگزین نمادسازی کلاسیک می‌شوند. گاه حتی ضدنمادگرایی و تأکید بر عادی بودن، طبیعی بودن، یا غیرتمایز بودن به مؤلفه‌ای نمادین درونی تبدیل می‌شود! در این شرایط، روابط قدرت، وفاداری و کنترل عمداً در قالب الگوریتم‌های تعامل، سلسله‌مراتب نامرئی، و منطق‌های مجزا از جامعه اصلی ظاهر می‌شوند.

این گروه‌ها معمولاً بر محتوا و نظام ارزش‌گذاری غیررسمی تکیه دارند: مثلاً

پرسش‌گری مداوم، استفاده از واژگان خاص و شبه علمی، رمزگذاری روابط در سطح گفتار، و حتی نگاه خاص به «غیرخودی‌ها» خود به خود به نمادهای ذهنی بدل می‌شود. عضو تازه وارد، به مرور یاد می‌گیرد که استانداردها و زبان درون‌گروهی را. ولو بی‌نماد بیرونی. درونی کند و از طریق سازوکارهای ظریف و کمتر قابل شناسایی، تحت کنترل جمعی قرار گیرد.

در چنین فضا‌هایی، گسست هویتی، همسازی فکری، و حتی نوعی بی‌چهره بودن جمعی، به ابزارهای اصلی پیوند و کنترل تبدیل می‌شوند. در عمل، ممکن است حتی پنهان کردن روابط با رهبر یا سایر اعضا، خود به یک قاعده و نشانه تعلق تبدیل شود.

مثال مرتبط را اینگونه می‌شود ارائه داد: فرض کنید با گروهی مواجه هستیم که برای حفظ پوشش، حرکات بدنی، حلقه، شال، عدد، یا هر نشانه آشکاری هیچ محدودیتی یا الگویی ندارند و هیچ شعاری، رنگ ویژه یا مراسم خاصی ندارند. اما این گروه در جلسات خصوصی، اعضا را از طریق قواعد رفتاری غیرمکتوب، کنترل می‌کند. به عنوان مثال، اعضا فقط باید با جملات کوتاه و حتی الامکان خنثی حرف بزنند، هرگز نباید درباره مشکلات درونی گروه با بیرونی‌ها صحبت کنند، و همیشه باید نسبت به «اطلاعات غیررسمی» حساس باشند. در این جمع هرگونه ابراز تردید یا حتی انتقاد نسبت به تصمیمات جمعی، به سرعت بابتی اعتنایی، طرد، یا واکنش سرد سایر اعضا مواجه می‌شود. در چنین فضایی عضویت واقعی نه با نمادهایی مثل پلاک یا ذکر یا لباس، بلکه با رعایت همین قواعد پنهان و نوعی همصد شدن رفتاری سنجیده می‌شود. به تدریج، فرد معیارهای فکری و سبک پاسخ به سوال‌ها را درونی می‌کند و بدون اینکه نشانه‌ای بیرونی داشته باشد، به بخشی از هویت جمعی بدل می‌گردد.

مثال دیگر، برخی کوچک واحدهای اعتقادی یا فرقه‌های سلامت محور مدرن در جریان و فعالیت هستند که همه تأکیدشان عادی بودن، مخفی نکردن هیچ چیز، و غیرمتمایز بودن است؛ اما در عمل، فشار نامریی برای تقلید از یک الگو در رفتار، سبک سخن گفتن، انتخاب واژه‌ها (حتی در شوخی)، و نحوه ابراز احساسات وجود دارد. عضویت در اینجا یعنی هماهنگی کامل روانی و ذهنی با استانداردهای جمع، بی‌آنکه مخاطب حتی متوجه باشد که در حال عمل به یک علامت یا نماد درونی است. در این‌گونه موارد، نماد نبودن نماد، یا نظم پنهان شده در روزمرگی، خود به نشانه اصلی وفاداری، هویت و کنترل تبدیل می‌شود.

در مشاوره و درمان آسیب‌دیدگان این گروه‌ها، تمرکز، نه بر نمادزدایی بلکه بر رمزگشایی ساختارهای تعامل، الگوهای سخن گفتن و تفکر جمعی، و آشکار کردن مکانیسم‌های نامرئی کنترل و تحمیل است. اغلب چالش اصلی اینجاست که فرد، هیچ نشانه مشهودی برای تداعی و بازشناسی آسیب نمی‌یابد و همین امر فرآیند درمان را پیچیده‌تر می‌سازد؛ در نتیجه کار متخصص، شناخت لایه‌های پنهان وفاداری و ساختارهای دفاعی غیرنمادین خواهد بود.

در یک جمله: حتی اگر یکی از فرقه‌ها، هیچ نماد بیرونی نداشته باشد، مکانیسم‌های کنترل، انقیاد و جمع‌گرایی همچنان از طریق سازوکارهای غیرنمادین (نامرئی، رفتاری و شناختی) فعال باقی می‌مانند؛ و رمزگشایی همین سازوکارهای غیرمستقیم نیز بخشی جدی از فرآیند مداخله و ترمیم است.

پرسش‌ها

۱. نقش نمادهای عددی و ابجدی را در تقویت وفاداری و تداوم ساختار قدرت فرقه‌ای تحلیل کنید.

۲. چرا برخی فرقه‌های مدرن یا بسیار محرمانه، عمداً از هرگونه نماد بیرونی خودداری می‌کنند؟

۳. چه خطرات و پیامدهای روان‌شناختی ممکن است برای جداشدگان از فرقه‌ها، به علت مواجهه ناگهانی یا تداعی نمادهای فرقه‌ای (کلامی، بصری، رفتاری یا ذهنی) ایجاد شود؟

۴. در فرآیند کمک به آسیب‌دیدگان فرقه، چرا رمزگشایی تدریجی و غیرقضای از معنای نمادها اهمیت دارد؟

درس هشتم: راهکار خروج از فرقه



چکیده درس:

خروج از فرقه، صرفاً یک تصمیم یا اقدام لحظه‌ای نیست، بلکه فرایندی پیچیده و تدریجی است که با جدال روانی، عاطفی و هویتی همراه می‌شود. قفس فرقه‌ها نه با دیوار آهنین، بلکه با زنجیره‌ای از باورها و شبکه روابط اداره می‌شود و فرقه‌ها حتی پس از سوءاستفاده یا آشکار شدن تناقضات، با ایجاد احساس گناه و ترس خروج را دشوار می‌کنند. نخستین گام، پرسشگری بی‌واهمه و جمع‌آوری آرام اطلاعات است تا ذهن فرد از درون دچار شک و جست‌وجوی حقیقت شود. بازسازی هویت شخصی و احیای علائق و روابط پیشین، قدرت تصمیم‌گیری و استقلال فرد را دوباره زنده می‌کند. ایجاد شبکه حمایت بیرونی، برخورد منطقی با تهدیدات سرکرده یا سران و انتخاب راهبرد خروج امن و سنجیده، از الزامات اصلی این مسیر است. پس از رهایی، ترمیم روان و بازسازی اعتماد به نفس با بهره‌گیری از حمایت‌های حرفه‌ای و ارتباطات سالم حیاتی خواهد بود. در همه این مراحل، مهم است که فرد با هوشیاری از افتادن دوباره به دام گروه‌ها یا الگوهای جدید اسارت‌آور دوری کند؛ چراکه آسیب‌پذیری پس از خروج، شکارچیان جدید را جذب می‌کند. راه خروج

موفق، ترکیبی از آگاهی انتقادی، تجربه جداشدگان، بهره‌گیری از مشاوره و شجاعت است تا عضو پیشین بتواند به هویتی مستقل، ذهنی آزاد و زندگی سالم دست یابد.

بایدها و نبایدها

خروج از فرقه، یکی از چالش‌برانگیزترین و گاه ترسناک‌ترین تجربه‌های زیسته‌ی یک عضو است. برخلاف تصور رایج که اسارت فرقه‌ای را شبیه زندانی با دیوارهای آهنی می‌پندارد، همانطور که گفته شد؛ باید بدانیم که قفس فرقه، عمدتاً از باورها، عواطف، ترس‌ها و روابط شبکه‌ای تنیده شده و سران فرقه‌ها به جای زنجیر فیزیکی، با مهارت تمام، تاروپود هویت و ذهن فرد را به گروه گره می‌زنند. به همین دلیل، بسیاری از اعضا حتی پس از مواجهه با تناقضات آشکار، سوءاستفاده‌ها و بحران‌ها، ترک فرقه را غیرممکن یا گناه عظیمی می‌پندارند.

در این میان، خروج از فرقه تنها یک اقدام فردی نیست؛ بلکه روندی چندوجهی و تدریجی است که با جدال عمیق درونی، ترک عادت‌های سالیان اسارت، و تحمل فشارهای شدید عاطفی و روانی همراه می‌شود. از سوی دیگر، فرد متقاضی خروج، نه تنها باید با احساس تنهایی و بی‌پناهی دست و پنجه نرم کند، بلکه بازسازی تدریجی هویت مستقل، بازیابی اعتماد به نفس و ترمیم روابط اجتماعی نیز بردوش او سنگینی می‌کند. برای همین، شناخت عقلانی و مرحله‌به‌مرحله مسیر خروج، اتکا به تجربه افراد جداشده و بهره‌مندی از مشاوره تخصصی، اهمیت دوچندان می‌یابد. برای خروج از فرقه؛ مراحل زیر پیشنهاد می‌شود:

پرسشگری بدون وا همه

نخستین جرقه خروج از فرقه، اغلب به ظاهر ساده اما در واقعیت، مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین گام است. چنانچه پیش از این نیز گفته شد؛ فرقه‌ها گروه‌هایی هستند

که تلاش می‌کنند ساختار ذهنی اعضا را چنان طراحی کنند که حتی فکر کردن به امکان خروج یا حتی تردید، به مثابه یک عمل شیطانی، خیانت یا ناتوانی تلقی شود. از این رو، اکوسیستم فرقه‌ای با استفاده از دواهرم اصلی «سانسور اطلاعات» و «مهندسی روانی تردید» فضایی می‌سازد که در آن، طرح یک سؤال ساده یا احساس شک، غالباً با احساس گناه، اضطراب و حتی ترس از مجازات‌های فرامادی همراه است.

بنابراین؛ اعضا عموماً در معرض القای مکرر قرار می‌گیرند که: «جهان بیرون؛ جز فساد، بی‌هودگی یا دشمنی با حقیقت چیزی برای تو ندارد» یا «منتقدین نمی‌فهمند تو چه راهی را یافته‌ای». همین ادبیات، هاله‌ای از تقدس، «نخبه‌گرایی کاذب» و انزوا را شکل می‌دهد که هر نوع لمس فکر انتقادی را تهدیدآمیز جلوه می‌دهد.

اما روزنه همه‌ی اسارت‌ها از اینجا شروع می‌شود: ایجاد تردید، مشاهده تناقض، مواجهه با تجربه واقعی نفرات دیگر یا گاه حتی یک جمله از عضو عاقل یا گریخته. این تردید می‌تواند حاصل یک سوءاستفاده کوچک، مشاهده تضاد میان گفتار و عمل سرکرده، یا دیده شدن یک منبع بیرون (کتاب، مستند، خاطره) باشد. در این مرحله، فرد ممکن است میان دو جبهه قدرتمند وارد مبارزه شود:

- از یک طرف، صدایی درونی که می‌پرسد: «آیا راه دیگری هست؟ آیا قطعاً حق با این گروه است؟ آیا من ابزار سوءاستفاده نیستم؟»

- و از سوی دیگر، ترس‌های عمیق که با برچسب‌هایی چون «خائن»، «بی‌ایمان»، یا «گمراه» فعال می‌شوند.

در مسیر رهایی از سلطه فرقه، مجموعه‌ای از راهکارهای سنجیده و عمل‌گرایانه می‌تواند سرآغاز تغییر باشد. نخست آن‌که جستجوی بی‌سروصدا برای اطلاعات، با اتکا به منابع معتبر نظیر کتاب‌ها، مقالات علمی یا روایت جداشدگان، بدون جلب

توجه دیگر اعضا، ضرورتی اساسی است. در کنار آن، بازتعریف پرسشگری به عنوان یک حق طبیعی و نه گناه، زمینه ساز شکل گیری ذهنی انتقادی خواهد بود؛ تلاشی که فرد را به ثبت مستمر هرگونه سؤال، تردید یا احساس منفی نسبت به رفتارها و آموزه های گروه سوق می دهد. مقایسه صادقانه ی وعده ها و ادعاهای فرقه با واقعیت بیرونی و داده های بی طرف، به روشن تر شدن شکاف میان حقیقت و تبلیغات داخلی کمک می کند. همچنین، برقراری ارتباط پنهانی و تدریجی با اشخاص منصف و مستقل خارج از فرقه، دریچه ای تازه برای دریافت ارزیابی بی طرفانه می گشاید.

در مجموع، عبور از سد پرسشگری، عبور از نخستین و مهم ترین خطِ قومز دهنی - عاطفی فرقه است؛ سدی که اگر ترک بردارد، مسیر خروج، هرچند دشوار، اما ممکن می شود. آگاه شدن، دقیقاً همان نقطه ای است که عضو به تدریج به یک فرد آزاداندیش بدل می شود.

بازسازی هویت شخصی

عبور از فرقه، فقط جدا شدن جسمانی و فیزیکی از یک گروه نیست. این فرآیند، جدال برای بازپس گیری هویتی است که به تدریج در قالب آموزه ها، انضباط جمعی، مناسک و حتی روابط روزمره، تحت تملک گروه درآمده است. در فرقه ها، سران و ساختار مسلط، می کوشند هویت فردی اعضا را حل و هضم کرده و آن را با یک هویت جمعی جایگزین نمایند؛ به عبارت دیگر: در فرقه، «من» به تدریج به «ما» تقلیل می یابد و فرد، کم کم علاقه ها، دغدغه ها، آرزوها و تمایلات گذشته خود را وا گذاشته و با آنچه مورد تأیید رهبر و جمع است، همسان و هم صدا می شود. با این حساب، توجه به پیامدهای فرقه ای شدن هویت حائز اهمیت است.

پس از جدایی از فرقه، ضرورت اساسی، بازگشت و احیای «منِ اصیل» فرد است؛

فرایندی که به هیچ وجه یک شبه رخ نمی دهد و عبور تدریجی از امواج تردید، احساس گم شدگی و خلا معنایی را می طلبد. در این مسیر، نخست مرور خاطرات، آرزوها و علایق پیش از عضویت، به یادآوری هویت واقعی و سیراب شدن تمنای درونی کمک می کند. احیای پیوند با خانواده و دوستان قدیمی، بازگشت به ریشه هایی است که زمانی بخشی از موجودیت فرد بودند و پس از قطع ارتباط، می تواند دوباره تکیه گاه معنوی و عاطفی باشد. شرکت در فعالیت های گذشته مانند مطالعه، هنر یا حتی ورزش های ساده، پلی است برای ارتباط مجدد با نیازها و شادی های حقیقی او. ثبت خاطرات تلخ و شیرین و بیان احساسات به بیرون، با هدف تخلیه هیجانی و شفاف سازی خود، فرصت باز یافتن صداقت درونی را فراهم می سازد. در این میان، بهره مندی از مشاوره افراد مجرب و متخصص، راهی برای دریافت بازخورد منصفانه و ترسیم مرزهای تازه هویت است. پذیرش تفاوت ها و ضعف هایی که قبلاً در فرقه سرکوب شده اند، به فرد یادآور می شود که انسانیت با نقص و یگانگی هایش ارزشمند است. این احیای آرام هویت، پیوسته است و هر حرکت کوچکی، پایه ای برای بازگشت اعتماد به نفس و احساس ارزشمندی خواهد بود.

این فرایند نوعی رنسانس معنوی است که شخص را از یک «ابژه مطیع» به یک «فاعل مستقل و آگاه» در زندگی بازمی گرداند. بازسازی هویت شخصی، فرایندی آرام و تدریجی است که هر گام کوچکش، ضامن بازیابی اعتماد به نفس، احساس ارزشمندی و فتح دوباره هستی مستقل است؛ نوعی رنسانس درون، که فرد را از «ابژه فرقه» به «فاعل زندگی» بازمی گرداند.

ایجاد کانال های حمایت بیرونی

پس از شعله ور شدن آتش سؤال و آغاز بازسازی هویت، گام بعدی برای جدایی

از فرقه، برقراری پیوندهای امن با جهان بیرون است؛ آن هم در شرایطی که سرکرده و سران با مهارت، فرد را از هر منبع حمایتی (دوستان، خانواده، حتی منابع رسانه‌ای و حقوقی) دور کرده‌اند تا احساس تنهایی مطلق را بدل به یکی از قوی‌ترین ابزارهای کنترل روانی کنند. اعضای فرقه بارها و بارها شنیده‌اند که «هیچ‌کس در خارج از جمع، تو را درک نمی‌کند»، «خانواده‌ات دشمن رشد توست» یا «دنیا علیه حقیقت ما متحد شده!»؛ این بمباران‌های روانی، به مرور فرد را قانع می‌کند که قطع رابطه با پشتیبانان قدیمی و در آغوش گرفتن جمع فرقه تنها راه بقا و آرامش است.

در روند خروج واقعی، عضوی که می‌خواهد از این قفس فرار کند، باید عمداً و آگاهانه پل‌هایی به دنیای بیرون بسازد. این پل‌ها باید از جنس روابط انسانی، گفت‌وگوهای بی‌قضاوت، تجربه‌های واقعی و حتی تماس‌های کوتاه و بی‌خطر باشد. این شبکه حمایتی، نقش ضربه‌گیر دارد (تا هنگام بحران، تنها نماند) و از طرفی آینه‌ای برای بازتاب واقعیت و سنجش صحت افکار گذشته و آینده‌اش می‌باشد.

مدیریت ترس‌ها و تهدیدهای فرقه

یکی از بغرنج‌ترین و بازدارنده‌ترین موانع خروج از فرقه، ترس‌های عمیق و تهدیدهایی است که توسط سرکرده یا سران به صورت سیستماتیک القا یا عملیاتی می‌شوند. این ترس‌ها و تهدیدها، اساساً چهار بعد دارند (روانی، اجتماعی، خانوادگی و حتی گاه فیزیکی یا حقوقی). هدف اساسی سران فرقه، ایجاد فضای وحشت و اضطراب است تا عضو را دچار فلج روانی کند و جرات تصمیم‌گیری برای خروج را از بین ببرد. بر اساس تجربه؛ راهکارهای مدیریت و مقابله با تهدیدها را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. تحلیل منطقی و واقع‌بینانه تهدیدها: بسیاری از تهدیدها، صرفاً آلفاظی و بلوف هستند و فاقد پشتوانه اجرایی بشمار می‌روند. از این رو با کمک مشاوره متخصص،

باید توانایی و احتمال عملی شدن هر تهدید را ارزیابی کرد. به عنوان مثال: اگر سرکرده تهدید به افشای رازهای شخصی می‌کند، باید سنجید که آیا افشای این رازها واقعاً به فرقه نفعی می‌رساند یا صرفاً یک اهرم فشار است.

۲. مشورت با متخصصین حقوقی و امنیتی: در صورت وجود هرگونه تهدید جدی، به ویژه در ابعاد فیزیکی، مالی، یا حقوقی، ضروری است با یک وکیل آگاه به مسائل فرقه یا مشاورین امنیتی مشورت شود. این کار می‌تواند فرد را با حقوق خود آشنا کرده و راهکارهای قانونی مقابله را بیاموزد.

۳. تقویت شبکه حمایتی بیرونی: همان‌طور که در بخش قبلی اشاره شد، داشتن حامیان خارج از فرقه (خانواده، دوستان، گروه‌های پشتیبانی) می‌تواند به فرد احساس امنیت و پشتیبانی بیشتری برای مقابله با تهدیدها بدهد.

۴. شناخت روانشناسی سرکرده و فرقه: درک اینکه بسیاری از این تهدیدها ریشه در ترس سران از دست دادن کنترل و قدرت دارند، می‌تواند از اثر روانی آن‌ها بکاهد. دانستن این نکته که این تهدیدها، حربه‌هایی نخ‌نما برای حفظ بقای فرقه هستند، به فرد قدرت می‌دهد.

۵. حفاظت از اطلاعات شخصی: تا حد امکان، از اطلاعات کلیدی که می‌تواند علیه فرد به کار رود، محافظت شود. در برخی موارد، قطع دسترسی فرقه به اطلاعات و مدارک شخصی ضروری است.

خروج امن

انتخاب شیوه خروج از فرقه، تصمیمی کلیدی و اغلب سرنوشت‌ساز است؛ چرا که هر عضوی با شرایطی ویژه، میزان تهدیدپذیری خاص، بافت روانی-اجتماعی متفاوت و نیز شکل خاصی از کنترل و فشار از سوی سرکرده یا سران فرقه روبه‌روست.

در عرصه میدانی، دو راهکار اصلی برای رهایی دیده می‌شود: خروج تدریجی و خروج ناگهانی. هر یک نه تنها مسیر جدا شدن را از فرقه مشخص می‌کنند، بلکه بر کیفیت بهبود روانی و اجتماعی فرد در ادامه زندگی نیز تأثیرگذار خواهند بود.

در خروج تدریجی؛ فرد با صرف زمان کافی و برنامه‌ریزی هوشمندانه، ارتباط خود با فرقه را قدم به قدم تضعیف می‌کند. او از حضور فعال در جلسات و مناسک فرقه‌ای فاصله می‌گیرد، اندک‌اندک کانال‌های حمایتی در بیرون از دایره فرقه می‌سازد، اطلاعات و دارایی‌های شخصی خود را امن می‌کند و تا جای ممکن بدون جلب توجه، پایه‌های جدیدی برای هویت و زندگی خود بنا می‌گذارد. این مسیر فرصت بازسازی تدریجی هویت و تقویت ذهن انتقادی را می‌دهد، شوک روانی و اجتماعی ناگهانی ایجاد نمی‌کند و واکنش‌های تهاجمی سرکرده یا سران را کاهش می‌دهد. با این حال، خروج تدریجی می‌تواند فرسایشی و پراسترس باشد، چراکه فرد ناچار است مدتی نقش بازی کند و به دلیل تداوم حضور در فرقه، در معرض خطر شناسایی و اعمال فشار قرار دارد. همچنین فرد ممکن است در نتیجه‌ی این زندگی دوگانه، دچار فرسودگی روانی و تردید شود.

در نقطه مقابل، خروج ناگهانی است که با رویکردی سریع، قاطع و پریسک همراه است. این شیوه برای موقعیت‌هایی ست که تهدیدها به سطح بحرانی رسیده یا کوچک‌ترین تأخیر می‌تواند به آسیب فوری و جبران‌ناپذیر منجر شود. خروج ناگهانی، به فرد امکان می‌دهد با برش یکباره به کنترل روانی و حلقه‌های فشار پایان دهد و امکان واکنش متقابل از سوی فرقه را، دست‌کم برای لحظات اولیه، کاهش دهد. مزیت مهم این روش، بازیابی سریع هویت مستقل و احساس رهایی سریع است. با این حال، چنین خروجی معمولاً با شوک شدید روانی، احساس گم‌گشتگی

اجتماعی، گسست ناگهانی از شبکه ارتباطی قبلی و حتی از دست دادن برخی فرصت‌ها یا دارایی‌ها همراه است. همچنین فرد اگر بدون پشتوانه حمایتی یا مشاوره تخصصی اقدام کند، در معرض خطرهای جدی‌تری چون تهدید یا حتی آسیب مستقیم از سوی سرکرده و سران قرار خواهد گرفت.

باید تأکید کرد که «خروج امن» بدون سنجش واقع‌نگرانه شرایط فردی و ساختار فرقه ممکن نیست. انتخاب هر مسیر باید با تحلیل همه‌جانبه وضعیت روانی، سطح تهدید، و میزان حمایت بیرونی و با مشورت متخصصان فرقه‌شناسی یا مشاوران خبره انجام شود. آنچه که اهمیت دارد، حفظ کرامت و سلامت فرد و تبدیل تجربه خروج به نقطه آغاز بازسازی زندگی سالم است.

ترمیم و بازیابی

ترمیم روانی و بازیابی اعتماد به نفس در مرحله پس از خروج از فرقه، یکی از حیاتی‌ترین و در عین حال، چالش‌برانگیزترین گام‌های بازیابی زندگی سالم است. همواره باید توجه داشت که آسیب‌های ذهنی و روانی حاصل از حضور در فرقه، صرفاً به معنای خدشه‌دار شدن هویت فردی نیست؛ بلکه بخش عمده‌ای از آن به شکل اختلال در احساس ارزشمندی، اطمینان به قضاوت و اراده خود، زخم‌های عمیق عاطفی، احساس شرم، یا بی‌اعتمادی شدید نسبت به خود و دیگران بروز پیدا می‌کند. سرکرده و سران فرقه‌ها عموماً با تکرار تحقیر، نادیده گرفتن دستاوردهای فرد، ایجاد احساس عجز و القای وابستگی، همواره فرد را در موقعیت ضعف و بی‌یاوری نگه می‌دارند تا چرخه اطاعت و سلطه تداوم یابد. راهکارهای احیای روانی و اعتماد به نفس را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

• شناخت و پذیرش زخم‌ها: در این مرحله؛ جداسازی «احساس ناتوانی، گناه یا

شرم باقی مانده از آموزه‌های فرقه‌ای از واقعیت روانی فرد» بسیار مهم است. فرد باید آگاه شود که این حس‌ها پیامد مستقیم سوءاستفاده روانی است، نه ویژگی درونی یا دائمی شخصیت.

• تمرکز بر بهداشت روان و بازسازی احساس امنیت: ارزیابی سلامت روانی (افسردگی، اضطراب، وسواس فکری، نشخوار ذهنی، بی‌خوابی و...) و اقدام برای درمان تخصصی نزد روان‌شناس یا روان‌پزشک آشنا با پدیده فرقه‌ها، در نوسازی روانی نقش اساسی دارد. راهبردهای عملی مانند تکنیک‌های آرام‌سازی ذهن، و خلق روتین‌های روزانه ساده، به تدریج احساس کنترل را بازمی‌گرداند.

• بازآفرینی تجربه‌های موفق و ایجاد شجاعت برای اشتباه: فرقه‌زندگان، از ترس اشتباه، ناکارآمدی یا باور به بی‌ارزشی، از انجام هر کاری عاجز می‌شوند. ثبت دستاوردهای روزانه هر چند کوچک، پذیرفتن شکست به عنوان بخش طبیعی رشد، و تلاش برای بازگشت تدریجی به فعالیت‌های اجتماعی یا شغلی، به فرد کمک می‌کند تا دوباره خود را توانا حس کند.

• ترمیم اعتماد از طریق روابط سالم: تعامل مداوم با افراد امن، غیرقضاوتگر و حمایت‌گر (خانواده، دوستان، گروه‌های حمایتگران جداشده از فرقه)، و تعیین مرز با افرادی که رفتار تحقیرآمیز، وابسته‌ساز یا سوءاستفاده‌گر دارند، در بهبود حس امنیت و ارزشمندی بسیار اثرگذار است.

• گفتگوی سازنده با خود: فرد جداشده باید یاد بگیرد که جملات و صدای انتقادگر سرکرده یا سران که در ذهنش حک شده‌اند را به چالش بکشد و جایگزین جملات همدلانه با خود کند. تکرار عبارات تأییدی، بازنویسی خاطرات با نگاه واقع‌بینانه و تمرین‌های خوددلسوزی راهکارهای کلیدی‌اند. تفاوت ساختاری این بخش با «بازسازی هویت» در این است که بازسازی هویت

عمدتاً به کشف مجدد کیستی و انتخاب ارزش‌ها و اهداف جدید می‌پردازد، در حالی که بازیابی روان و اعتماد به نفس بر بازسازی سلامت، پایداری عاطفی، مقابله با احساسات فرقه‌ساخته و احیای قدرت تصمیم‌گیری و حس ارزشمندی فرد استوار است.

پرهیز از افتادن به دام فرقه جدید

بسیاری از افراد، پس از خروج از فرقه و حتی طی روند جدایی، با خلا بزرگی در حوزه معنویت، هویت فکری، یا تعلق گروهی مواجه می‌شوند و ناخودآگاه در معرض جذب مجدد توسط گروه‌ها و شخصیت‌هایی قرار می‌گیرند که با ظاهر متفاوت اما در عمل، همان الگوهای مخدوش فرقه‌ای را بازتولید می‌کنند. آسیب‌پذیری روحی ناشی از تجربه قبلی و میل شدید به یافتن معنای جدید برای زندگی، بستری خطرناک برای افتادن دوباره به دام سرکرده‌ها و سران فرقه‌ها یا جنبش‌های شبه‌فرقه‌ای است. گاهی نیاز فرد به حمایت، دوستی یا احساس ارزشمندی، او را به سمت عضویت در گروه‌های ناشناخته، کلاس‌های شبه‌روانشناسی یا حتی تجارت‌های به ظاهر معنوی می‌کشاند که خیلی زود نشانه‌های وابستگی افراطی، کنترل ذهن یا شخصیت‌محوری افراطی در آن آشکار می‌شود.

این مهم است که هر ره‌یافته‌ای پس از ترک فرقه، درک انتقادی و هوشیاری خود را حفظ کند و به محض مشاهده نشانه‌هایی چون انحصار حقیقت، تسلیم بی‌چون‌وچرا به فرد یا آموزه‌ای خاص، قطع ارتباط با دوستان و خانواده، شرط‌گذاری یا تهدید، و کنترل زندگی روزمره از سوی گروه یا فردی دیگر، بلافاصله روند عضویت را متوقف کرده و سابقه فرقه‌ای خود را با یک فرد متخصص بازبینی کند. تجربه یکی از اعضای سابق فرقه احمدالحسن، نمونه شایع این دام است: او پس از ترک فرقه، برای پرکردن خلأ روانی، عضو گروه کوچکی شد که سردمدار آن فردی با ادعاهای انرژی درمانی بود. کم‌کم همان عبارات و تکنیک‌های وابستگی، فشار مالی، قطع

ارتباط با غیر اعضا و تمجید افراطی سرکرده تکرار شد؛ سرانجام با یادآوری آسیب‌های قبلی، به آگاهی انتقادی خویش رجوع کرد و با مشورت یک متخصص، گروه جدید را نیز ترک کرد. نمونه‌هایی مشابه در قالب گروه‌های مدیتیشن، تجارت‌های شبه‌هرمی، یا انجمن‌های خودیاری افراطی نیز قابل مشاهده است، جایی که سرکرده‌ها معمولاً جذب شدگان آسیب‌پذیر را به عنوان شکار اصلی خود می‌بینند. بنابراین، هوشیاری دائمی، بازنگری مستمر در انگیزه‌های خود برای پیوستن به هر جمع جدید و مشورت با افراد مطلع از تجربیات فرقه‌ای، مهم‌ترین سدی است که می‌تواند از لغزش دوباره در چرخه اسارت روانی و وابستگی پیشگیری کند.

پرسش‌ها

۱. در فرایند خروج از فرقه چه موانع روانی و اجتماعی در این مسیر نقش‌آفرین هستند؟
۲. چرا فرقه‌ها تلاش می‌کنند مفهوم پرسشگری و شک را به گناه یا خیانت تبدیل کنند؟
۳. نقش شبکه‌های حمایت بیرونی و مشاوران متخصص در روند خروج موفق چه تفاوتی با حمایت صرف دوستان و خانواده دارد؟
۴. چه تفاوتی میان بازسازی هویت شخصی و ترمیم روانی پس از خروج از فرقه وجود دارد؟

درس نهم:

روش گفت و گو با آسیب دیدگان فرقه



چکیده درس:

در این درس، گفت‌وگو با آسیب‌دیدگان فرقه‌ها، به عنوان یک فرایند حساس، تدریجی و پیچیده معرفی می‌شود که هدف اصلی آن ایجاد اعتماد و بستری امن برای بازنگری تجربه و هویت فرد است، نه تغییر فوری باورها. آسیب‌های فرقه‌ای شامل کنترل ذهنی، انزوا، سوءاستفاده عاطفی/جنسی و خشونت، هریک راهبرد گفت‌وگوی خاص خود را می‌طلبد که بر احترام، همدلی بی‌قید و شرط و پرهیز جدی از قضاوت یا نصیحت محوری استوار است. در آغاز، دریافت دقیق وضعیت روانی، هویتی و دفاعی فرد و ایجاد فضای غیرتهدیدآمیز اهمیت حیاتی دارد. با پرهیز آگاهانه از هرگونه اجبار، فشار یا پافشاری بر تغییر نگرش، فقط به عنوان همراه فرد، فرصت بازنگری و ابراز احساس و خاطره را فراهم می‌کنیم. رعایت مرزهای روانی، صبوری، اجازه دادن به سکوت و کوچک‌ترین تصمیمات اختیاری، تدریجاً فرد را به بازیافت کنترل و عزت نفس سوق می‌دهد. حضور مستمر، پایدار و ارجاع به متخصص، مسیر ترمیم را ممکن ساخته و کم‌کم امید و احساس تعلق

اجتماعی را بازمی‌گرداند. این همراهی وفادارانه، زیربنای خودآگاهی، بازسازی معنای زندگی و بازگشت کرامت انسانی فرد محسوب می‌شود.

گفت و گو بر اساس طبقه‌بندی رفتاری

درک آسیب‌های روانی، اجتماعی و هویتی افرادی که تجربه حضور در فرقه‌های انحرافی را داشته‌اند، مستلزم آشنایی عمیق با ساختارها و رفتارهای فرقه‌ای است. فرقه‌ها با استفاده از رهیافت‌های پیچیده کنترل روانی، ایزوله‌سازی، القای ترس، تعلیق هویت و اعمال اقتدارگرایی مطلق، نه تنها نگرش و زندگی عضو خود را دگرگون می‌کنند، بلکه نظام شناختی و ظرفیت اعتماد و گفت‌وگو را در او تضعیف یا تخریب می‌نمایند.

بنابر طبقه‌بندی رفتاری که در درس دوم مورد تحلیل قرار گرفت، هر فرقه بسته به میزان خشونت ساختاری، کنترل عاطفی یا معرفتی، شدت ایزوله‌سازی و نوع بهره‌کشی (مالی، روانی، معنوی یا جنسی)، آسیب‌هایی منحصر به فرد در اعضا برجای می‌گذارد. در نتیجه، هیچ فرمول واحدی برای گفت‌وگو با آسیب‌دیدگان فرقه‌ها وجود ندارد و انتخاب روش و نحوه شروع و تداوم تعامل با هر فرد، باید متناسب با نوع آسیب، وضعیت هویتی، دوره حضور در فرقه، و میزان وابستگی او تعریف شود.

اهمیت این درس در آن است که صرفاً راهکارهای نصیحت‌گونه یا همدلی عمومی را کافی نمی‌داند، بلکه بر شناخت ابعاد رفتاری و روانی فرقه‌ها و انطباق روش‌های ارتباطی با هر طبقه تأکید می‌کند. این رویکرد، هم برای مشاوران و خانواده‌ها و هم برای پژوهشگران عرصه مواجهه، ضروری است؛ چراکه هرگونه ارتباط ناصحیح، نابهنگام یا فاقد ظرافت، می‌تواند به تکرار آسیب‌ها، تشدید بی‌اعتمادی

یا حتی بازگشت مجدد قربانی به دامن فرقه بینجامد. از این رو، چارچوبی نظام‌مند برای گفت‌وگو با آسیب‌دیدگان فرقه‌ها، با تکیه بر طبقه‌بندی رفتارهای انحرافی فرقه‌ها، می‌توان بر اساس مراحل زیر ارائه شود:

۱. شناخت رفتار فرقه‌ای

گفت‌وگو با آسیب‌دیدگان فرقه‌ها «بدون فهم عمیق رفتارشناسی فرقه‌ای» نه تنها ناکارآمد است، که گاه می‌تواند به بازتولید یا تشدید آسیب‌ها بیانجامد. نخستین گام برای هر مشاوره، مطالعه منسجم و تحلیلی الگوهای رفتاری فرقه‌ها است؛ چرا که هر فرقه با توجه به نوع ساختار، میزان اقتدار، شیوه‌های نفوذ و مکانیسم‌های کنترل، آسیب‌ها و واکنش‌های خاصی را در عضو خود نهادینه می‌کند. شناخت این رفتار در چند مورد می‌تواند مورد توجه قرار گیرد:

■ الف. نشانه‌شناسی آسیب‌ها بر اساس رفتار فرقه‌ای

مهم‌ترین بخش در گفت‌وگو با آسیب‌دیدگان، توانایی نشانه‌شناسی آسیب‌هایی است که فرقه بر جای می‌گذارد. هر یک از رفتارهای بنیادین فرقه‌ای، سازه‌ای برای شکل‌گیری مجموعه‌ای مشخص از آسیب‌های روانی و اجتماعی است که باید در نخستین مواجهه با فرد آسیب‌دیده، مورد توجه و شناسایی قرار گیرد. برای مثال، قربانیانی که در معرض کنترل سخت ذهنی و شست‌وشوی مغزی بوده‌اند، اغلب با نشانه‌هایی همچون شک مزمن به خوش‌نیتی دیگران، تردید در واقعیت‌های جدید، و وسواس فکری نسبت به آموزه‌های قبلی بروز پیدا می‌کنند.

در مواردی که ایزوله‌سازی اجتماعی سهم پررنگی در تجربه فرد داشته است، آثار آن غالباً به صورت ترس از ارتباط، بی‌اعتمادی به افراد بیرون از گروه، احساس بیگانگی یا حتی فروپاشی هویت اجتماعی جلوه‌گر می‌شود. کسانی که در محیطی

با اقتدار مطلق و سلسله مراتب خشک زیسته‌اند، ممکن است نسبت به هرگونه مسئولیت‌پذیری یا حتی تصمیم‌گیری فردی دچار تردید و سردرگمی باشند و غالباً انتظار دارند فردی مقتدر یا مرجعی خارجی برایشان انتخاب کند یا راهنمایی دهد. یا در آسیب‌های حاصل از سوءاستفاده عاطفی، نشانه‌های بی‌ارزشی مزمن، خودانتقادی شدید، شرم مداوم یا اضطراب بی‌دلیل درباره کوچک‌ترین رفتارها کم‌و بیش رایج است. کسانی که قربانی ترس افکنی و تهدید مستمر بوده‌اند، معمولاً با اضطراب‌های شرطی شده، کابوس‌های شبانه یا ترس از مجازات در زندگی روزمره دست و پنجه نرم می‌کنند. همچنین، تأثیر خشونت‌های آشکار و پنهان معمولاً در قالب افت عزت نفس، گوشه‌گیری یا حتی پرخاشگری منفعلانه نمود می‌یابد.

آگاهی از این نشانه‌ها برای هر مشاور یا گفت و گو کننده، یک ابزار راهبردی به شمار می‌رود. این شناخت باعث می‌شود، ریشه‌ی دیرپای بسیاری از واکنش‌های تدافعی، ابهامات رفتاری یا حتی ساکت بودن‌های ممتد فرد آسیب‌دیده را به درستی تعبیر کند، و از قضاوت یا شتاب‌زدگی در گفت‌وگو فاصله بگیرد. به بیان دیگر، نشانه‌شناسی آسیب‌ها همچون نقشه‌ای است که مسیر گفت‌وگو را هدایت می‌کند و نوع مداخله و حمایت لازم را متناسب با بافت فردی و فرقه‌ای تعیین می‌سازد.

■ ب. پرهیز از الگووارگی

مشاور، منتقد یا هر فردی که مسئولیت همراهی با آسیب‌دیدگان فرقه‌های انحرافی را برعهده می‌گیرد، باید همواره به یاد داشته باشد که با یک تجربه عمیقاً شخصی و منحصربه‌فرد روبه‌روست؛ تجربه‌ای که نه فقط با دسته‌بندی و تیپ‌سازی، بلکه با ملاحظه تمام ظرایف روانی و لایه‌های پیچیده انسانی آن باید مواجه شود. خودآگاهی در این فرایند اهمیت حیاتی دارد، زیرا اگر فرد همیار با پیش‌فرض‌های

کلیشه‌ای یا قضاوت‌های شتاب‌زده به گفتگو وارد شود، ناخواسته می‌تواند دوباره همان الگوهای سلطه و فشار روانی را ولو در سطحی جدید از نو تولید کند.

لازم است گفت و گو کننده، پیش از هر اقدام یا سخنی، ابتدا از تاثیر ذهنیات و طبقه‌بندی‌های خود مطمئن شود و بداند که هر آسیب‌دیده‌ای حامل داستانی منحصر به فرد، ترکیب خاصی از تجربه با انواع کنترل، ایزوله‌سازی، خشونت یا سوء استفاده است. هرگونه یکسان‌انگاری، سطحی‌نگری یا حتی همدلی کلیشه‌ای، ممکن است در ذهن فرد آسیب‌دیده یادآور تحقیرهای گذشته، عدم درک از سوی سرکردگان فرقه یا حتی تحریک رفتارهای دفاعی شود.

در این میان، گوش‌سپاری عمیق و پرهیز از قطع کردن سخن آسیب‌دیده یا ارزش‌گذاری زود هنگام بر سخنان فرد، اهمیت دوچندان دارد. زیرا بسیاری از تجربه‌های ناباورانه یا حتی متناقض، از دل لایه‌های مختلف فشار و تحریف بیرون آمده‌اند و اگر در همان ابتدا در معرض قضاوت قرار گیرند، آسیب‌دیده، راه‌های ارتباطی خود را خواهد بست. مشاور باید خود را آماده کند تا با روایتی مواجه شود که ممکن است از بیرون؛ عجیب، غریب یا غیرمنطقی به نظر برسد و حتی حاوی لایه‌هایی از وفاداری به برخی آموزه‌ها یا سرکردگان باشد. تحمل این لایه‌ها، بدون برچسب زدن یا نصیحت‌گری، یک مهارت کلیدی در مسیر بازسازی اعتماد است.

تجربه نشان داده است که حتی آگاهی دقیق از طبقه‌بندی رفتار فرقه‌ها و نشانه‌های آسیب، بدون فروتنی در پذیرش تمایزهای فردی و احترام بی‌قید و شرط به تجربه زیسته آسیب‌دیده، فرایند گفت‌وگو و کمک مؤثر را به فرجام موفق نخواهد رساند. اساساً، موفقیت در کمک به آسیب‌دیدگان فرقه، بر شانه‌های خودآگاهی، پرهیز از پیش‌داوری و حساسیت نسبت به تفاوت‌های بین‌ذهنی و لایه‌های پنهان درون شخصی آنان بنا می‌شود.

■ ج. آماده‌سازی بنیادین برای گفت‌وگو

آماده‌سازی بنیادین برای گفت‌وگو با آسیب‌دیدگان فرقه‌های انحرافی، فراتر از صرف علاقه یا نیت خیر، به تجهیز ذهنی و مهارتی نیاز دارد که در سایه آن، مشاور یا پژوهشگر بتواند با نگاهی واقع‌بینانه و مسئولانه وارد عرصه تعامل شود. این آماده‌سازی از دو بخش کلیدی تشکیل می‌شود: نخست، ضرورت مطالعه نظام‌مند مدل‌های رفتاری و شناختی فرقه‌ها و بررسی نمونه‌های عینی و دوم، پذیرش این واقعیت که واکنش‌های دفاعی، مقاومت، تناقض‌گویی یا حتی انکار آسیب‌ها در جریان گفت‌وگو، امری طبیعی و ناشی از سازوکارهای روانی دوره حضور در فرقه است.

مشاور، پیش از آغاز گفت‌وگو باید از هرگونه برچسب‌زنی و قضاوت بر مبنای روایات ابتدایی بپرهیزد و تلاش کند تا منشأ واکنش‌ها یا گفتارهای پیچیده را به جای فرض بدفهمی یا بی‌صدافتی در بستر الگوهای فرقه‌ای و سازوکارهای دفاعی جست‌وجو کند. این نگرش، سد بزرگ ناهمدلی یا اصطکاک در مراحل نخستین گفتگو را برمی‌دارد و به آسیب‌دیده مجالی برای تنفس روانی و بیان آزادتر تجربه می‌دهد.

یک اصل اساسی دیگر، انتخاب زبان و شیوه ارتباط غیرمستقیم و فاقد موضع‌گیری است. تجربه‌های آسیب‌دیدگان سرشار از لحظاتی است که کلمات، القاب، یا حتی لحن سخن دیگران برای آنان بار معنایی و عاطفی خاص داشته و گاه یادآور سرزنش‌های فرقه یا تحقیرهای جمعی است. در نتیجه، باید زبانی ساده، محترمانه و فارغ از هرگونه قضاوت و توهین به مقدسات او به کار برده شود تا فرد احساس کند فضای گفت‌وگو محلی برای تهدید یا تکرار رنج‌های گذشته نیست.

تمام این آماده‌سازی‌ها در خدمت ایجاد یک «فضای امن روانی» است؛ فضایی که آسیب‌دیده بتواند بی‌هراس از قضاوت یا پیامدهای ناگوار، به بیان روایت خود

بپردازد و به تدریج اعتماد به محیط بیرونی را بازسازد. تحقق این امر مستلزم تعهد عملی به سکوت فعال، پذیرش بی قید و شرط، و احترام مطلق به مرزهای روانی و عاطفی فرد مقابل است. مرزهایی که در تجربه فرقه‌ای بارها شکسته یا دستکاری شده‌اند و اکنون به ترمیم و مراقبت نیازمندند.

تحلیل اولیه وضعیت آسیب دیده

در آغاز هر فرآیندی در گفت‌وگو با فردی که تجربه حضور در یک فرقه انحرافی داشته است، ارزیابی مقدماتی وضعیت او ضرورتی بنیادی دارد؛ چراکه هرگونه بی‌توجهی به لایه‌های آشکار و پنهان آسیب می‌تواند هم سوگیری ارتباط و هم امکان کمک موثر را متأثر کند. این ارزیابی باید چندوجهی، منعطف و متناسب با ویژگی‌های فرد صورت گیرد تا به درک واقع‌بینانه‌ای از وضعیت روانی، هویتی، اجتماعی و سطح آسیب‌پذیری او منجر شود.

■ الف. سنجش شدت وابستگی و مدت زمان حضور

یکی از نخستین مؤلفه‌ها، شناخت میزان عمق و مدت زمان حضور فرد در ساختار فرقه است. طول مدت اسارت، غالباً رابطه مستقیمی با شدت تخریب هویت فردی، عمق اختلال شناختی، و میزان درونی‌سازی ارزش‌های فرقه‌ای دارد. هرچه حضور طولانی‌تر و مشارکت فرد فعال‌تر باشد، بازتعریف هویت و بازسازی ذهنیت سالم به زمان و تدابیر بیشتری نیاز خواهد داشت.

■ ب. تعیین نوع و سطح آسیب

همان‌گونه که اشاره شد، آسیب‌های ناشی از تجربه‌های فرقه‌ای ماهیتی چندبُعدی دارند و در این مرحله، شناسایی دقیق هر یک از ابعاد آن اهمیت حیاتی دارد. این

آسیب‌ها می‌تواند شامل اختلالات هویتی مانند سردرگمی نسبت به ارزش‌ها، باورها و جایگاه فرد باشد؛ همچنین، در بُعد شناختی، فرد ممکن است با دشواری در تفکر انتقادی، وسواس یا دوگانگی ذهنی، تکرار پیوسته آموزه‌های فرقه و تضعیف قدرت انتخاب آزاد مواجه شود. آسیب‌های عاطفی و روانی نیز جنبه مهمی از این تجربه را شکل می‌دهد، مانند احساس گناه و شرم مزمن، اضطراب، افسردگی، یا ترس از دست دادن حمایت‌های ساختگی گروه. در بعد اجتماعی، فرد غالباً با انزوای تدریجی، گسست از خانواده و شبکه‌های حمایتی، بی‌اعتمادی به اطرافیان یا نگرانی از تحقیر و طرد شدن روبه‌رو می‌شود. بررسی دقیق این ابعاد، نخستین گام درک جامع سطح و نوع آسیب‌های وارده و طراحی مداخلات حمایتی مؤثر است.

■ ج. شناسایی سازوکارهای دفاعی

غالباً افراد آسیب‌دیده از فرقه‌ها با انواع سازوکارهای دفاعی ساخت یافته مواجه‌اند: انکار آسیب (نفی ماجرا یا کوچک‌انگاری تجربیات)، عقلانی‌سازی (توجیه سرکردگان یا آموزه‌ها برای کاهش تعارض ذهنی)، فرافکنی (انتساب اشکالات به خارج یا افراد دیگر)، جداسازی هیجانی (بی‌حسی به رنج‌های گذشته)، یا حتی گاهی بازتولید رفتارهای مشابه با آسیب‌زنده (واکنش‌های تهاجمی یا اقتدارگرایانه نسبت به کمک‌کننده) که تشخیص این سازوکارها با مشاهده واکنش‌های کلامی و رفتاری اهمیت بالایی دارد و به تنظیم روش گفت‌وگو و نوع مداخلات کمک می‌کند.

■ د. احترام به روایت فردی و اجتناب از پرسش‌های شتاب‌زده

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، در آغاز فرایند حمایت و مداخله؛ ضروری است که محیطی امن، آرام و به دور از قضاوت فراهم شود تا فرد آسیب‌دیده بتواند آزادانه به

بیان روایت خود بپردازد. مشاور یا تسهیل‌گر باید خود را وقف نقش «شنونده فعال» کند؛ یعنی با تمام وجود، بدون پیشداوری یا برنامه‌ریزی زود هنگام برای راهنمایی، صرفاً شنونده باشد. این رویکرد نه تنها به ترمیم آرامش روانی فرد کمک می‌کند، بلکه فرآیند اعتماد سازی میان مشاور و فرد آسیب دیده را تقویت می‌نماید. در این مرحله، پرهیز جدی از پرسش‌های شتاب زده، قطع مکرر سخن، اصرار برای کسب جزئیات یا ورود زود هنگام به تحلیل تجربیات، اهمیت ویژه دارد؛ چرا که هرگونه شتاب یا پافشاری می‌تواند حس ایمنی را خدشه دار کند و حتی به بازتولید تجربه ناامنی و کنترل مشابه با فضای فرقه‌ای منجر شود. اولویت با شنیدن روایت فرد، شناخت زوایای ناپیدا و پذیرش رنج و تردیدهای اوست، حتی اگر روایت‌ها مبهم یا ناقص باشند. ایجاد چنین فضایی، نه تنها نقطه عزیمت اعتماد، بلکه آغاز روند بازسازی هویت و احیای قدرت انتخاب و بیان فرد است.

تطبیق روش‌های گفت‌وگو با انواع آسیب‌ها

در این بخش، محورهای کلیدی سازگار با انواع آسیب‌های مبتنی بر طبقه‌بندی رفتاری فرقه‌ها تشریح می‌گردد:

■ الف. قربانیان فرقه‌های مبتنی بر کنترل شدید ذهنی

در مواجهه با آسیب دیدگان فرقه‌هایی که بر کنترل شدید ذهنی و روانی استوارند، هرگونه تلاش برای برقراری ارتباط، نیازمند حساسیت و احتیاطی دوچندان است. این افراد اغلب درگیر ترس‌های مزمن، وسواس‌های ذهنی نسبت به باورهای فرقه‌ای و اضطراب‌هایی هستند که به شکل شرطی شده، واکنش‌های دفاعی خودکار را نسبت به هر چیز خارج از حیطه فرقه در آن‌ها برانگیخته است. جهان‌بینی آنان به گونه‌ای شکل گرفته که هر فرد خارج از ساختار پیشین یا هر سوال و رویکرد انتقادی،

به چشم تهدید و عامل انحراف تعبیر می‌شود. این نگرش دفاعی و دوسویه، مستقیماً ریشه در ماهیت فرقه دارد که با تحریف مستمر واقعیت، القاء ترس از «دنیای بیرون»، و بمباران اطلاعاتی نظام‌مند، توانایی مستقل‌اندیشی و پردازش نقادانه داده‌ها را در این قربانیان به شدت تضعیف کرده است.

بنابراین، نخستین اصل در گفت‌وگو با این دسته از آسیب‌دیدگان، پرهیز جدی از هرگونه لحن مقابله‌جویانه یا بیان مستقیم شک و نقد نسبت به اعتقادات و خاطرات آنان است. استفاده از واژه‌های خشن و بی‌طرف و گذراندن مفاهیم حساس از کانال زبان غیرمستقیم، هرگونه واکنش دفاعی را به حداقل می‌رساند و امکان شکل‌گیری تدریجی فضای اعتماد را فراهم می‌سازد. لازم است مشاور، صبوری و آرامش ویژه‌ای در سرتاسر فرایند ارتباط نشان دهد؛ نه صرفاً با هدف گشودن زخم‌های پنهان و آشکار، بلکه برای احیای همان ظرفیت بنیادینی که طی سال‌ها تحت سلطه فرقه، تضعیف یا تعلیق شده است: یعنی توانایی تمرکز، تأمل و طرح پرسش مستقل.

در چنین رویکردی، عجله برای عوض کردن یا نقد نظام باورهای فرد اکیداً ممنوع است. بلکه نخستین گام، صرفاً ایجاد احساس امنیت روانی است؛ باید به فرد فرصت داد تا حتی کمترین تردیدها و ابهام‌های خود را بیان کند و اطمینان داشته باشد که نه قضاوت می‌شود و نه وادار به پذیرش فوری چیز جدیدی خواهد شد. نکته کلیدی این است که پرسشگری، به صورت آرام و تدریجی، به حلقه‌های بسته ذهنی فرد وارد شود و ابزارهای جدید شناختی و انتقادی به صورت غیرتهاجمی و بدون مقابله یا تحمیل، عرضه گردد.

به خاطر داشته باشیم که گفت‌وگوی موفق با آسیب‌دیدگان، آن گفت‌وگویی ست که بتواند (حتی اندک‌اندک) احساس مالکیت دوباره فرد؛ بر ذهن، پرسش‌ها و تجربیات شخصی‌اش را بازیابد، آن هم در فضایی عاری از تهدید و تحقیر. این

مسیر اگرچه فرایندی کند و گاه پر چالش است، اما زیربنای هر نوع بازسازی هویتی و فکری پس از رهایی از سلطه روانی فرقه خواهد بود.

■ ب. قربانیان فرقه‌های مبتنی بر قطع ارتباط اجتماعی

در رویارویی با آسیب‌دیدگان فرقه‌هایی که بنیان‌شان بر ایزوله‌سازی و قطع ارتباط اجتماعی گذاشته شده؛ نخستین واقعیتی که خودنمایی می‌کند، ریشه‌دار شدن احساس بیگانگی و بی‌اعتمادی نسبت به دنیای بیرون است. این افراد، اغلب پس از مدتی حضور در چنین چرخه بسته و کنترل‌گری، پیوندهای بنیادین عاطفی، خانوادگی و اجتماعی خود را از دست داده و جای آن را شبکه‌ای از روابط مصنوعی و مشروط به وفاداری به سرکرده یا هسته مرکزی فرقه گرفته است. فرایند جداشدن از این فضای انحصاری، معمولاً با اضطراب شدیدی نسبت به هرگونه تعامل تازه، ترس از طرد مجدد و شک به نیت اطرافیان همراه می‌شود؛ تا جایی که برای بسیاری از آن‌ها حتی ساده‌ترین روابط انسانی، مانند یک خوشامدگوی ساده یا دعوت به گفت‌وگویی کوتاه، ممکن است با واکنش‌های احتیاطی شدید یا کناره‌گیری روبه‌رو شود.

در چنین شرایطی، ضروری است هر نوع تعامل، با محوریت بازگرداندن تدریجی حس امنیت و اعتماد بنا شود و نه از سر شتاب یا الزام به برقراری ارتباط گسترده. مشاور یا همراه، باید کاملاً پذیرای این واقعیت باشد که آسیب‌دیده ممکن است از شرکت در جمع یا حتی تعامل انفرادی و کوتاه، دوری کند و زمانی طولانی صرف آماده‌سازی ذهنی‌اش برای بازگشت به جمع بگذارد. بهترین مسیر این است که سطح و زمان‌بندی ارتباط، کاملاً متناسب با ظرفیت فعلی فرد تنظیم شده و هیچ نوع فشاری برای سرعت بخشیدن به روند اجتماعی شدن به او وارد نشود.

توصیه می‌شود بازسازی پیوندهای انسانی، با ساده‌ترین و کم‌خطرترین شکل‌ها

آغاز شود. برای مثال، معاشرت کوتاه در محیطی آرام، انجام فعالیتی مشترک مثل مطالعه یک متن کوتاه یا حتی قدم زدن دو نفره. ایجاد تجربه‌های کوچک ولی تکرارشونده از تعامل مثبت، کم‌کم دیوارهای ذهنی بی‌اعتمادی را فرومی‌ریزد و حس تعلق و امنیت اجتماعی را به آسیب‌دیده بازمی‌گرداند. باید در نظر داشت که حتی یک تجربه منفی یا زور گفتن به ارتباط، می‌تواند تمام مسیر طی شده را تخریب کند و فرد را بار دیگر به لاک انزوا بازگرداند.

در این رویکرد، گفتگو و تعامل باید به دور از پرسشگری مستقیم و بازگویی پیاپی خاطرات تلخ گذشته جریان یابد. بهتر است آسیب‌دیده خود زمان روایت تجربه‌هایش را انتخاب کند و هیچ‌وقت تحت فشار توضیح گذشته یا اجبار به بازگویی قرار نگیرد. محیط باید آکنده از پذیرش، آرامش و احترام به مرزهای روانی و عاطفی فرد باشد؛ به گونه‌ای که به تدریج، او شجاعت و رغبت مواجهه با جمع را باز یابد و خود راه تازه‌ای به سوی جامعه بگشاید.

فرایند توانمندسازی اجتماعی آسیب‌دیده، سفری درونی و تدریجی است که صرفاً با همراهی صبورانه، پذیرش بی‌قید و شرط و فراهم آوردن فرصت‌های کوچک اما معنادار برای تجربه مجدد «امنیت در جمع» به ثمر خواهد نشست. این مسیر، پایه‌گذار بازیافت هویت اجتماعی و احساس دوباره تعلق به دنیای پیرامون است.

■ ج. قربانیان فرقه‌های مبتنی بر سوءاستفاده عاطفی یا جنسی

در مواجهه با افرادی که تجربه آسیب عاطفی یا جنسی در ساختارهای فرقه‌ای را پشت سر گذاشته‌اند، رویکرد گفت‌وگو باید با حساسیت بیشتر و کاملاً مبتنی بر اصول درمان تروما شکل گیرد. آسیب وارد شده به این افراد اغلب ترکیبی از احساس گناه، تحقیر درونی شده، شرم پنهان، و بحران شدید عزت نفس است؛ و معمولاً

مرزهای روانی و جسمانی آنها توسط سرکردگان یا افراد بالادست بارها نقض شده است. چنین افرادی ممکن است به رغم ظاهر آرام یا حتی انکار صریح، در عمق وجود خود دستخوش اضطراب، ترس دائمی از افشاگری یا قضاوت، و سردرگمی نسبت به معنای ارزش شخصی باشند و حتی نسبت به خود احساس بی ارزشی یا ناپاکی کنند. در بسیاری موارد، خاطرات آسیب یا خود اتهام زنی مستمر، فعالیت اجتماعی و توانایی ارتباط سالم با دیگران را شدیداً تضعیف می کند.

موفقیت گفت وگو زمانی ممکن است که از همان ابتدا به فرد این امکان داده شود که محیط را امن و بدون قضاوت تجربه کند و کنترل کامل بر چگونگی و میزان روایتش داشته باشد. بسیار اهمیت دارد که مکالمه هرگز به پرس و جوهای جزئی یا پافشاری برای بازخوانی خاطرات دردناک تبدیل نشود؛ زیرا چنین فشارهایی می تواند دوباره مجموعه ای از احساسات شرم یا حتی واکنش های تروماتیک را فعال کند و اعتماد به فضا را از بین ببرد. این افراد ضرورتاً باید باور کنند که هویت و کرامت شان به هیچ عنوان وابسته به رخداد های گذشته یا نظر دیگران درباره آن نیست. در تعامل با این گروه، حفظ رازداری مطلق، انعکاس همدلانه احساسات، و اطمینان بخشی مستمر، اساسی است. باید با حرکات و کلمات غیرمستقیم و با پذیرش سکوت یا توقف در روایت، به آنها این پیام منتقل شود که در تعیین زمان و شکل بیان تجربه های خود آزادند.

یکی دیگر از نکات کلیدی آن است که فرد آسیب دیده حتماً در تصمیمات مربوط به فرآیند گفتگو و حتی جزئیات ساده مانند مکان ملاقات، زمان جلسات یا نحوه تعامل، مشارکت داده شود تا تدریجاً حس مالکیت بر بدن، احساسات و سرنوشتش را باز یابد؛ پس هرگونه ابراز نظر، اعتراض یا درخواست توقف، نه تنها باید

پذیرفته شود بلکه به عنوان نشانه مثبت از بازگشت مرزگذاری سالم مورد تشویق قرار گیرد. در صورت مشاهده احساسات شدید مانند گریه، خشم، یا حتی سکوت مطلق، مشاور باید به جای اصلاح، نصیحت یا دلسوزی، تنها گوش دهد، انعکاس محترمانه و همدلانه بدهد و هرگونه حس قضاوت را دور کند.

در نهایت روند گفت‌وگو با این گروه، فرایندی کند اما امیدبخش است که هدف نهایی آن بازسازی عزت نفس، باور مجدد به ارزش انسانی، و فراهم کردن فرصت تجارب مثبت و سالم از اعتماد و ارتباط انسانی است. گاهی لازم است به آسیب‌دیده یادآوری شود دریافت کمک از مشاور، یا پیوستن به گروه‌های حمایتی تخصصی هیچ نشانه ضعف یا نقص نیست بلکه نوعی شجاعت برای آغاز بازسازی درونی و اجتماعی تلقی می‌شود. کل این مسیر باید با احتیاط، احترام و وفاداری کامل به مرزهای روانشناختی فرد و پذیرش بی‌قید و شرط او رقم بخورد.

■ د. قربانیان خشونت‌های فرقه‌ای

در مواجهه با افرادی که تجربه عضویت در فرقه‌های مبتنی بر خشونت، تهدید، یا ساختارهای شبه‌نظامی، مانند سازمان منافقین را پشت سر گذاشته‌اند، وضعیت روانی و هویتی آنها معمولاً پیچیده‌تر و چندلایه‌تر است. این گروه هم از منظر قربانی بودن و هم گاه از منظر مشارکت ناخواسته یا اجباری در اعمال خشونت، با چالش‌های جدی در پذیرش خود و جهان اطراف دست به گریبان هستند. احساس گناه، شرم ناشی از انجام رفتارهای آزارنده یا حتی مشاهده صحنه‌های خشونت، و گاهی بی‌حسی هیجانی یا رفتارهای پرخاشگرانه پنهان، از جمله پیامدهای پرتکرار این نوع تجربه است.

در آغاز هرگونه تعامل با این افراد، باید به آسیب‌های عمیق هویتی و تضادهای اخلاقی موجود در ذهن‌شان توجه ویژه داشت. تمرکز بر بازسازی مسئولیت‌پذیری

فردی و تشویق به پذیرش واقعیت زندگی گذشته، بدون اعمال هیچ‌گونه قضاوت یا سرزنش مستقیم، ضروری است. یکی از دشوارترین جنبه‌ها در این مسیر، تعادل میان ایجاد فضا برای ابراز عواطف متناقض، مانند پشیمانی، خشم، اندوه از دست دادن دوستان یا حتی میل به دفاع از برخی رفتارها و در عین حال، جلوگیری از بروز مکانیسم‌های فرار، مانند انکار، فرافکنی یا سرزنش دیگران است. باید به فرد کمک کرد تا اولاً میان مسئولیت فردی و شرایط ساختاری/اجتماعی تعیین‌کننده در مناسبات فرقه‌ای تمایز قائل شود، سپس توان پذیرش و بازاندیشی درباره اعمال خود را، بی‌آنکه دچار خود سرزنشی شدید یا فروپاشی هویتی شود، به آرامی به دست آورد.

در این فرآیند، محترم شمردن هرگونه واکنش عاطفی یا حتی مکث‌های طولانی، مهم است؛ چراکه در بسیاری موارد، این افراد مدت‌ها یاد گرفته‌اند، احساسات‌شان را سرکوب یا فقط در قالب خشونت ابراز کنند. نباید از گریه، عصبانیت، شوک یا حتی روایت‌های متناقض فرار کرد. وظیفه مشاور، ایجاد محیطی است که فرد احساس کند ضمن پذیرش آسیب‌ها و اشتباهات، شانس دوباره‌ای برای بازسازی زندگی دارد. این مهم باید با تأکید بر آینده و قابلیت تغییر، نه صرفاً مرور گذشته، پیش رود.

در راستای تقویت مسئولیت‌پذیری، مشارکت فعال آسیب‌دیده در فعالیت‌های معنادار اجتماعی، کارهای داوطلبانه، یا پروژه‌هایی برای جبران‌های نمادین (مانند کمک به قربانیان و آسیب‌دیدگان دیگر) می‌تواند بسیار مؤثر باشد. همچنین فعالیت‌های هنری، نوشتن، یا سازندگی، راه‌هایی برای تخلیه هیجانات و بازآفرینی احساس کفایت هستند. هر بار که فرد درباره گذشته سخن می‌گوید یا نشانه‌ای از

پشیمانی و میل به تغییر نشان می‌دهد، باید با پذیرش کامل و بدون داوری از سوی مشاور مواجه شود. پرهیز از برچسب‌زنی، تحقیر و مجازات دوباره کلامی، ضامن شکل‌گیری اعتماد مجدد فرد نسبت به خود و جهان پیرامون است.

گفت‌وگو با این گروه باید سفری باشد به سوی قبول مسئولیت، آشتی با گذشته، تمرکز بر امکان رشد آینده و در نهایت احیای تصویر انسانی فرد. مقصد نهایی این روند، بازگشت دوباره فرد به جامعه و تجربه تعلق و مفید بودن واقعی است.

مراحل عملی گفت‌وگو

روند واقعی گفت‌وگو با فرد آسیب‌دیده از فرقه‌ها هرگز با یک تماس یا جلسه کوتاه شکل نمی‌گیرد بلکه یک مسیر چندمرحله‌ای و تدریجی است که همواره باید با صبر، ثبات رفتار و احترام کامل به مرزهای روانی و عاطفی همراه باشد. نخستین مرحله (قبلاً هم اشاره شد)، ایجاد یک محیط امن و به دور از هر نوع تهدید یا پیش‌داوری است، به‌گونه‌ای که فرد احساس کند صاحب اختیار فضا و روایت خود است و حتی اگر حتی هیچ تمایلی به سخن گفتن نداشته باشد، حضورش محترم و پذیرش شده خواهد بود. این فضا، قبل از هر کلامی با نشانه‌های رفتاری، زبان بدن آرام، کنترل تون صدا، و حتی چیدمان محیط شکل می‌گیرد و باید به‌گونه‌ای باشد که احساس قضاوت، عجله، اجبار یا آزدگی ایجاد نکند.

با فراهم شدن این بستر روانی، مهم‌ترین گام بعدی شالوده‌ریزی تدریجی اعتماد است که معمولاً فرآیندی کند و شکننده است و بارها ممکن است با عقب‌نشینی یا حتی خشونت کلامی و سکوت موقت فرد همراه شود. در این مرحله، اعتبارسنجی احساسات و تجربه‌های فرد، پذیرش واکنش‌های همواره متغیر و شاید حتی متناقض، و گوش دادن فعال و عمیق بدون شتاب برای مشاوره یا راه‌حل دادن، ضرورت دارد. گاه صرفاً تأیید اینکه: حق داری چنین احساسی داشته باشی یا "درک می‌کنم چرا این قدر برای دشوار است، می‌تواند نخستین روزه‌های متقابل اعتماد را بگشاید.

در ادامه، فرآیند روبه‌جلو، مرحله مواجهه تدریجی با هویت سرکوب شده فرد است؛

یعنی کشف و بازشناسی بخش‌هایی از شخصیت، آرزوها، خاطرات یا باورهایی که در سایه نفوذ فرقه تضعیف یا تحقیر شده‌اند. اینجا ممکن است فرد برای نخستین بار به پرسش‌هایی درباره هویت فردی، باورهای شخصی و معناهای ازدست‌رفته زندگی‌اش فکر کند؛ یا جسارت بیابد احساسات و افکاری را که سال‌ها سرکوب شده‌اند، به زبان آورد. نقش مشاور یا همراه در این مرحله حمایتگری خاموش است: گوش دادن بدون عجله، حتی به سکوت‌ها و مکث‌ها، و ارزش‌گذاری هر تلاشی برای بیان اجازه دادن به فرد که خودش معمار تصویر تازه‌ای از خویش باشد.

گام بعدی، مشارکت فعال فرد در فرآیند بازسازی یا توانمندسازی است. وقتی بستر اعتماد پایه‌ریزی شد، فرد باید نه صرفاً شنونده، بلکه بازیگر اصلی تغییر باشد: چه در تصمیم‌گیری درباره نحوه و زمان گفت‌وگو، چه در انتخاب روش‌های مقابله با اضطراب، چه حتی در برنامه‌ریزی گام‌های بازگشت به اجتماع. این مشارکت هم مسئولیت می‌آورد و هم حس کنترل و اختیار را احیاء می‌کند و تدریجاً فرد را از یک موقعیت صرفاً منفعل و قربانی، به جایگاه کسی که می‌تواند بخش‌های جدیدی از زندگی‌اش را بسازد، منتقل می‌کند.

در این مسیر، وظیفه مشاور یا همراه، حمایت پیوسته است؛ یعنی حتی اگر مسیر با پس‌رفت، سکوت، یا بروز بحران‌های هیجانی مقطعی قطع شود، نباید پشتیبانی‌رها گردد. ارائه امید واقع‌گرایانه، پذیرش فرازونشیب‌ها و تاکید مداوم بر اینکه بازگشت به زندگی سالم سفری طولانی و بدون تقویم دقیق است، آرامش‌بخش و تقویت‌کننده اعتماد به نفس فرد خواهد بود. گفت‌وگو باید با ایجاد روزه‌هایی برای کشف معناهای جدید، فرصت‌های کوچک برای تجربه امنیت و بازتعریف روابط انسانی ادامه یابد؛ تا زمانی که فرد خود را نه اسیر گذشته، بلکه آغازگر داستانی تازه ببیند.

نتیجه عملی این سلسله مراحل، تدریجاً به بازیابی توانمندی‌های اجتماعی،

جسارت بیان خواسته‌ها و هیجانات، و شکل‌گیری اولین حلقه‌های پیوند سالم با دنیای بیرون منجر می‌شود. حتی اگر زمان بر باشد، همین گام‌های کوچک و تدریجی می‌توانند نقطه آغاز بازگشت به کرامت انسانی، احساس تعلق و امید واقعی باشند.

اشتباهات رایج و باید‌ها و نبایدهای گفت و گو

در فرآیند گفت‌وگو با افراد آسیب‌دیده از فرقه‌ها، اغلب این تصور نادرست رواج دارد که هدف گفت‌وگوگر تغییر باورهای فرد یا واداشتن او به پذیرش یک دیدگاه خاص است؛ در حالی که رویکرد صحیح و حرفه‌ای، دقیقاً خلاف این نگاه است. وظیفه اصلی در این مسیر نه هدایت فکری یا ورود به چالش با باورهای فعلی، بلکه همراهی صبورانه و امن است تا فرد بتواند گذشته و مسیر طی شده خود را با آرامش و بدون ترس از قضاوت یا تحقیر، مرور و بازبینی کند. آنچه باید در گفت‌وگو رعایت شود، برقراری محیطی است که فرد احساس کند در کنار یک همراه قابل اعتماد و بی‌خطر قرار گرفته، نه زیر تفتیش عقیده یا فشار برای تغییر.

بزرگ‌ترین خطا، ورود از موضع برتر یا نصیحت‌محوری و تلاش برای اقناع یا اصلاح است؛ زیرا بلافاصله لایه‌های دفاعی فرد را فعال و امکان برقراری پیوند واقعی را از بین می‌برد. حتی نیت‌های خیرخواهانه وقتی به شکل پرسشگری، مقایسه یا ارزش‌گذاری بیان شوند، حس امنیت را مخدوش و جریان اعتماد را متوقف می‌کنند. بیان‌هایی مانند: چرا هنوز این‌گونه فکر می‌کنی، خیلی وقت است باید باورهایت را عوض کنی، یا حتی پرسش مستمر درباره جزئیات آسیب، در عمل نتیجه معکوس می‌دهند و فرایند ترمیم را مختل می‌سازند.

همدلی در این ساحت، یعنی به جای تمرکز بر اصلاح یا ارزیابی عقاید، نقش

شنونده و پذیرنده‌ای وفادار را بازی کنیم که بی قید و شرط و بدون پیش داوری، روایت و احساس فرد را می‌شنود و به مرزهای او احترام می‌گذارد؛ حتی اگر باورهای فعلی او هنوز تحت تاثیر فرقه باقی مانده باشد. ایجاد فرصت برای تصمیم‌گیری‌های کوچک، مثلاً انتخاب محل یا موضوع صحبت، می‌تواند به فرد در بازیابی احساس کنترل و استقلال بدون فشار کمک کند.

گفت‌وگوی اثربخش، زمانی رخ می‌دهد که فرد، بار دیگر جرأت کند مسیر گذشته خود را نه به اجبار، بلکه به میل خود مرور کند و اگر خواست، در حضور یک همراه امین، به تدریج به بازتعریف تجربه و معناها بپردازد. توجه داشته باشیم که هرگز سکوت فرد نباید شکسته شود مگر به اراده خود او؛ احترام به واکنش‌ها، پذیرش مکث‌ها، و پرهیز جدی از هرگونه پافشاری یا اصرار بر گفتگو درباره جزئیات باورها یا تجربیات، اصل اساسی است.

در واقع، تنها زمانی می‌توان ادعای کمک واقعی کرد که بدون مداخله در نظام معنایی فرد، صرفاً با پشتیبانی بی‌طرفانه و گوش دادن فعال، امکان دوباره دیدن گذشته و ترسیم چشم‌اندازی تازه را برای او فراهم کنیم. محور وفادارانه این فرایند، احترام عمیق به فردیت انسانی، حفظ رازداری مطلق، و ارزش نهادن به حق انتخاب و مسیر شخصی اوست، حتی اگر مسیرش با آنچه بیرون از فرقه "صحیح" به نظر می‌رسد فاصله داشته باشد. شرط اصلی هر گفت‌وگوی مؤثر با آسیب‌دیدگان فرقه‌ای، کناره‌گیری آگاهانه از هرگونه تلاش برای تغییر باور و اکتفا به نقش همراه امن در بازنگری و بازسازی مجدد مسیر زندگی اوست.

در پایان این درس، باید تأکید کرد که فرآیند گفت‌وگو و حمایت از آسیب‌دیدگان فرقه‌ها، مسیری تدریجی و نیازمند صبر، پایداری و تداوم حمایت فردی و تخصصی

است. دستاورد اصلی چنین همراهی، نه لزوماً تغییرات سریع و بزرگ، بلکه ایجاد جرقه‌های کوچک اعتماد، خودآگاهی و امید به بازسازی هویت و روابط انسانی است. پیگیری کمک‌های تخصصی و جلب مشارکت منابع حمایتی بیرونی (مانند مشاوران، گروه‌های حمایتی و نهادهای صلاحیت‌دار) بخش جدانشدنی ادامه مسیر است. این رویکرد نه تنها بازبینی سالم گذشته را ممکن می‌کند، بلکه زمینه تقویت تاب‌آوری، کسب مهارت‌های جدید و تجربه واقعی «دوباره زندگی» را برای فرد فراهم می‌سازد. ترسیم این افق امیدوارکننده، مهم‌ترین وظیفه هر همراه و گفتگوگر مسئول است.

پرسش‌ها

۱. در گفت‌وگو با آسیب‌دیدگان فرقه‌ها، چرا تاکید می‌شود که گفت‌وگوگر نباید هدف خود را تغییر عقاید یا اصلاح باورهای فرد قرار دهد و پیامدهای رفتاری رویکرد نصیحت‌محور چیست؟

۲. چه نشانه‌هایی نشان دهنده آسیب «کنترل ذهنی شدید» در قربانیان فرقه است، و روش مواجهه ارتباطی با این گروه چگونه باید باشد؟

۳. در مواجهه با قربانیانی که از انزوا و قطع ارتباط اجتماعی آسیب دیده‌اند، چه اقدامات ابتدایی و چه نکاتی در بازسازی تدریجی روابط باید رعایت شود؟

۴. سه اشتباه رایج در فرآیند گفت‌وگو با آسیب‌دیدگان فرقه‌ای را نام ببرید.

درس دهم:

نقش رسانه و فناوری در فرقه های معاصر



چکیده درس:

این درس به بررسی سه بستر مدرن نفوذ فرقه‌ها شامل «رسانه‌ها، هوش مصنوعی و بازی‌های ویدئویی» می‌پردازد. در بخش رسانه‌ها، تأثیر رسانه‌های سنتی و دیجیتال در جذب افراد، تثبیت کنترل ذهنی و مدیریت بحران در فرقه‌ها تحلیل شده است. هوش مصنوعی به فرقه‌ها امکان استفاده از الگوریتم‌های شناسایی آسیب‌پذیران، تولید محتوای شخصی‌سازی شده، دیپ‌فیک‌ها و خودکارسازی شستشوی ذهنی را می‌دهد. بازی‌های ویدئویی نیز با طراحی روایت‌های القایی و پاداش‌دهی رفتارهای فرقه‌ای، ابزاری قدرتمند برای استحاله هویتی و جذب جوانان منزوی فراهم می‌کنند. این درس، به پیامدهای روان‌شناختی این شیوه‌ها پرداخته و ضرورت توسعه سواد رسانه‌ای و نظارت بر محتوای دیجیتال را برجسته می‌سازد. آگاهی بخشی به خانواده‌ها، حمایت از قربانیان و ارائه راهبردهای مقابله‌ای در برابر فناوری‌های سوءاستفاده‌گرانه، اهداف کلیدی این درس هستند.

رسانه و فناوری

درک نقش رسانه و فناوری در فرقه‌های معاصر، بسیار حیاتی است، زیرا ابزارهای جذب، کنترل و ایزوله‌سازی در سال‌های اخیر کاملاً متحول شده و عمدتاً در بسترهای دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی رخ می‌دهند. فرقه‌ها دیگر محدود به جلسات سنتی نیستند، بلکه با تبلیغات هدفمند، الگوریتم‌ها و فضاهای مجازی، به صورت نامحسوس و وسیع، گروه‌های هدف را تحت تأثیر قرار می‌دهند. ناآگاهی از این تحولات، موجب می‌شود بسیاری از افراد، بدون آن‌که خود بدانند، در دام روایت‌ها و فضای فکری فرقه‌ای گرفتار شوند. این درس برای سیاست‌گذاران، متخصصان سلامت روان و خانواده‌ها، مسیرهای جدید آسیب‌رسانی و مقابله را روشن نموده و اهمیت سواد رسانه‌ای را نمایان می‌سازد. از این رو؛ این درس در سه بخش: «هوش مصنوعی، رسانه، بازی‌های ویدئویی» قابل بررسی خواهد بود:

بخش اول: هوش مصنوعی و فرقه‌ها

ورود فناوری هوش مصنوعی به فضای اجتماعی بشر، بسیاری از معادلات سنتی سلطه، اقناع و کنترل را دگرگون ساخته است. این فناوری در عرصه فرقه‌ها، اکنون نه فقط ابزار جانبی، که به یکی از ستون‌های راهبری و بقای ساختارهای معاصر فرقه‌ای تبدیل شده است. در این بخش، به صورت فشرده اما جامع، اصلی‌ترین کارکردهای هوش مصنوعی در چرخه جذب، کنترل ذهنی و تثبیت هویت فرقه‌ای را می‌توان ارائه کرد:

۱. داده‌کاوی و تشخیص آسیب‌پذیرها

یافتن کسانی که زمینه جذب بیشتری به فرقه دارند (افراد منزوی، بی‌پشتوانه، دچار

بحران هویت، یا دارای الگوهای جستجوی معنوی) همواره به عنوان یک چالش و اولویت برای فرقه‌ها مطرح بوده است. اما امروزه با تحلیل داده‌های بزرگ هوش مصنوعی با «رصد رفتار آنلاین، پست‌ها، جستجوها و علایق کاربران» الگوهای احتمالی آسیب‌پذیری را شناسایی نموده و آن‌ها را وارد کیف‌گزینش اولیه می‌کند. الگوریتم‌های یادگیرنده می‌توانند افرادی با فازه‌های خاص روانی یا حتی نشانه‌های بحران روانی اجتماعی را به دقت تمام، از میان میلیون‌ها کاربر تفکیک کنند.

۲. الگوریتم‌های هدفمند برای ارتباط

در فضای مجازی، هوش مصنوعی می‌تواند پیام‌های فرقه‌ای را دقیقاً بر اساس روحیات، علایق، سطح تحصیلات، و حتی آسیب‌های قبلی یک فرد شخصی‌سازی کند. الگوریتم‌های توصیه‌گر و تبلیغات هوشمند، شبیه‌شناسی رفتاری فرد را با پرونده او مطابقت داده و پیام جذاب را با محتوای اختصاصی (حتی لحن و واژگان مناسب) به او نمایش می‌دهند. اینجا درب ورود، تقریباً نامرئی می‌شود چراکه فرد، پیام را نه به عنوان تبلیغ، بلکه همچون بخش طبیعی از زندگی‌اش، دریافت می‌کند.

۳. شبیه‌سازی هویت

برخی فرقه‌های نوظهور از چت‌بات‌های مجهز به NLP (پردازش زبان طبیعی) و هوش مصنوعی تعاملی، جهت خلق روابط عاطفی ساختگی بهره می‌برند. فرد تازه‌وارد، گمان می‌کند با دوستی واقعی گفت‌وگو می‌کند؛ در حالی که در آن سوی خط، الگوریتمی هوشمند به صورت ۲۴ ساعته با جذب، آرامش‌بخشی یا تشویق، او را به فضای بسته فرقه‌ای سوق می‌دهد. شبیه‌سازی احساس همدلی، مکالمه حمایتی و حتی بازنمایی هویت سرکرده یا هم‌فرقه‌ای مجازی، سد تنهایی و

بدگمانی‌های اولیه را می‌شکند. فرض کنید کاربری می‌پرسد: «دیروز آرزو داشتم بیشتر کتاب بخوانم. چه راهی برای این‌که عادت پیشنهاد می‌کنی؟» بلافاصله چت‌بات NLP با تحلیل مفهوم «ایجاد عادت»، «کتاب خوانی» و زمان فعل («دیروز آرزو داشتم») پاسخ تحلیلی و مرتبط ارائه می‌دهد؛ نه فقط نمایش لیست کتاب‌ها.

۴. شخصی‌سازی روایت و مهندسی واقعیت

هوش مصنوعی قادر است تا واکنش و احساس هر کاربر را نسبت به پیام‌ها، داستان‌ها یا ویدئوهای کوتاه فرقه‌ای تحلیل کند و در یک چرخه پویا، همان رویکرد تأثیرگذار را تقویت و نسخه‌های جدیدتری از روایت یا نمادها تولید کند. این چرخه، پیوسته واقعیت کاربر را بازطراحی می‌کند: با هر بار ارتباط، تصویر دقیق‌تری از نیازها و ترس‌هایش ساخته می‌شود و روایت فرقه، به طور دقیق‌تری برای ذهن او خیاطی می‌شود.

فرض کنید فردی که دچار بحران هویت یا احساس تنهایی است، وارد یک گفت‌وگوی آنلاین با چت‌بات هوش مصنوعی وابسته به یک فرقه می‌شود. این هوش مصنوعی، بر اساس تحلیل محتوای پیام‌ها و واکنش‌های عاطفی فرد، متوجه شکاف‌ها و نقاط ضعف روانی او؛ مثلاً نیاز مبرم به تعلق، یا ترس از بی‌اهمیت بودن می‌شود. سپس، برنامه چت‌بات شروع به برجسته‌سازی روایت‌هایی می‌کند مانند: «ما در اینجا مثل یک خانواده واقعی هستیم، اعضا هرگز همدیگر را تنها نمی‌گذارند؛ تو در این گروه برای اولین بار معنای زندگی را خواهی یافت.» در دفعات بعدی، چت‌بات بر اساس پاسخ‌های فرد به همین پیام‌ها، روایت‌ها و واژگان خود را شخصی‌تر می‌کند و حتی داستان‌هایی از اعضای فرضی ارائه می‌دهد که دقیقاً مشابه دغدغه‌های فرد سؤال‌کننده هستند. به مرور، ذهن فرد چنان در این جهان

روایت سازی شده غوطه ور می شود که دیگر تمایز واقعیت شخصی و واقعیت مهندسی شده توسط فرقه برایش دشوار می گردد و بدین شیوه، او به شکلی نرم و تدریجی به جهان بینی بسته و ساختگی فرقه هدایت می شود.

۵. تولید محتوای جعلی

در دهه جدید، تولیدات تصویری مبتنی بر هوش مصنوعی، امکان ساخت سخنرانی، حتی تجربه معنوی، تعبیر خواب و رؤیا مبتنی بر علائق افراد، یا حتی پیام های کاذب از سرکردگان فرقه را فراهم کرده است. فرد آسیب پذیر ممکن است ویدئوی اختصاصی از یک سرکرده کاریزماتیک یا پیامی با ظاهر تراکنش روحانی دریافت کند که به شکلی کاملاً شخصی سازی شده، او را به حلقه داخلی تر دعوت می کند. این تکنولوژی نه تنها مرز واقعیت و خیال را سست می کند بلکه امکان تهدید یا بی اعتبار سازی جداشدگان را با ساخت محتوای جعلی علیه آنان نیز مهیا می سازد.

۶. فرآیند نظارت دائمی

بهره گیری از بات های هوشمند و سامانه های خودکار، مراقبت و تداوم ارتباط با عضو را به سطحی غیر قابل مقایسه با دوران سنتی رسانده است. پیامک ها، چت های دوره ای، یادآوری مناسب های فرقه ای، و ارسال منابع تبلیغ، همگی با کمترین هزینه و بالاترین شخصی سازی انجام می گیرد؛ حتی سیستم های تشخیص احساسات می توانند نشانه های بی اعتمادی، خستگی یا تمایل به خروج از فرقه را رصد کنند و به سرعت واکنش تدافعی یا پیام های انگیزشی، یا حتی تهدید، برای فرد ارسال نمایند.

۷. مدیریت بحران و تهدید جداشدگان

هوش مصنوعی با جمع‌آوری و پردازش اطلاعات وسیع جمعی، قادر است جداشدگان و ناراضیان از فرقه یا یک باور را به سرعت شناسایی نموده و میزان تأثیرگذاری آنان را ارزیابی و برای هر فرد، بر اساس الگوهای روانی و اجتماعی، سناریوهای ممانعت، تهدید یا حتی تطمیع تدوین کند. همچنین تولید موج‌های مجازی، انتشار شایعه، یا تخریب حیثیت جداشدگان در شبکه‌های اجتماعی غالباً با کمک همین الگوریتم‌ها و حتی ارتش بات‌ها رخ می‌دهد.

۸. پیامدهای روان‌شناختی و اخلاقی

هوش مصنوعی، امکان جذب و کنترل روانی را به صورت نامرئی و ظریف فراهم ساخته است. قربانی فرقه‌ها، بسیاری اوقات حتی متوجه آغاز فرآیند تأثیرگذاری نمی‌شود؛ چون ساختار عمیق الگوریتمی، پیام را چون «انتخاب آزاد خود» در ذهن فرد جا می‌اندازد. این مسأله؛ بحران تشخیص مرز واقعیت/خیال را افزایش داده و موجب عمق بیشتر صدمات هویتی، ترس از ترک، و ایجاد وابستگی مطلق می‌شود. از سوی دیگر، در سطح اخلاق حرفه‌ای، ضعف قانونگذاری و نبود شفافیت تکنولوژیک، مسئولیت‌ناپذیری و افراط در محرمانه‌نگری فرقه‌ها خطرات جدی برای فرد و جامعه خلق می‌کند.

هوش مصنوعی در فرقه‌های جدید؛ نه ابزاری جانبی، که قلب شبکه جذب، شستشوی ذهنی، کنترل روانی و حتی ترور شخصیتی جداشدگان است. روند تحول فرقه‌ها از سران کاریزماتیک سنتی به «الگوریتم‌های ناشناس و غیرانسانی» در جریان است؛ و در این میان، فقط آگاهی‌رسانی، سواد رسانه‌ای و شفافیت در سیاستگذاری فناوری، امکان مقابله با این موج پنهان را فراهم می‌کند.

❖ بخش دوم: رسانه و فرقه‌ها

در دنیای امروز، فرقه‌ها بیش از آنکه پدیده‌هایی حاشیه‌ای و منزوی باشند، به بازیگرانی زیرک و هوشمند در میدان نبرد رسانه‌های نو تبدیل شده و در مرکز توجه کاربران حضور دارند. از این رو با نگاهی عینی بر پیوند روزافزون بین رسانه و فرقه‌ها، خصوصاً در بستر مجازی و شبکه‌های اجتماعی، رویکردها، ابزارها و راهبردهای آنان را واکاوی می‌شود:

الف. پویش هوشمند شبکه‌ای فرقه‌ها

در گذشته، فرقه‌ها عمدتاً به کمک رسانه‌های سنتی نظیر جزوه، نشریه، کتابچه‌های تبلیغاتی، سخنرانی‌های رادیویی و حتی گاهی برنامه‌های تلویزیونی محلی، پیام و ایدئولوژی خود را به مخاطبان خاص یا جویندگان حوزه معنویت منتقل می‌کردند. این رسانه‌ها به فرقه‌ها فرصت می‌دادند تا چهره‌ای منزو و فریبا از خود ترسیم کنند، اسطوره‌سازی کنند و الگویی آرمانی و گاه رازآلود به نمایش بگذارند. در این فضا، وعده رستگاری، ارائه معنا، پاسخ به اضطراب‌های وجودی یا دعوت به جمعی همدل، محوری‌ترین مغناطیس جذب مخاطب بود.

اما با عطف عصر ارتباطات و دیجیتال، قواعد بازی برای همگان و از جمله فرقه‌ها تغییر کرد. رسانه‌های دیجیتال به فرقه‌ها امکان دادند تا با کمترین هزینه، سریع‌ترین روش و بیشترین پوشش، پیام‌های خود را به طیف وسیعی از مخاطبان ارسال کنند. دیگر جذب یک شهر یا محله هدف نبوده، بلکه جوان ایرانی، زن میانسال امریکایی، نوجوان روس یا کاربر آفریقایی، همزمان و به یک اندازه، هدف‌گذاری می‌شدند، مشروط به اینکه علایق و آسیب‌پذیری‌های مشابه داشته باشند.

در اکوسیستم جدید اینترنتی، شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های پیام‌رسان از تلگرام، اینستاگرام، توئیتر و فیسبوک تا تیک‌تاک و یوتیوب، همگی به ابزارهای اصلی فرقه‌ها تبدیل شده‌اند. این فضا ویژگی‌هایی اساسی دارد که برای فرقه‌ها خوش آیند بوده و از هر گونه فیلتری برای آن ابراز ناراحتی می‌کنند:

۱. دسترسی بی‌واسطه و گسترده

در فضای مجازی، که از آن به فضای آزاد انتشار یاد می‌شود، دیگر خبری از ممیزی و سد راه رسانه‌های رسمی نیست. هر فرقه‌ای می‌تواند با یک اکانت یا کانال، مستقیماً با افراد، حتی در خصوصی‌ترین فضاها و گوشه‌های کامپیوتر، ارتباط برقرار کند.

۲. شخصی‌سازی و مهندسی پیام

الگوریتم‌های هوشمند شبکه‌های اجتماعی، با جمع‌آوری داده‌های رفتاری، علایق، مشکلات روانی و روایت‌های شخصی کاربران، به فرقه‌ها امکان می‌دهد پیام خود را دقیقاً متناسب با نقاط ضعف، کنجکاوی یا نیاز معنوی افراد تنظیم کنند. مثلاً جوانی که برای نخستین بار درباره معنویت یا مشکلات خانوادگی جست‌وجو می‌کند، ناگهان در معرض رگبار محتوای مرتبط و دعوت‌نامه‌های ظاهراً صمیمی قرار می‌گیرد؛ از گروه‌های حمایتی تا چت‌های خصوصی، همه چیز با هدف جلب اعتماد و ایجاد وابستگی سازمان یافته است.

۳. تولید مداوم و حرفه‌ای محتوا

فرقه‌ها با تیم‌های تولید محتوا، ویدئوهای حرفه‌ای، نقل‌قول‌های تأثیرگذار از زبان

اساتید، پادکست‌های شبه‌روانشناسی و روایت‌های تجربی، دائماً شبکه را اشباع می‌کنند؛ تا جایی که برای کاربر، تشخیص تبلیغ ایدئولوژیک از توصیه روانشناسانه دشوار می‌شود.

۴. تخریب دیوار انتقادات و سانسورگزینی

در رسانه فرقه‌ای، صدای مخالف جایی ندارد. منتقدان بلاک می‌شوند، کامنت‌های انتقادی حذف یا تحریف می‌شود و فضایی اطمینان‌بخش و همدل ایجاد می‌کنند تا مخاطب گمان کند با جمعی یگانه مواجه است.

۵. محل طعمه‌گذاری

فرقه‌ها غالباً در پوشش خدمات مفید (از مشاوره رایگان، آموزش مدیریت، درمانگری، تا حتی کمک به ترک اعتیاد)، اولین حلقه ارتباط را در فضای مجازی ایجاد می‌کنند. لحن غیرقضاوت‌گر، تصاویر زیبا و پیام‌های مثبت، کاربر را گام به گام به عمق شبکه می‌کشانند.

تکنیک‌های رایج فرقه‌ها در فضای آنلاین از طیفی از تکنیک‌های روان‌شناختی و رسانه‌ای بهره می‌گیرند که مهندسی روایت، ویرایش واقعیت، ایجاد هویت جمعی و تمایز، تکنیک‌های انفصال، مدیریت فعال بحران (فرقه‌ها با پروفایل‌های فیک، ربات‌ها یا حتی اعضای حقیقی، در واکنش به اخبار منفی، فضای شبکه را با پیام‌های حمایتی، لطیفه، تهدید یا حتی اسکرین‌شات‌های جعلی پر می‌کنند تا تخریب عمومی را خنثی سازند) از جمله موارد آن است.

ب. فرقه‌ها و جنگ روایت‌ها

همانطور که گفته شد؛ بسیاری از فرقه‌های معاصر از تکنیک‌های هک روان‌شناختی و حتی ابزار هوش مصنوعی استفاده می‌کنند. بعضی گروه‌ها با داده‌کاوی، شرایط روحی کاربران را پیش‌بینی، محتواها را زمان‌بندی و حتی با چت‌بات‌های شبه‌انسان تعامل شخصی‌سازی می‌کنند. تجربه کاربران از «مورد پرسش قرار گرفتن» یا «دریافت توصیه‌های متناسب» محصول یک فرآیند دقیق استخراج داده است. فرقه‌ها با گروه‌های بسته تلگرامی، اتاق‌های کوچک واتساپی یا حتی ارسال ایمیل‌های سفارشی، کاربران را کم‌کم در دنیای جدیدی غرق می‌کنند؛ دنیایی که حقیقت، هنجار و اخلاق را خودشان بازنویسی کرده‌اند. از نگاه فرقه، اعتماد، دارایی اصلی است. کافی است یک بار گوشه‌ای از واقعیت فرد را درست حدس بزنند یا مشکلی را بر ملا کنند، تا فرایند فریب با قدرت آغاز شود.

ج. آسیب‌ها و پیامدها

وابستگی به فرقه‌ها در بستر آنلاین، نه تنها ابعاد اعتقادی، که سلامت روانی، روابط خانوادگی، موقعیت اجتماعی و حتی امنیت مالی فرد را تهدید می‌کند. افراد به تدریج در حلقه‌های تفسیر واقعیت، خود را تنها و وابسته به گروه می‌یابند. اخطارها را باور نمی‌کنند، خانواده و دوستان را کنار می‌زنند. فرقه‌ها، در این بین، هر نوع بحران بیرونی (از اعتراض اجتماعی تا بحران مالی یا مرگ ناگهانی یک چهره مشهور) را به نفع خود تفسیر می‌کنند و ترس یا امید کاذب را گسترش می‌دهند.

تا زمانی که مخاطب عام به روندهای جذب آنلاین و راهبردهای فرقه‌ای آگاه

نباشد، هیچ ابزار کنترلی، قانونی یا امنیتی کافی نخواهد بود. نبرد واقعی میان فرقه‌ها و جامعه، نه در کوچه و خیابان، که هر روز و هر لحظه، پشت صفحه‌ی گوشی‌ها، در پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های اجتماعی در جریان است.

♦ بخش سوم: بازی‌های ویدئویی و فرقه‌ها

در دهه‌های اخیر، بازی‌های ویدئویی فراتر از یک سرگرمی ساده به پدیده‌ای فرهنگی-اجتماعی با قدرت اثرگذاری عمیق تبدیل شده‌اند. این حوزه با ماهیت تعاملی، جذابیت بصری و قابلیت روایتگری همه‌جانبه، فرصت‌هایی بی‌سابقه برای انتقال ارزش‌ها، هویت‌سازی و القای ایده‌ها فراهم می‌سازد؛ امکانی که فرقه‌های معاصر به شکلی فزاینده، آن را شناخته و بهره‌برداری هوشمندانه‌ای از آن می‌برند. بهره‌مندی از بازی‌های ویدئویی، می‌تواند به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم در استراتژی‌های فرقه‌ای نقش‌آفرین باشد.

در شیوه مستقیم، برخی فرقه‌ها به تولید یا سفارش ساخت بازی‌های اختصاصی دست زده‌اند که روایت و محوریت اصلی آن‌ها، ترویج مفاهیم ایدئولوژیک، تحریف تاریخ، تقدیس سرکرده یا بزرگان فرقه، و بی‌ارزش‌سازی جهان بیرون از فرقه است. این بازی‌ها، با طراحی مأموریت‌ها، گفتگوها و پاداش‌های هدفمند، سازوکاری شبه‌آموزشی و القایی ایجاد می‌کنند که طی آن، بازیکن طیفی از رفتارها و ارزش‌های مورد انتظار فرقه را در قالب انتخاب‌های داستانی و چالش‌های مختلف تجربه می‌کند. چنین بازی‌هایی معمولاً برای گروه مخاطبان خاص خصوصاً نوجوانان و جوانانی که در محیط فرقه رشد می‌کنند عرضه می‌شوند و با بهره‌گیری از جذابیت تصویری، موسیقی حماسی و رمزآلود، ذهن مخاطب را با هویت فرقه‌ای گره می‌زنند.

در نمونه‌های غیرمستقیم و رایج‌تر، فرقه‌ها از ظرفیت پلتفرم‌های بازی آنلاین و شبکه‌های ارتباطی همراه بازی‌ها بهره می‌برند. بازی‌های آنلاین چندنفره، محیطی زنده برای تعامل گروهی ایجاد می‌کنند که در آن، جذب و شناسایی افراد آسیب‌پذیر آسان‌تر صورت می‌گیرد. افراد تنها، منزوی، یا در جستجوی تعلق خاطر، ممکن است در فضای این بازی‌ها به دنبال گروه‌هایی بگردند که حس هویت و پذیرش را به آن‌ها القا کنند. در این میان، اعضای فرقه‌ها که آموزش‌های لازم را دیده‌اند، با ظاهری دلسوز و همدلانه وارد این فضاها می‌شوند. آن‌ها با بررسی پروفایل‌ها، مشارکت در گفتگوها و تحلیل رفتار بازیکنان، افراد مستعد را شناسایی کرده و به تدریج با ایجاد روابط دوستانه و حمایتی، زمینه را برای انتقال ایده‌های فرقه‌ای فراهم می‌آورند.

روند استحاله هویت در بازی‌های ویدئویی فرقه‌ای به شیوه‌های متعددی صورت می‌پذیرد. بازی‌ها می‌توانند با طراحی سیستم‌های پاداش دهی، بازیکن را ترغیب به انجام اعمالی کنند که در دنیای واقعی مورد تأیید فرقه است. به عنوان مثال، در یک بازی، کمک به هم‌تیمی‌های دارای هویت فرقه‌ای خاص، یا نابودی شخصیت‌های دشمن که نمادی از مخالفان فرقه هستند، با پاداش‌های درون بازی همراه باشد. این امر به صورت ناخودآگاه، بازیکن را با منطق فرقه هم‌سو کرده و باورپذیری ایده‌های آن را در ذهن فرد افزایش می‌دهد. مفهوم انتخاب‌های اخلاقی در بازی‌ها نیز می‌تواند به گونه‌ای دستکاری شود که فقط انتخاب درست (از دیدگاه فرقه) نتیجه مطلوب را به دنبال داشته باشد و سایر انتخاب‌ها به مجازات یا شکست منجر شوند. این شیوه، ابزاری قدرتمند برای شرطی‌سازی رفتاری و فکری است. علاوه بر این، بحث «گیمیفیکیشن» یا بازی‌سازی مفاهیم و فرآیندهای فرقه‌ای

نیز حائز اهمیت است. فرقه‌ها می‌توانند فعالیت‌های روزمره اعضای خود، مانند مطالعات ایدئولوژیک، جذب افراد جدید، یا حتی شرکت در مراسمات را به صورت مأموریت‌ها یا چالش‌هایی درآورند که با امتیاز، نشان افتخار یا رتبه‌بندی همراه باشند. این مکانیسم‌های بازی‌گونه، نه تنها انگیزه اعضا را افزایش می‌دهد، بلکه با ایجاد یک حس رقابت مثبت و ارتقاء در سلسله مراتب درونی فرقه، وابستگی روانی به آن را عمیق‌تر می‌سازد. پدیده‌هایی مانند جهان‌های موازی یا واقعیت‌های مجازی که توسط فرقه طراحی شده‌اند نیز می‌توانند به عنوان فضاهایی برای تجربه عمیق‌تر ایدئولوژی، شبیه‌سازی زندگی در مدینه فاضله فرقه، یا حتی آموزش‌های خاص به کار روند.

پیامدهای روان‌شناختی استفاده فرقه‌ها از بازی‌های ویدئویی بسیار جدی است. از دست دادن مرز میان واقعیت و دنیای بازی، وابستگی روانی به گروه و هویتی که بازی به فرد القا کرده است، و دشواری در بازگشت به زندگی عادی پس از خروج از فرقه، تنها بخشی از این پیامدهاست. برای پیشگیری و مقابله، افزایش سواد رسانه‌ای و سواد بازی در میان خانواده‌ها و افراد جوان، آموزش شیوه‌های شناسایی محتوای فریبنده، و آگاهی بخشی درباره تله‌های ارتباطی در محیط‌های آنلاین ضروری است. پژوهشگران و متخصصان باید با بررسی دقیق‌تر این پدیده نوظهور، راهبردهای مقابله‌ای مؤثرتری را توسعه دهند تا از آسیب‌های احتمالی به افراد و جامعه جلوگیری شود.

پرسش‌ها:

۱. چگونه رسانه‌های سنتی و دیجیتال با استفاده از تکنیک‌های القای پیام، فرقه‌ها را قادر به ایجاد تصویری مثبت و فریبنده از خود می‌سازند؟
۲. چگونه الگوریتم‌های هوش مصنوعی، مانند سیستم‌های توصیه‌گر شبکه‌های اجتماعی، باعث تقویت فرآیند جذب یا کنترل ذهنی در فرقه‌ها می‌شوند؟
۳. چه مکانیزم‌هایی در طراحی بازی‌های ویدئویی فرقه‌ای، به روند استحاله هویت و نهادینه‌سازی رفتارهای مورد تأیید یک فرقه کمک می‌کنند؟
۴. چه راهبردهای سیاستی و آموزشی می‌توان برای کاهش آسیب‌های نفوذ فرقه‌ها در بستر رسانه‌ها و فناوری پیشنهاد کرد؟

درس یازدهم:

فرقه‌ها و چالش‌های امنیتی



چکیده درس:

فرقه‌ها با بهره‌گیری از ساختارهای هرمی و سرکرده‌محور، تهدیداتی فراتر از آسیب‌های روانی فردی، متوجه سرمایه اجتماعی و یکپارچگی ملی می‌کنند. آنان با شناسایی و هدف‌گیری آسیب‌پذیرترین اقشار، به‌ویژه جوانان، شبکه نفوذ خود را با تکیه بر روش‌های اقناعی، سوءاستفاده از بحران هویت و وعده‌های معنوی - روانی گسترش می‌دهند. فرقه‌های فعال امروزی غالباً از ظرفیت‌های فضای مجازی و ابزارهای ارتباطی نوین برای یارگیری و هدایت اعضا بهره می‌گیرند و روابط سنتی فرد با خانواده و جامعه را تضعیف می‌کنند. ارتباطات شبکه‌ای پنهان با بازیگران خارجی، حمایت مالی، اطلاعاتی یا رسانه‌ای را برای آنان تأمین و تهدید را چندلایه می‌سازد. ساختارهای امنیتی و حقوقی کشور، علی‌رغم تلاش‌های صورت‌گرفته، به دلیل خلأهای قانونی و اجرایی، در مدیریت پیشگیرانه و ایجابی با چالش مواجه‌اند. اسارت روانی اعضا و بروز تعارض یا انفصال خانوادگی، بستر ظهور بحران‌های پنهان اجتماعی و حتی اقدامات سازمان‌یافته علیه امنیت ملی را فراهم می‌آورد.

برای مقابله مؤثر، طراحی نظام پیش‌هشدار، آموزش جامعه‌محور، و توانمندسازی نهادهای مشاوره‌ای و خانواده‌ها ضروری است.

امنیت ملی

در دنیای پیچیده و متغیر امروز، امنیت ملی به عنوان یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های هر کشور، تحت تأثیر عوامل گوناگونی قرار دارد. در این میان، فرقه‌ها به عنوان گروه‌هایی با ویژگی‌های خاص و بعضاً مناقشه‌برانگیز، می‌توانند به عنوان یک عامل تهدیدزا مطرح شوند.

فرقه‌ها، با ساختارهای منسجم، ایدئولوژی‌های متمایز و مدیریت کاریزماتیک، قادرند با ایجاد تغییر در باورها و رفتارهای اعضا، آن‌ها را از جامعه اصلی جدا کرده و به سمت اهداف و منافع خود سوق دهند. این جدایی و تغییر، در برخی موارد می‌تواند به بروز چالش‌های امنیتی جدی منجر شود.

تهدیدات ناشی از فرقه‌ها، تنها محدود به اقدامات خشونت‌آمیز و تروریستی نیست. بلکه، فرقه‌ها می‌توانند از طریق ترویج افکار افراطی، تضعیف نهادهای دموکراتیک، ایجاد شکاف در جامعه و ترویج بی‌اعتمادی به حکومت، امنیت ملی را به طور غیرمستقیم به خطر اندازند.

با توجه به اهمیت این موضوع، درس حاضر به بررسی چگونگی تبدیل شدن فرقه‌ها به چالش‌های امنیتی برای امنیت ملی می‌پردازد. در این درس سعی خواهیم کرد تا ابعاد مختلف این تهدیدات را بررسی کرده و به درک بهتری از چگونگی مقابله با آن‌ها دست یابیم. این بررسی، با در نظر گرفتن درس‌های گذشته پیرامون فرقه‌ها، از جمله مباحث مربوط به نمادشناسی، گفت‌وگو با آسیب‌دیدگان و نقش رسانه و فناوری، صورت خواهد گرفت تا یک دیدگاه جامع و یکپارچه نسبت به این موضوع ارائه شود.

تضعیف سرمایه اجتماعی و اعتماد ملی

فرقه‌ها، با ساختار هرمی و نظام سرکردگی خاص خود، اغلب به‌طور هدفمند شبکه‌های اعتماد اجتماعی را هدف قرار می‌دهند تا اعضا را از بدنه جامعه جدا کنند و آنان را به وفاداری انحصاری به گروه و سرکرده‌اش سوق دهند. در این بستر، شاهد شکل‌گیری «جزیره‌های گسسته از بدنه جامعه» یا «کوچک واحدهای اعتقادی» هستیم که در آن‌ها ارزش‌ها، اهداف و معیارهای رفتاری، اغلب در تضاد و تقابل با هنجارهای مقبول جامعه بزرگ‌تر است.

مهم‌ترین ابزار فرقه‌ها برای تضعیف سرمایه اجتماعی، بهره‌برداری از شکاف‌های اعتماد در جامعه است؛ از این‌رو معمولاً جذب اولیه، متوجه اشخاص سرخورده، آسیب‌دیده یا طردشده از شبکه‌های اجتماعی عادی است. فرقه با ارائه شبکه حمایتی و وعده پذیرش بی‌قید و شرط، نیاز به تعلق و امنیت روانی را هدف قرار می‌دهد، اما در عمل، وابستگی روانی عمیق و قطع تدریجی پیوند فرد با خانواده، دوستان، و حتی مشارکت در گروه‌های مذهبی و ملی را رقم می‌زند. نتیجه آن، ضربه‌های جبران‌ناپذیر به انسجام خانواده، تضعیف روحیه همکاری جمعی و بحران اعتماد در لایه‌های اجتماعی مختلف خواهد بود.

در سطح کلان‌تر، گسترش نگرش‌های انفصال‌طلبانه یا ضد حاکمیتی که در برخی فرقه‌ها تبلیغ می‌شود، منجر به ازخودبیگانگی اعضا از میهن، قوانین کشور و اقوام‌شان می‌شود. چنین جریانی می‌تواند هم‌زمان دو کفه سرمایه اجتماعی را هدف بگیرد:

۱. اعتماد افقی (بین‌فردی): با ایجاد جو بدبینی و دشمن‌بینی نسبت به غیرعضوها به خصوص خانواده، هرگونه اعتماد عادی جای خود را به وفاداری بسته درون‌گروهی می‌دهد.

۲. اعتماد عمودی (به نهادهای رسمی): از طریق تبلیغات هدفمند علیه رسانه‌های ملی، نهادهای مذهبی رسمی، آموزش و پرورش دولتی و حکومت، نسبت به ساختارهای کلی اعتمادزدایی می‌شود تا راه روایت‌های جایگزین و گفتمان‌های موازی گشوده شود.

شواهد میدانی از ایران (پرونده‌های فرقه‌های انحرافی) نشان می‌دهد؛ برخی فرقه‌ها با دامن‌زدن به نظریه‌های توطئه، انتشار شایعات هدفمند، و تحریک احساس ناکارآمدی نظام، بستر اجتماعی را برای یارگیری یا خدمت به دشمنان خارجی مستعدتر می‌سازند.

این فرآیند، در نهایت منجر به بروز «جامعه‌های سایه» با منشأ فرقه‌ای می‌شود که نگرانی برای وحدت ملی، امنیت روانی، مشارکت اجتماعی و هویت جمعی را رقم می‌زند. به همین خاطر، مطالعه چگونگی تضعیف سرمایه اجتماعی از سوی فرقه‌ها نه فقط اهمیت جامعه‌شناختی، بلکه ارزش امنیتی حیاتی دارد و مستقیماً باید در سیاست‌گذاری‌های پیشگیرانه گنجانده شود.

شبکه‌سازی

یکی از جدی‌ترین چالش‌های امنیتی ناشی از فرقه‌ها، تلاش سیستماتیک برخی از آن‌ها برای شبکه‌سازی مخفی و اتصال فعال با بازیگران خارجی است؛ روندی که می‌تواند تهدیدات امنیت ملی را از سطح داخلی به عرصه منطقه‌ای و حتی بین‌المللی گسترش دهد. در این سازوکار، فرقه نه صرفاً جمعی بسته و منزوی بلکه بازیگری سیال و فرصت‌طلب است که توانایی جلب حمایت یا تعامل با قدرت‌های بیگانه، رسانه‌های برون مرزی، سازمان‌های بین‌المللی یا حتی نهادهای اطلاعاتی و سفارت‌خانه‌ها را دارد.

معمولاً، سرکردگان فرقه‌ها برای حفاظت از جایگاه خود و تسهیل پیشبرد اهدافشان، با چهره‌های مختلف - گاهی با ماسک فعالیت فرهنگی یا خیریه‌ای - وارد عرصه عمومی می‌شوند. بخش قابل توجهی از این فعالیت‌ها به ظاهر مسالمت‌آمیز، اما در عمل به تقویت زیرساخت یارگیری، جذب منابع مالی و گاهی اجرای پروژه‌های نفوذ در لایه‌های حساس جامعه منجر می‌شود. با بهره‌گیری از فضای مجازی و پلتفرم‌های برون مرزی، فرقه‌ها از فیلتر ارتباطات سنتی گریزان‌اند و کانال‌های امن، رمزنگاری شده و مبتنی بر اعتماد درون گروهی ایجاد می‌کنند که رصد و کنترل آن‌ها را برای نهادهای امنیتی دشوار می‌سازد.

از نمونه‌های بارز این مسائل می‌توان به ارتباط برخی فرقه‌های نوپدید در ایران با سازمان‌های به ظاهر مردم نهاد برون مرزی، مراکز تولید محتوای ضد ایرانی، یا دریافت کمک‌های مالی و لجستیکی از مراجع ناشناس اشاره کرد. گاهی این شبکه‌سازی به گونه‌ای هوشمند و لایه‌لایه صورت می‌گیرد که شناسایی خط اصلی ارتباط دشوار است؛ بخشی از ارتباطات در پوشش تبادل علمی/عرفانی، تدریس آنلاین، سفرهای خارجی یا شرکت در همایش‌های بین‌المللی برقرار می‌شود.

در موارد شدیدتر، جذب جاسوس، همکاری با رسانه‌های معاند برای جنگ روانی، ارسال اسناد محرمانه یا اطلاعات نهادهای حساس، و حتی تسهیل خروج پرخطر اعضا به مقصد کشورهای مورد نظر دشمنان از جمله تهدیدهای عملی ثبت شده در پرونده‌های امنیتی کشور است. نادیده گرفتن ابعاد پیچیده این شبکه‌سازی می‌تواند به ایجاد «سلول‌های خاموش فرقه‌ای» در بطن جامعه، ایجاد ظرفیت بحران‌های پنهان و آسیب به ثبات و اقتدار ملی بینجامد.

بنابراین رصد دقیق الگوریتم‌های جذب و اتصال، آشکارسازی نقش بازیگران

خارجی در حمایت از فرقه‌ها، و ارتقاء سطح هوشمندی و مراقبت نهادهای مسئول، باید جزو اولویتهای امنیتی قرار گیرد. این موضوع نیازمند همکاری فراقوه‌ای، اقدامات پیشگیرانه مبتنی بر داده و تقویت رسانه‌های بومی برای مقابله با روایت‌های جعلی فرقه‌ای و برون‌مرزی است.

نفوذ در اقشار هدفمند

فرقه‌ها برای جذب اقشار هدفمند، به‌ویژه جوانان، از رویکردی چندوجهی و بسیار تطبیق‌پذیر بهره می‌گیرند. معمول‌ترین روش، نفوذ نرم از طریق فضای مجازی، ایجاد کانال‌ها و گروه‌های خصوصی با عناوین جذاب، برگزاری کارگاه‌های روانشناسی یا عرفانی با وعده خودشناسی، آرامش، جذب ثروت یا موفقیت سریع است. در این مدل جذب، اعضای کنونی نقش واسطه را بازی کرده و با نمایش دنیای خوش آب‌ورنگ و به‌دور از اضطراب‌های جهان واقعی، مخاطب را وسوسه می‌کنند. فرقه‌ها به خوبی از بحران هویت، اضطراب‌های نسلی، مشکلات اقتصادی و ناکارآمدی نهادهای رسمی استفاده می‌کنند و گفتمان «ناامیدی از ساختارهای سنتی» را به بستری برای توجیه ورود به اتمسفر فرقه‌ای بدل می‌کنند. استفاده از چهره‌های جوان و کاریزماتیک، مانیتورینگ فعال افراد در محیط‌های دانشگاهی، باشگاه‌های ورزشی یا حتی موسسات خیریه، همراه با حمایت عاطفی و ارائه پاسخ‌های ساده به سوالات پیچیده زندگی، از جمله مهم‌ترین شگردهای یارگیری‌اند. لازم به ذکر است که عامل مشترک در همه این روش‌ها ساختن حس تعلق، پذیرش بی‌قید و شرط و وعده تعالی فردی است که سبب می‌شود فرد جذب‌شده، تدریجاً روابط خود با جامعه بیرونی را قطع و ارزش‌های جدید را جایگزین کند.

نظامات امنیتی و حقوقی

در مواجهه با گسترش تهدیدات فرقه‌ای، ساختارهای امنیتی و نظام حقوقی کشور تلاش‌هایی در شناسایی و مدیریت این آسیب انجام داده‌اند، اما چالش‌هایی جدی وجود دارد. دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی، بر اساس قانون اقدامات ضدتروریستی و قوانین جزایی، مجاز به پیگیری فعالیت‌های سازمان‌یافته علیه امنیت ملی، ارتباط با بیگانگان، جمع‌آوری اطلاعات محرمانه یا ترویج آموزه‌های تفرقه‌افکن هستند؛ اما معضل اصلی، نبود چارچوب روشن در «تمایز فعالیت معنوی فردی با فعالیت فرقه‌ای تهدیدآفرین» است. به عنوان نمونه می‌توان به جریان غفار عباسی در ایران اشاره کرد که مصداق این دوگانگی قرار گرفته است.

در عمل، تشخیص و واکنش در مواجهه با فرقه‌ها، دارای طیف وسیعی از شدت و ضعف است. از صدور اخطار و محدودیت‌های صنفی برای سرکردگان، ممنوعیت عمومی منبرها و کارگاه‌ها و مراکز مشکوک، تا بازداشت اعضای رده‌بالا یا حتی ایجاد رده‌بندی مخاطره برای نهادها و افراد قابل بحث می‌باشد. با این حال، زمینه اجرای این قوانین به علت نبود رویه‌های شفاف یا فقدان آموزش تخصصی (در پلیس، محاکم و نهادهای مشاوره‌ای) گاه به واکنش‌های هیجانی یا ناکارآمد می‌انجامد که خود می‌تواند موجب تقویت روایت‌های مظلوم‌نمایانه توسط فرقه‌ها شود. همچنین در حوزه رسانه و آگاهی‌بخشی، ابزارهای قانونی مغفول مانده و واکنش‌ها غالباً پسینی و واکنشی‌اند.

اثرات امنیتی فرقه بر اعضا و خانواده‌ها

پیش‌تر اشاره شد که؛ عضویت در فرقه‌ها عموماً به یک فرایند تدریجی «اسارت روان‌شناختی» منجر می‌شود. چرخه‌ای مرکب از جذب، تثبیت هویت فرقه‌ای،

قطع پیوندهای بیرونی و ترس از ترک گروه که در وهله نخست، سرکردگان با حربه حمایت روانی، رفع نیاز معنوی، درک شدن و یا دادن معنا به زندگی، وارد ذهن فرد می‌شوند. پس از جلب اعتماد اولیه، قلدری عاطفی، القای حس بی‌ارزشی جهان بیرونی، و جایگزینی گروه به جای خانواده و دوستان آغاز می‌شود. تکنیک‌های شبه‌روانشناسی، مراقبه‌های جمعی، ایجاد وابستگی به هویت شبه‌مقدس فرقه و تلقین ترس از دنیای خارج، چرخه تثبیت وابستگی را تکمیل می‌کند. شدت یافتن این حلقه‌ها، منجر به جداافتادگی اجتماعی، تضعیف قابلیت تصمیم مستقل و ظهور گوش به فرمانی بی‌چون و چرا می‌گردد. اثرات عینی این اسارت، مختل شدن عملکرد فرد در خانواده و محیط اجتماعی، بروز تخاصم با اعضای خانواده (به دلیل ارزش‌گذاری فرقه‌ای)، و در بسیاری موارد، افزایش احتمال اقدامات پرخطر فردی یا گروهی است. از زاویه امنیت ملی، این فرایند می‌تواند «نیروهای بالقوه بحران‌ساز» را در قالب اعضای بی‌اراده یا عاملان اجرایی فرقه‌ها در دل جامعه نهادینه کند که هر لحظه آماده انجام عملیات آسیب‌زا علیه امنیت خانواده، اجتماع یا ساختار رسمی کشور هستند.

الگوهای پیش‌هشدار

سیاست‌های موفق در مدیریت تهدیدات فرقه‌ای، مبتنی بر طراحی و اجرای الگوهای پیش‌هشدار و مداخلات سریع با رویکرد جامعه‌محور است. نخستین گام، آموزش و حساس‌سازی عمومی نسبت به نشانه‌های اولیه فعالیت فرقه‌ها و روش‌های سوءاستفاده آن‌هاست. از جمله این علائم می‌توان به وعده‌های غیرمنطقی، دعوت‌های مدام، القای تفکر دوقطبی (ما-آنها)، و قطع تدریجی روابط عادی اشاره کرد. دومین مولفه، ایجاد شبکه‌های پاسخگوی مشاوره‌ای و حمایتی

برای خانواده‌ها و آسیب‌دیدگان است؛ جامعه باید بتواند بدون ترس از انگ خوردن، اطلاعات و تجربیاتش را با نهادهای ذی‌ربط در میان بگذارد. همچنین حضور فعال مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز فرهنگی و نهادهای مدنی در شناسایی زود هنگام گروه‌های مشکوک، گامی مهم در پیشگیری مؤثر است. تولید محتوای رسانه‌ای هدفمند، برگزاری کارگاه‌های مهارت تاب‌آوری روانی و ارتقاء سواد رسانه‌ای نیز باید به صورت فراگیر و تخصصی دنبال شود. نهایتاً، ایجاد مرکزی برای پژوهش، رصد و واکنش سریع به فرقه‌های نوپدید، ضمانتی برای جلوگیری از بدل شدن تهدیدات پنهان به بحران‌های ملموس فراهم می‌کند. مؤثرترین مدل‌ها، آنهایی بوده‌اند که به جای صرفاً برخورد قهری، با تقویت ظرفیت‌های اجتماعی و توسعه رسانه‌های بومی، پیوند جوانان با ساختار اجتماعی را اقوی می‌کنند.

راهکارهای نوین برای سیاست‌گذاران

بر اساس جمع‌بندی چالش‌ها و آسیب‌های بررسی شده، سیاست‌گذاران و پژوهشگران؛ نیازمند راهکارهای نوآورانه و بومی هستند. نخست، توسعه نظام مستمر رصد و تحلیل شبکه‌ای که برای پیگیری الگوهای ظهور فرقه‌ها ضروری است. دوم، اصلاح و بازنگری در قوانین جزایی و مدنی که باید به شکل دقیق‌تری مرز بین فعالیت آزاد معنوی و عملیات سازمان‌یافته ضدامنیتی را مشخص کند تا ضمن احترام به حقوق شهروندی، مسیر سوءاستفاده فرقه‌ها بسته شود. سوم، ارتقاء آموزش تخصصی نیروهای امنیتی، قضایی و مشاوره‌ای است که با تکیه بر دانش روز فرقه‌شناسی، شرط لازم پیشگیری از خطاهای پرهزینه بشمار می‌رود. چهارم، توانمندسازی خانواده‌ها و مدارس می‌باشد که از طریق کارگاه‌های آموزشی و ترویج سواد ارتباطی و روانشناختی، جامعه را مقاوم‌تر می‌سازد. پنجم، در سطح

ملی، ایجاد پلتفرم‌های گفت‌وگو میان متخصصان داخلی و مسئولان دستگاه‌های تصمیم‌گیر، می‌تواند نماد سیاست‌ورزی پیشگیرانه در مواجهه با پدیده فرقه‌ها باشد. مشارکت آسیب‌دیدگان سابق و بهبودیافتگان فرقه‌ها نیز در تدوین محتوای آموزشی و اطلاع‌رسانی، تجربه‌های منحصر به فرد را به سرمایه جمعی بدل می‌کند و از تکرار آسیب‌ها در آینده جلوگیری می‌نماید.

پرسش‌ها

تبیین کنید چگونه ارتباطات پنهان و آشکار برخی فرقه‌ها با بازیگران خارجی، تهدیدات امنیتی را ابعاد تازه‌ای می‌بخشد.

چه نشانه‌هایی می‌تواند برای شناسایی این نوع شبکه‌سازی‌ها مورد استفاده قرار گیرد و نقش سیاست‌گذاری ملی در پیشگیری از این تهدید چیست؟

۳. در مواجهه با رشد فرقه‌ها و اثرات منفی آنان بر امنیت خانواده و سرمایه اجتماعی، چه نقشی می‌توان برای آموزش پیشگیرانه و تقویت سواد رسانه‌ای نسل جوان قائل شد؟

۴. چگونه می‌توان استاندارد بومی برای تمایز فعالیت فرقه‌ای تهدیدآفرین از آزادی معنوی مشروع ارائه داد؟

درس دوازدهم: مساله آزادی بیان و فرقه ها



چکیده درس:

آزادی بیان به عنوان یکی از حقوق اساسی بشر، همواره در اسناد بین‌المللی و قانون اساسی ایران مورد تأکید است، اما با قیودی مانند حفظ مصالح عمومی و رعایت مبانی دینی محدود می‌شود. فرقه‌های معاصر با تکیه بر گفتمان آزادی بیان، فعالیت تبلیغی خود را توجیه می‌کنند و با بهره‌گیری از جامعه خاکستری، ابزار رسانه‌ای و شبکه‌سازی، به تبلیغ آموزه‌هایشان می‌پردازند. فعالیت بی‌ضابطه فرقه‌ها، تهدیدهایی برای سلامت روانی، هویت جوانان، بنیان خانواده و نظم اجتماعی ایجاد می‌کند. آزادی بیان در همه نظام‌های حقوقی مطلق نبوده و با مسئولیت اجتماعی و پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی و معنوی موزون می‌شود. مرز مشروعیت زمانی مخدوش می‌گردد که تبلیغ فرقه‌ای با ساختار سرکرده‌محور، جداسازی اجتماعی، استثمار و شستشوی مغزی همراه شود. قوانین کشورهایی مانند فرانسه و آلمان، محدودیت‌ها و کنترل‌های ویژه برای مقابله با سوءاستفاده فرقه‌ها دارند. راهکارها در ایران شامل تدوین قوانین شفاف، افزایش سواد انتقادی

جامعه، حمایت خانواده‌ها و اطلاع‌رسانی تخصصی رسانه‌ای است. مهم‌ترین اصل، تمایز میان تبلیغ مشروع و فعالیت تخریبی با رعایت حقوق فردی و صیانت از امنیت روانی و اجتماعی است.

جایگاه آزادی بیان در اندیشه حقوقی معاصر

آزادی بیان، به مثابه یکی از اساسی‌ترین حقوق بشر، قرن‌هاست که بنیان آزادی اندیشه، رشد فردی و تحقق جامعه مدنی دانسته می‌شود. اسناد کلیدی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر (ماده ۱۹)^۱ و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ماده ۱۹)^۲، این حق را بنیادین و غیرقابل سلب معرفی کرده‌اند؛ اما در تمامی این اسناد، تصریح شده که آزادی بیان دارای حد و مرز است و محدودیت آن نزد نقض‌کنندگان امنیت عمومی، سلامت روانی جامعه یا حقوق بنیادین دیگر توجیه‌پذیر است.

در نظام حقوقی ایران نیز، اصول اساسی قانون اساسی به‌ویژه اصول ۲۴ و ۲۶، بر آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات تأکید دارند و همزمان، قیده‌ای مشروعیت و سازگاری با مبانی اسلامی و امنیت عمومی را نیز لحاظ نموده‌اند. بنابراین، مبنای

۱. ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن، به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.

۲. ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی:

۱. هیچ کس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد.

۲. هر کس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا بهر وسیله دیگر بانتخاب خود می‌باشد.

۳. اعمال حقوق مذکور در بند ۲ این ماده مستلزم حقوق و مسئولیت‌های خاص است و لذا ممکن است تابع محدودیتهای معینی بشود که در قانون تصریح شده و برای امور ذیل ضرورت داشته باشد: الف. احترام حقوق با حیثیت دیگران.

ب. حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی.

نظری و هنجاری پذیرفتن آزادی بیان، اما با رعایت مصالح عامه، روشن است. حال، محل نزاع آنجاست که فرقه‌ها، علی‌رغم ماهیت پنهان‌کارانه، عزلت‌جویانه یا ضداجتماعی، خود را ذیل این اصل جای می‌دهند و مطالبه تبلیغ آزادانه را بر سر دست می‌گیرند. اینجاست که ضرورت تحلیل عمیق مرزهای مشروعیت، مسئولیت و آثار این مطالبه، روشن می‌شود.

فرقه‌ها و مطالبه آزادی بیان

فرقه‌های انحرافی و شبه‌معنوی معاصر، با تکیه بر گفتمان آزادی بیان، محور تبلیغ خود را بخشی از حقوق طبیعی و مدنی اعضای جامعه وانمود می‌کنند. انگیزه اصلی این راهبرد، ترمیم وجهه عمومی، کاهش فشار حقوقی، امنیتی و جذب قشر خاکستری اجتماع است. آنان اغلب از ادبیاتی استفاده می‌کنند که تلفیقی از مفاهیم کرامت انسانی، دگرپذیری و تنوع معنوی است و اصرار دارند که محدود کردن فعالیت‌شان، معادل سانسور یا نقض حق بیان تلقی شود.

در این راستا، فرقه‌ها برای مطالبه آزادی بیان از شیوه‌های زیر بهره می‌گیرند:

- ارجاع به اسناد بین‌المللی و مقایسه با کشورهای غربی: ارائه استدلال «اگر باور ما آزادانه در اروپا یا آمریکا لاتین تبلیغ می‌شود، چرا در ایران یا فلان کشور محدود است؟».
- استفاده از رسانه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های جهان‌شمول: دور زدن موانع حقوقی و تبلیغ بی‌واسطه محتوای غالباً فریبنده یا زیان‌بار برای قربانیان بالقوه.
- قربانی‌نمایی در فضای عمومی: انتقال روایت «ما گروهی مظلوم و سرکوب شده‌ایم» برای جلب نظر افکار عمومی یا حمایت سازمان‌های حقوق بشری.
- ایجاد لابی و شبکه‌سازی با فعالان دموکراسی‌خواه در بیرون از مرزها: تقویت فشارهای سیاسی و رسانه‌ای به سود تحقق آزادی عمل بیشتر در داخل.

در ایران، نمونه‌هایی چون جریان عرفان حلقه، برخی حلقه‌های خودشناسی وارداتی یا شاخه‌های انشعابی جریان بابیت و بهائیت، همواره تبلیغ، دیدار گروهی و انتشار عمومی تعالیمشان را ذیل همین حق تفسیر کرده‌اند.

اما نکته کلیدی این است که هیچ یک از این گروه‌ها به مخاطرات عینی ناشی از فعالیت تبلیغی خود برای سلامت جامعه و آرامش خانواده‌ها، اشاره‌ای نمی‌کنند.

آسیب‌های اجتماعی و امنیتی

بی‌ضابطه بودن تبلیغ فرقه‌ها. خصوصاً در قالب‌های آموزشی، کارگاهی یا رسانه‌ای. غالباً منجر به تضعیف خط‌مشی هویتی و روانی نوجوانان و جوانان می‌شود. فرقه‌ها با طرح مسائل جذاب، ادعاهای شهود، قدرت‌های معنوی و پاسخ‌های ساده‌انگارانه به بحران‌های پیچیده، ذهن‌های ناپخته و جویای معنای نسل جوان را هدف می‌گیرند. پیامد این فرایند اغلب رخنه به معصومیت فرهنگی و سست شدن بنیاد روانی. اجتماعی اعضای جدید است که به مرور، سر سپردگی شدید، جدایی از خانواده، ترک تحصیل یا بی‌انگیزگی در زندگی عادی را به همراه دارد.

آزاد گذاشتن تبلیغ فرقه‌ها معمولاً منجر به احیای «جزیره‌های معنوی واگرا» با نشانه‌های بی‌اعتمادی حداکثری به محیط بیرونی (خانواده، جامعه، رسانه ملی، نهاد دین رسمی و...) می‌شود. این رخداد، شکاف میان نسل‌ها، خانواده‌ها و مصالح ملی را تشدید می‌کند. نمونه‌هایی از ریزش مشارکت اجتماعی و بحران در تعلق ملی افراد وابسته به فرقه‌ها در پژوهش‌های میدانی ایران و جهان ثبت شده است.

برخی فرقه‌ها، با نمایش ظاهری تبلیغ معنوی، عملاً به شبکه‌سازی، شناسایی نیروهای مستعد، جاسوسی یا انتقال اطلاعات حیاتی جامعه اقدام می‌کنند. شواهدی از ارتباطات پنهان برخی گروه‌ها با بازیگران خارجی، جریانات ضدامنیتی

یا رسانه‌های شبکه‌ای وجود دارد (نمونه‌های موردی عرفان‌های نوظهور و یا فرقه‌های با پس‌زمینه ایدئولوژیک سیاسی در ایران). آزادی عمل تبلیغی به صورت مطلق، فرصت دست‌چین افراد آسیب‌پذیر و آموزش ایدئولوژیک مخرب را تسهیل می‌کند و ترک‌های امنیتی پدید می‌آورد.

با حفظ این مقدمه و با توجه آسیب‌های مورد نظر، پاسخ تحلیلی این مطالبه آزادی بیان در چند شماره مورد بررسی قرار می‌گیرد:

■ الف. اصول حقوقی و فلسفی تمایز حق از سوءاستفاده

حق آزادی بیان، ماهیتی نسبی دارد که در تمام نظام‌های حقوقی جهان و البته در فرهنگ اسلامی ایرانی با اصول دیگری همچون حفظ حقوق عمومی، جلوگیری از ترویج خشونت، نفرت‌پراکنی، آسیب به نوجوان و گروه‌های آسیب‌پذیر، و امنیت عمومی تعادل شده است. هیچ نظام حقوقی، به نام آزادی، تبلیغ افسارگسیخته فرقه‌ای که منجر به نقض کرامت انسانی گردد را بدون قیدوبند نمی‌پذیرد.

■ ب. مسئولیت اجتماعی و اصل عدم تعرض به امنیت عمومی

آزادی بیان را نمی‌توان از مسئولیت اجتماعی جدا دانست. چنان‌که تبلیغات تجاری آسیب‌رسان (مانند ترویج مصرف مواد مخدر یا افراد رمانی‌های کاذب و زیان‌بار) حتی در آزادترین جوامع، با محدودیت روبروست، همین منطق باید نسبت به ترویج آموزه‌هایی که به کرامت یا سلامت جامعه آسیب می‌رساند نیز اعمال شود. به‌ویژه آنگاه که نشانه‌های سوءاستفاده، شستشوی مغزی، القای ترس و تهدید، یا نقض امنیت روانی آشکار گردد.

■ ج. تحلیل انتقادی از منظر فرقه، قانون اساسی و اسناد بین‌المللی

در فلسفه حقوق اسلامی، آزادی بیان همواره در چارچوب سه اصل کلی: مصلحت عمومی، عدم آسیب به دیگران، و عدم مخالفت با شرع تفسیر شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، علاوه بر اصل ۲۴ (آزادی

مطبوعات با قید رعایت مبانی اسلامی و مصالح جامعه)، اصل ۴۰ مقرر می‌دارد: «هیچ‌کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.» در اسناد بین‌المللی نیز، ماده ۱۹ میثاق حقوق مدنی و سیاسی با اینکه به حق بیان تصریح می‌کند، اما تصریح دارد که آزادی بیان می‌تواند به جهت احترام به حقوق یا حیثیت دیگران و حفظ امنیت ملی، نظم عمومی، سلامت و اخلاق عمومی محدود شود.

نمونه حاد در این زمینه، قوانین سخت‌گیرانه آلمان و فرانسه برای مقابله با تبلیغ کیش‌ها و فرقه‌هایی است که امنیت روانی یا اجتماعی را تهدید می‌کنند؛ سازمان‌های خاص حمایت خانواده و مقابله با فرقه‌ها در این کشورها فعال هستند.

■ د. پیامدهای نادیده‌گرفتن مرزها

نادیده‌گرفتن مرز تبلیغ مشروع با تبلیغات هدفمند فرقه‌ای، آسیب‌ها را در دو سطح تشدید می‌کند. نخست: آسیب دیدگی جبران‌ناپذیر قربانیان مستقیم فرقه‌ها (مانند کودکان، نوجوانان و افرادی با زمینه‌های اختلال روانی/شخصیتی). دوم: تزلزل اعتماد عمومی به اصل آزادی بیان که خطر سوءاستفاده نظام‌مند (از سوی فرقه‌ها و حتی سایر گروه‌های فرصت‌طلب) را تقویت می‌کند.

الگوهای تشخیص و مواجهه حقوقی

برای شناسایی فعالیت تبلیغی یک فرقه که از دایره آزادی بیان مشروع خارج شده و به حوزه تهدید علیه نظم عمومی، سلامت روانی و منافع اجتماعی وارد می‌شود، باید مجموعه‌ای از شاخص‌های رفتاری و ساختاری را مدنظر قرار داد. نخستین نشانه هشدار، وجود ساختار هرمی و سرکرده‌محور در فرقه است که همراه با الزام به اطاعت غیرانتقادی و بی‌چون و چرا از سرکرده یا حلقه مرکزی همراه است. چنین

ساختاری معمولاً با ترویج گسست و قطع پیوند اعضا با خانواده و محیط اجتماعی، شدت می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که عضو جدید به مرور تشویق یا تهدید به کنارگذاشتن نزدیکان و زندگی عادی خود می‌شود.

در این چارچوب، القاء ترس خروج یا تهدید به نابودی روانی و یا عذاب اخروی نسبت به اعضای سابق، بخش ثابتی از سازوکار کنترل ذهن است؛ به‌نحوی که هرگونه تردید یا میل به ترک فرقه، با سناریوهایی از فروپاشی روانی، نفرین یا سقوط معنوی همراه می‌شود. همزمان، فرقه با بهره‌گیری از انواع استثمار چه در قالب سوءاستفاده مالی و کاری، و چه در قالب بهره‌کشی عاطفی و جنسی قدرت کنترل خود را تعمیق می‌بخشد.

عنصر مهم دیگر، جایگزینی شستشوی مغزی و کنترل ذهن به جای هرگونه ترغیب منطقی و مواجهه انتقادی با آموزه‌هاست. در چنین حالتی، اعضا به تدریج از ظرفیت انتخابگری و استقلال فکری تهی می‌شوند و اغلب اسیر الزامات فکری و روانی گروه قرار می‌گیرند. بر این بستر، فرقه‌ها اغلب به برتری جویی ایدئولوژیک و ترویج نفرت‌پراکنی علیه دگراندیشان یا جهان بیرون روی می‌آورند و هر حقیقت و صلاحیتی را منحصراً برای خود تصور می‌کنند.

در نتیجه، فعالیت فرقه‌ای زمانی از مقوله آزادی تبلیغ مشروع خارج می‌شود که این شاخص‌ها از ساختار سرکرده‌محور و جداسازی اجتماعی تا استثمار و کنترل ذهن - به‌طور بارز و مستمر مشاهده شود و آثار ثانویه آن متوجه امنیت روانی فرد، خانواده و جامعه گردد.

رویه‌های قضایی و سیاست‌گذاری

در برخی کشورها (نظیر فرانسه، بلژیک، آلمان) قوانین خاصی برای مقابله با سوءاستفاده فرقه‌ها وجود دارد که در آن ضمن احترام به آزادی عقیده، مصادیق جرم‌انگارانه فعالیت‌های فرقه‌ای (نظیر سوءاستفاده از ضعف، ایجاد وابستگی

روانی شدید یا تبلیغات فریبنده) به صراحت بیان شده‌اند. این قوانین به دولت‌ها اجازه می‌دهد ضمن مراقبت از آسیب‌پذیران، فعالیت‌های مخرب را محدود کنند. در مقابل، کشورهایی که رویکرد لیبرال‌تری دارند، صرفاً با وقوع جرم مشخص (مثلاً کلاهبرداری یا آزار جنسی)، با فرقه‌ها برخورد می‌کنند که غالباً پسینی و ناکافی است.

مرزبندی آزادی بیان و نظم عمومی

برای تحقق توازن میان صیانت از آزادی بیان و مقابله با سوءاستفاده فرقه‌ها، راهبردهای چندوجهی زیر ضروری است:

■ الف. نقش دولت و قانون‌گذار:

- تدوین قوانین شفاف و روشن: وضع قانون جامع فرقه‌شناسی که ضمن حفظ آزادی عقیده، مصادیق سوءاستفاده و تهدید توسط فرقه‌ها را با شاخص‌های عینی و شفاف (مانند شستشوی مغزی، جداسازی از خانواده، استثمار، ادعاهای فراطبیعی درمانی و...) جرم‌انگاری کند. البته باید توجه داشت که ماده ۵۰۰ مکرر قانون مجازات اسلامی به بخشی از این امور اشاره داشته است.
- تخصیص منابع برای پژوهش و آموزش: حمایت از مراکز پژوهشی و دانشگاهی برای مطالعه عمیق‌تر پدیده فرقه‌ها و برگزاری دوره‌های تخصصی برای قضات، وکلا، روانشناسان و نیروهای امنیتی.

- ایجاد یک نهاد مشورتی مستقل: تشکیل شورایی متشکل از متخصصین دین، روانشناسی، جامعه‌شناسی و حقوق برای مشاوره به دولت و جامعه در خصوص فرقه‌ها، بدون دخالت مستقیم در امور قضایی و اجرایی.

■ ب. نقش خانواده و جامعه:

- تقویت بنیان خانواده: خانواده‌هایی که از نظر عاطفی و تربیتی مستحکم

هستند، کمتر در معرض نفوذ فرقه‌ها قرار می‌گیرند. آموزش مهارت‌های ارتباطی و حل مسئله به والدین.

• افزایش سواد رسانه‌ای و انتقادی: آموزش عمومی برای شناسایی تکنیک‌های فریب، تحلیل اطلاعات، و قدرت «نه» گفتن به وعده‌های اغواکننده در فضاهای حقیقی و مجازی.

• توانمندسازی نهادهای مدنی و مذهبی: استفاده از ظرفیت مساجد، دانشگاه‌ها، سمن‌ها و مراکز مشاوره برای ارائه آموزش‌های پیشگیرانه و افزایش آگاهی عمومی در مورد آسیب‌های فرقه‌ها.

■ ج. نقش رسانه:

• اطلاع‌رسانی مسئولانه و مستند: رسانه‌ها باید با پرهیز از هیجان‌زدگی و شایعه‌پراکنی، بر اساس پژوهش‌های مستند و با حضور کارشناسان متخصص، به معرفی آسیب‌های فرقه‌ها بپردازند.

• تولید محتوای امیدبخش و هویت‌محور: با ارائه پاسخ‌های منطقی و معنوی به دغدغه‌های جوانان، و تقویت هویت ایرانی - اسلامی، زمینه را برای گرایش به فرقه‌ها کاهش دهند.

• پرهیز از تبلیغ مستقیم یا غیرمستقیم فرقه‌ها: خودداری از نمایش و معرفی فرقه‌ها به شیوه‌ای که به تبلیغ آنان منجر شود.

■ د. تمایز تبلیغ مشروع از فعالیت تخریبی

تمایز میان تبلیغ مشروع و فعالیت تخریبی فرقه‌ها در نظام حقوقی و اجتماعی ایران باید بر سه اصل بنیادین استوار باشد تا هم احترام آزادی بیان حفظ گردد و هم از اقسام آسیب‌های فردی و جمعی پیشگیری شود. نخست، هرگونه شستشوی مغزی و کنترل ذهن، که اساساً مغایر با کرامت ذاتی انسان و حق تعیین سرنوشت

است، باید به صراحت جرم‌انگاری گردد؛ زیرا چنین شیوه‌هایی نه تنها عزت فردی و آزادی انتخاب را از بین می‌برد، بلکه زمینه‌ساز سوءاستفاده‌های گسترده در پوشش معنویت می‌شوند. دومین محور، پاسداری بی‌قید و شرط از بنیان خانواده است؛ به این معنا که هرگونه تبلیغ، سیاست‌گذاری یا عملی که مستقیماً یا غیرمستقیم موجب گسست، تضعیف یا فروپاشی پیوندهای خانوادگی گردد، باید قابلیت پیگرد و مقابله قانونی داشته باشد. در نهایت، مقابله با هر شکل از استثمار اعم از مالی، جنسی یا کاری - در پوشش آموزش یا فعالیت معنوی، ضرورتی غیرقابل چشم‌پوشی است. هرگونه بهره‌کشی از اعضا با توسل به آموزه‌ها یا دستورات گروهی، باید در زمره جرائم تلقی شده و با ابزارهای قانونی و حمایتی قاطعانه با آن برخورد شود. بر این اساس، مرز آزادی بیان با حفظ امنیت روانی، سلامت اجتماعی و کرامت شهروندان به روشنی تعریف شده و از بروز آسیب‌های فرقه‌ای پیشگیری می‌گردد.

پرسش‌ها

۱. چگونه می‌توان میان «آزادی عقیده و بیان» (به مثابه یک حق بنیادین) و «محدودیت فعالیت‌های فرقه‌ای آسیب‌زا» (به عنوان یک ضرورت امنیتی - اجتماعی) توازن برقرار کرد؟

۲. فرقه‌های انحرافی از چه راهبردهای رسانه‌ای و روان‌شناختی‌ای برای سواستفاده از مفهوم آزادی بیان استفاده می‌کنند؟

۳. آیا می‌توان گفت هر نوع تبلیغ اعتقادی، حتی اگر منجر به جذب و تغییر سبک زندگی افراد شود، باید آزاد باشد؟

۴. نقش نهادهای آموزشی و تربیتی (مانند مدارس و دانشگاه‌ها) در توانمندسازی جوانان برای مواجهه انتقادی با ادعاهای فرقه‌ها، به ویژه در بستر فضای مجازی، چیست؟

سخن پایانی نویسنده

راهی که با هم در این درسنامه پیمودیم، تلاشی است برای روشن ساختن سیمای پنهان و پیچیده پدیدهٔ فرقه؛ جریانی که با سودای سلطه و بهره‌کشی بی‌وقفه، در پس نقاب معنویت، هویت و آزادی فرد و جامعه را به چالش می‌کشد و در مسیر آنها سنگ اندازی می‌کند. فرقه، تنها یک تهدید دینی یا امنیتی نیست؛ آسیب آن، زخمی چند لایه بر روان، ایمان، روابط و امنیت جمعی است. شکافی است که در ژرفای انسجام اجتماعی، عقلانیت و آزادگی فردی رخ می‌نماید.

این درسنامه، از شناخت نشانه‌ها و ابزارهای تشخیص تا واکاوی ساختارها و انگیزه‌های فرقه‌ای، از مهارت‌های مقابله تا تحلیل‌های حقوقی و اخلاقی، شما را به تماشای لایه‌های پنهان و آشکار این پدیده دعوت کرد. در این مسیر آموختیم که رمز مصنوعیت، نه در تعصب و حذف، بلکه در سواد رسانه‌ای، پرسشگری مسئولانه، مراقبت از مرزهای عقل و عاطفه و گفت‌وگویی همدلانه با آسیب‌دیدگان است. دانستیم که هر فرقه، پیش از آن که مسئلهٔ دیگران باشد، تهدیدی برای هویت

ماست و هوشیاری هر یک از ما، نخستین سپر دفاعی است. فرقه‌ها می‌آیند و می‌روند؛ اما ضعف آموزش، انفعال اجتماعی، سکوت خانواده‌ها و بی‌توجهی مدیران، زمینه تداوم و تکرار این آسیب را فراهم می‌سازد. به یاد خواهیم داشت؛ وظیفه پژوهشگر و منقد فرقه‌ها، نفرت‌پراکنی نیست، بلکه شفاف‌سازی و ارتقای فهم جمعی است و رسالت ما، دفاع از حق دانستن، پرسیدن و انتخاب کردن بی‌هیاهو، بی‌آنکه مرز واقعیت و افسانه گم شود می‌باشد.

امیدوارم این مجموعه نه تنها گره‌گشا و انگیزه‌بخش باشد، بلکه سرآغازی برای پژوهش‌ها و گفت‌وگوهای ژرف‌تر، اخلاقی‌تر و روشن‌گرایانه‌تر گردد. اگر حتی یک مادر از فروپاشی خانواده یا یک جوان از اسارت روانی رهایی یابد، تلاش این اثر بی‌ثمر نبوده است. یک جامعه آزاد؛ سلامت روان و مشروعیت هویت خویش را نه تنها در پریشگری، که در آموزش مستمر و شهادت بازنگری باورها و سنت‌ها به دست می‌آورد و این، مسیری است که همگام و همراه با شما آغاز کرده‌ایم. به سهم خود، از نگاه نقادانه و مسئولانه شما سپاسگزارم و به روزی می‌اندیشم که واژه فرقه؛ تنها، موضوع پژوهش تاریخ باشد، نه کابوس زیسته‌ی نسل‌ها. خدانگهدار...

منابع

۱. زاكرمن، فيل (۱۳۸۴)، درآمدي بر جامعه شناسي دين، ترجمه خشايار ديهيمي، تهران: لوح فكر و مؤسسه گفتگوي اديان.
۲. احمدي، حبيب (۱۳۸۴)، جامعه شناسي انحرافات، سمت، تهران.
۳. رحمدل، منصور (۱۳۹۸)، رهبري باند مجرمانه و تشديد مجازات، پژوهش هاي حقوق جزا و جرم شناسي، دوره ۷، ش ۱۴.
۴. محمدي هوشيار، علي (۱۳۹۶)، نقد و بررسي جريان هاي مدعي معنويت، ذكري، قم.
۵. شاكري، ابوالحسن و شيخ الاسلامي، عاطفه (۱۳۹۹)، مفهوم شناسي رفتار ارتكابي در جرم پولشويي در حقوق كيفري ايران و كنوانسيون مبارزه با فساد؛ مصاديق و خلاها، فصلنامه پژوهش هاي حقوقي، ش ۴۱.
۶. اسماعيلي، حميدرضا (۱۴۰۰)، سازمان سياسي بهائيت، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش هاي سياسي.
۷. زنجاني، عبدالاحد (بي تا)، جنگ قلعه ها؛ زنجان، به كوشش يداالله كائدي، بي

جا، بی‌نا.

۸. میرسلیم، سید مصطفی (۱۳۷۵)، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.

۹. اشو، راجنیش (۱۳۸۲)، اینک برکه‌ای کهن، ترجمه سیروس سعدوندیان، تهران: نگارستان کتاب.

۱۰. ----- (۱۳۸۱)، آینده طلایی، ترجمه مرجان فرجی، تهران: نشر فردوس.

۱۱. ----- (۱۳۸۱ ب)، تعلیمات تانترا، ترجمه بهروز قنبری، تهران: نشر هدایت.

۱۲. ----- (۱۴۰۲)، الماس‌های اشو، ترجمه مرجان فرجی، تهران: نشر فردوس.

۱۳. گیدنز، آنتونی (۱۴۰۲)، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.

۱۴. کاستاندا، کارلوس (۱۳۸۸)، حقیقتی دیگر، ترجمه ابراهیم مکلا، تهران: نشر دیدار.

۱۵. ادگار، اندرو و سچ ویک، پیتر (۱۳۸۷). مفاهیم بنیادی نظریه‌های فرهنگی.

ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. آگه.